

تأليف: استاد شیخ محمود حسینی

مَعَالِمُ الْإِسْلَامِ
الْمَشْرِقِيَّةُ الْوُفْقِيَّةُ وَالْإِسْلَامِيَّةُ

ترجمہ: محمد عیدی خورشیدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معالم الاهتداء الى معرفه الوقف و الابتداء

نویسنده:

محمود حصری

ناشر چاپی:

اسوه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	معالم الاهتداء الی معرفه الوقف و الابتداء
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	مقدمه مترجم
۱۱	اشاره
۱۲	شرح حال مختصری از شیخ محمود حصری
۱۴	نظر مرحوم حصری در خصوص قاریان قرآن کریم
۱۵	مؤلفات او:
۱۵	سفرهای او:
۱۶	مقدمه
۱۶	اشاره
۱۷	اهمیت علم وقف
۱۷	معنی ترتیل از بیان علی (ع)
۱۸	ائمه قرائت و این علم
۱۹	مثال‌هایی در این مورد
۲۰	مؤلفان این فن
۲۱	نامگذاری وقفها
۲۲	انواع وقف
۲۲	قسم اول- وقف سنت
۲۳	قسم دوم- وقف لازم
۲۴	قسم سوم- وقف تام
۲۹	قسم چهارم وقف کافی:
۳۰	اشاره

- ۳۱ ترجمه حدیث:
- ۳۳ قسمت پنجم وقف حسن:
- ۳۴ قسم ششم وقف صالح
- ۳۶ قسم هفتم وقف جایز
- ۳۶ قسم هشتم وقف معانقه یا وقف مراقبه:
- ۳۷ قسم نهم وقف قبیح، و خود انواعی دارد.
- ۳۷ نوع اول:
- ۳۸ نوع دوم:
- ۳۹ *** نوع سوم:
- ۴۱ و اما وقف اضطراری
- ۴۳ مذاهب «۲۵» علما در وقف در انتهای آیات
- ۴۳ اشاره
- ۴۳ مذهب اول:
- ۴۴ مذهب دوم:
- ۴۴ مذهب سوم:
- ۴۵ مذهب چهارم:
- ۴۶ و اینک اقسام وقف و مثالهای آنها در پایان آیات که تقدیم می‌شود:
- ۴۶ *** نوع اول: وقف سنت:
- ۴۶ *** نوع دوم: وقف لازم
- ۴۶ نوع سوم: وقف تام:
- ۴۷ *** قسم چهارم: وقف کافی
- ۴۷ قسم پنجم: وقف حسن
- ۴۷ *** قسم ششم: وقف صالح
- ۴۸ قسم هفتم: وقف جایز

- ۴۸ *** قسم هشتم: وقف مراقبت
- ۴۸ *** قسم نهم: وقف قبیح
- ۴۸ اشاره
- ۴۹ پاسخ اول:
- ۴۹ جواب دوم:
- ۴۹ نظر اول:
- ۴۹ نظر دوم:
- ۵۰ نظر سوم:
- ۵۰ نظر چهارم:
- ۵۰ ارجح مذاهب
- ۵۳ ابتداء
- ۵۴ یاد آوری مسائل مهمی در رابطه با وقف
- ۵۴ اشاره
- ۵۴ *** مسأله اول: گفتار پیشوایان وقف:
- ۵۶ مسأله دوم: درباره وقفهای خلاف قاعده‌ای است که جهتی جز جلب توجه شنوندگان ندارند
- *** مسأله سوم: در طول فاصله‌ها، حکایات، جمله‌های معترضه و امثال آنها، و در موقع جمع کردن قرائت‌های مختلف و قرائت به طور تحقیق و به ط
- *** مسأله چهارم: در قرآن کریم، وقفی که به لحاظ شرعی واجب باشد، و قاری در ازای آن پاداش داشته باشد و اگر ترکش کند مجازات شود، وجود
- ۶۷ *** مسأله پنجم:
- ۶۸ مسأله ششم: در حکم وقف در مستثنی منه:
- ۷۰ *** مسأله هفتم «۱»
- ۷۲ مسأله هشتم: حکم وقف در نعم، بلی و کلا است.
- ۷۲ اشاره
- ۷۳ «بلی»
- ۷۳ اشاره

۷۴:*** نوع اول:

۷۴:نوع دوم:

۷۵:نوع سوم:

۷۵:آیه اول:

۷۵:آیه دوم:

۷۶:آیه سوم:

۷۷:آیه چهارم:

۷۷:آیه پنجم:

۷۷:اشاره

۷۸:قول اول:

۷۸:قول دوم:

۷۹:آیه ششم:

۷۹:*** آیه هفتم:

۸۰:*** آیه هشتم:

۸۰:*** آیه نهم:

۸۰:*** آیه دهم:

۸۱ موارد هفت گانه‌ای که وقف کردن در آنها جایز نمی‌باشد و بیان اینکه مانع وقف چیست؟

۸۱:آیه اول:

۸۱:*** آیه دوم:

۸۲:آیه سوم:

۸۲:*** آیه چهارم:

۸۳:آیه پنجم:

۸۳:*** آیه ششم:

۸۳:*** آیه هفتم:

۸۴	محل‌های پنج گانه‌ای که در آنها هم وقف و هم وصل هر دو جایز هستند و وصل ارجحیت دارد
۸۴	آیه اول:
۸۴	آیه دوم:
۸۴	آیه سوم:
۸۵	آیه چهارم:
۸۵	آیه پنجم:
۸۸	کلا
۱۰۵	وقف در «ذلک»، «کذلک»، «هذا»
۱۰۵	اشاره
۱۰۶	محل اول:
۱۰۷	محل دوم:
۱۰۷	محل سوم:
۱۰۷	محل چهارم:
۱۰۸	وقف در «کذلک»
۱۰۸	اشاره
۱۰۸	مورد اول:
۱۰۸	*** مورد دوم
۱۰۹	مورد سوم
۱۰۹	مورد چهارم
۱۰۹	وقف در «هذا»
۱۱۱	معنی وقف، سکت و قطع
۱۱۱	اشاره
۱۱۱	سکت
۱۱۱	قطع

- ۱۱۲ خاتمه در بیان مذاهب قراء، در وقف و ابتدا
- ۱۱۲ مذهب نافع:
- ۱۱۲ ابن کثیر:
- ۱۱۲ ابو عمرو:
- ۱۱۲ عاصم و کسائی:
- ۱۱۲ حمزه:
- ۱۱۳ پایان
- ۱۱۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

معالم الاهتداء الى معرفه الوقف و الابتداء

مشخصات کتاب

سرشناسه: حصری، محمود، - ۱۹۸۱
 عنوان و نام پدید آور: معالم الاهتداء الى معرفه الوقف و الابتداء/ تالیف محمود حصری؛ ترجمه محمد عیدی خسروشاهی
 مشخصات نشر: تهران: سازمان حج و اوقات و امور خیریه، اسوه، ۱۳۷۰.
 مشخصات ظاهری: ۲۸۵ ص. نمونه
 وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس
 موضوع: قرآن — تجوید
 شناسه افزوده: عیدی خسروشاهی، محمد، مترجم
 شناسه افزوده: سازمان حج و اوقات و امور خیریه. انتشارات اسوه
 رده بندی کنگره: ۸۰/۲BP/ح ۶۰۴۱م ۱۳۷۰
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۱
 شماره کتابشناسی ملی: م ۷۱-۴۹۹۸

مقدمه مترجم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذي نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيرا و الصلوة و السلام على محمد الذي ارسله شاهدا و مبشرا و نذيرا و داعيا الى الله باذنه و سراجا منيرا و على اهل بيته الذين يريدان يذهب عنهم الرجس و يطهرهم تطهيرا.
 اما بعد: خدای سبحان در ابتدای سوره مبارکه فرقان/ ۲۵ با آیه «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» به جهانی بودن پیامبری حضرت رسول اکرم صلوات الله و سلامه عليه و آله و به جهانی بودن قرآن کریم اشاره فرموده است بر این مبنا لازم می باشد این پیام آسمانی از راههای ممکنه به اطلاع جهانیان برسد و از آن راهها یکی هم تلاوت خوب آن می باشد و تلاوت خوب همان ترتیل است که قرآن در سوره مزمل/ ۷۴ آیه ۴ می فرماید:

«وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» هم چنانکه در مقدمه مؤلف ملاحظه خواهید فرمود حضرت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ترتیل

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۵

را چنین تعریف فرموده‌اند:

«تجوید الحروف و حفظ الوقوف» ترتیل عبارت از زیبا ادا کردن حروف و حفظ موارد وقف می باشد پس از این مقدمه باید عرض شود بیشترین کتابهایی که در فن قرائت تألیف شده ناظر به قسمتی از ترتیل قرآن «یعنی تجوید» است ولی تعداد کتابهای فن وقف و ابتداء، به تعداد انگشتان دستها نمی رسد و آنها نیز همه به زبان عربی تدوین شده‌اند. و باید نگارنده این سطور از خدای متعال سپاسگزار باشد که با یاری آن منان مهربان در فرصتی که بدست آورده توانسته است به ترجمه کتاب «معالم الاهتداء فی الوقف و الابتداء» که وسیله قاری و مقری مصری، شیخ محمود خلیل حصری، در قسمت دوم تلاوت خوب کتاب آسمانی برشته تحریر در

آمده بود توفیق یابد.

نگارنده با این کتاب بیشتر در ایامی که در اداره کتابخانه مرکزی سازمان حج و اوقاف و امور خیریه، با دو نفر دیگر از همکاران عزیز سهم ناچیزی داشت آشنا و وسیله برخی از اساتید فن به ترجمه آن تشجیع شد. در ترجمه سعی فراوان به عمل آمده:

- امانت به طور کامل حفظ شود.

- مطلب یا موردی حذف یا از قلم نیفتد.

- جملات کوتاه، مفهوم و رسا باشند.

- شماره آیات و سور حتی المقدور ذکر شود.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۶

- آیات مورد بررسی حداقل در عناوین مطروحه (و نه در شرح و بررسی) دارای اعراب صحیح باشند.

- در صورت لزوم با پاورقی مختصر آنچه مبهم به نظر می‌رسد توضیح داده شود.

با اینحال ضمن سپاسگزاری به درگاه خدای متعال و تشکر از سرورانی که در ترجمه آن مشوق بوده‌اند و امتنان از جناب آقای عبد الرسول عبایی که ترجمه کتاب را مطالعه و با اصل مقابله و تذکراتی را یادآوری فرموده‌اند که مورد استفاده قرار گرفت، و قدردانی از مسئولان محترم سازمان حج و اوقاف و امور خیریه که چاپ آن را موجب شده‌اند از مطالعه کنندگان محترم بخصوص استادان ارجمند صمیمانه خواستار است.

هرگونه نارسائی در ترجمه را ضمن یادداشتی متذکر شوند تا در چاپهای بعدی مورد توجه قرار گیرد و در تکمیل و بهتر شدن آن از همکاری دریغ نفرمایند.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۷

شرح حال مختصری از شیخ محمود حصری

جا دارد شرح حال کوتاهی، از شیخ محمود حصری، مؤلف این کتاب ارزشمند، جهت استحضار بیشتر خوانندگان آن، به رشته تحریر در آید، تا با آشنائی لازمی که در خصوص مؤلف آن پیدا می‌کنند، به محتوای کتاب توجه کافی مبذول فرمایند.

با اینکه بیشتر قاریان و حافظان محترم قرآن کریم او را می‌شناسند، مع الوصف تا آنجا که ملاحظه شده، از دانش و فضل وی اطلاعی در دستشان نیست، و لذا مطالعه این مختصر که بیشتر نیز از زبان خود وی نقل شده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

آغاز زندگی من، در قریه شبر النعله مرکز طنطا بود من در آنجا به دنیا آمدم. با توجه به حرفه پدر زحمتکشم، که حصیر فروشی بود معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۸

حصری نامیده شدم پدرم با دستهای خود حصیر می‌بافت، و به مردم می‌فروخت و من در همان زمانی که به حفظ قرآن کریم اشتغال داشتم، در بافتن و فروختن حصیر به پدرم کمک می‌کردم.

من حفظ قرآن کریم را در ده سالگی در پیش مکتبدار قریه به پایان رساندم مکتبداران نقش بزرگی در تربیت سنین اولیه من داشتند.

من به همراه شیخ مصطفی اسماعیل، و شیخ محمود علی البناء، در موسسه الاحمدی، واقع در طنطا، در نزد شیخ ابراهیم سلام، اشتغال به تعلیم علوم قرائت و اصول آن نمودم، در این مدت که تا سال ۱۹۴۰ طول کشید، تنها وسیله رفت و آمد من به طنطا، پاهای من بود و همه راه را با پای پیاده می‌رفتم و من در طول راه، آیات شیرین قرآن را زمزمه می‌کردم. انتخابی در سال ۱۹۴۴، در رادیو برقرار شد، در این انتخاب، من از بین دویست نفر قاری که، در حضور کمیته‌ای، مرکب از مرحوم مصطفی رضا، و شیخ الصباع

شیخ القراء سابق، تشکیل شده بود، رتبه اول را احراز نمودم. شیخ حصری می گوید:

مردم مرا قبل از اینکه در شبهای قرائت قرآن بشناسند، در رادیو شناخته بودند، و من پس از پنج سال قرائت قرآن در رادیو، به سمت قاری مسجد الاحمدی واقع در طنطا تعیین شدم. و سپس در سال ۱۹۵۰ به جانشینی مرحوم شیخ الصیفی قاری مسجد الحسین، تعیین گردیدم، و در سال ۱۹۶۵ به سمت مشاور امور قرآن کریم، در وزارت اوقاف منصوب شدم. در جشن دانش به سال ۱۹۶۶ به جهت حفظ قرآن کریم

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹

با روایت (حفص)، و روایت (ورش)، و تألیفات خود نشان درجه اول فنون و علوم را دریافت کردم).

او با توجه به مسافرت‌هایی که به کشورهای گوناگون اسلامی داشته اظهار می‌دارد:

من به خیلی از کشورهای اسلامی مسافرت و از آنها بازدید کردم متأسفانه در همه آنها قراء به حد کافی وجود نداشتند.

او این امر را ناشی از عدم الفت و انس مردم به قرائت قرآن در شبهای ماه مبارک رمضان می‌داند چنانچه به وجود آمدن قاریان زیاد در کشور مصر را محصول همان شبهای قرائت به شمار می‌آورد به نظر او در کشورهای عربی آن اندازه به قاریان قرآن که زندگی آبرومندانه‌ای داشته باشند توجه نمی‌شود و آن را یکی از علل کمبود قاری می‌داند.

او اعتقاد دارد که:

کتاب بزرگ آسمانی «قرآن کریم» می‌تواند تأثیر زیادی داشته باشد حتی در دلهای مردم دنیائی که تمدن مادی آنها به اوج خود رسیده است. او در این زمینه آورده است که:

در سال ۱۹۶۵ مدت ده روز در مسجد پاریس به تلاوت قرآن کریم پرداختم و ده نفر فرانسوی پس از استماع کلام خدا توسط - من مسلمان شدند.

او می‌گوید: مسلمانان کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، هم چون

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰

آمریکا، کانادا، سویس، فرانسه، چین، با پخش تلاوت قرآن کریم با من ارتباط پیدا کرده‌اند، ارتباطی که تبدیل به دوستی محکم دینی و اسلامی شده است.

من به ۱۸ نفر مرد و زن آمریکایی شهادتین را تلقین نموده‌ام و آنها توسط من به اسلام مشرف شده‌اند، در میان این افراد سه نفر مهندس، دو نفر پزشک قرار دارد.

او با در نظر گرفتن همین اثرات قرائت قرآن کریم اظهار می‌دارد:

به همین سبب است که من پیشنهاد می‌کنم همراه با هیأت‌های دیپلماسی مامورین دینی تحصیل کرده نیز جهت تبلیغ اسلام و بدست آوردن طرفداران اسلام به کشورها اعزام گردند.

کشور مصر از پیشتازان اعزام قاریان قرآن به کشورهای اسلامی می‌باشد و با اعزام این هیأت‌ها کشور مصر به این قاریان ماموریت مهم دینی و انسانی را واگذار می‌نماید. «چنانکه همه اطلاع دارند متأسفانه در حال حاضر چنین نیست و حکومت مصر با قرآن و اسلام مخالفت می‌ورزد».

شیخ محمود حصری درباره مسافرت‌های خود به کشورهای اسلامی می‌گوید: من اولین قارئی بودم که به خارج مسافرت کردم من به هند و پاکستان به سال ۱۹۶۰ همراه با جمال عبد الناصر سفر کردم و پس از آن برنامه اعزام هیأت‌های دینی - برای قرائت قرآن در جهان اسلام به مورد اجراء درآمد و در سال ۱۹۶۱ همراه با شیخ شلتوت مفتی اعظم

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۱

مصر به پاکستان و اندونزی و مالایا و فیلیپین و هنگ کنگ سفر نمودم در سال ۱۹۶۵ به مدت ۱۰ روز در مسجد پاریس به تلاوت قرآن پرداختم من در مسجد نیویورک «نیوجرسی» مسجد وابسته به مرکز اسلامی واشینگتن، لوس آنجلس قرآن خوانده‌ام هم‌چنین در شهر هیوستون در ساختمانی که برای برپاداشتن شعائر دینی فرق مختلفه مذهبی ساخته شده است قرآن خوانده‌ام، در دانشگاه‌های سانت لویس،- شیکاگو، ایران قرآن خوانده‌ام.

او که در سال ۱۳۹۰ هجری مسافرتی به کویت داشته قرآنی را ملاحظه می‌کند که یهودیان آن را چاپ کرده بوده‌اند پس از مطالعه معلوم می‌شود اسرائیلیها، تغییراتی در قرآن به وجود آورده‌اند، گاه کلماتی را حذف و در مواردی به جای کلمه‌ای کلمه دیگری قرار داده‌اند، به عنوان نمونه آیه ۱۸ سوره نساء را که به این صورت است «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا- يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا» یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما حلال نیست زنها را به اکراه و اجبار به عنوان ارث بگیریید.

لازم به توضیح است که در زمان جاهلیت یعنی پیش از ظهور دین مقدس اسلام چنانچه مردی از دنیا می‌رفت، ورثه او جامه‌ای را بر سر همسرش می‌افکندند، و او را بدون رضایتش به عنوان ارث تصاحب می‌کردند، و آن زن دیگر حق شوهر کردن نداشت، و خداوند حکیم به موجب این آیه مبارکه، این رفتار و عمل آنها را حرام کرد- یهودیان

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۲

کلمه (لا) را در این آیه حذف کرده بودند که معنای آن پس از تحریف چنین می‌شود: ای گروندگان بر شما حلال است که زنها را با کراهت و عدم رضایت ایشان به ارث بگیریید.

دیگر آیه ۴۲ سوره نساء: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید به نماز نزدیک نشوید در حالیکه مست باشید (یعنی در حال مستی نماز نخوانید). که کلمه (لا) را حذف کرده بودند و معنای آن پس از تحریف چنین می‌شود:

ای گروندگان در حال مستی نزدیک نماز شوید و نماز بجا آورید.

و نیز آیه ۶۳ سوره مائده: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا» (یهودیان) گفتند که دست خدا بسته است، بسته باد دستهای ایشان و لعنت بر آنها به سبب گفته ایشان باد). که کلمه (لعنوا) را حذف کرده و بجای آن (آمنوا) نوشته بودند که معنای آن پس از تحریف چنین می‌شود: یهودیان گفتند که دست خدا بسته است، بسته باد دستهای ایشان و به آنچه گفتند ایمان آوردند.

شیخ محمود حصری پس از مطالعه قرآن محرف یهودیان ردی بر آن نوشته و در تمام کشورها و نقاط جهان منتشر نمود که این عمل او مبارزه‌ای بر ضد یهود به شمار می‌رود و بی‌آبرویی و خیانت اسرائیل بر مردم جهان را آشکار می‌سازد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳

نظر مرحوم حصری در خصوص قاریان قرآن کریم

کسی که در رادیو کلام الهی را تلاوت می‌کند.

اولاً: بایستی به احکام قراءات و مکان‌های وقف و اصول تجوید و کلمات قرآنی تسلط کامل داشته باشد. ثانیاً، از صدای زیبا و دلنشینی بهره‌مند باشد که بتواند قرآن کریم را با صوت و لحنی خوش که در خور مقام کلام الهی باشد تلاوت نماید.

به عبارت دیگر به نظر حصری قاری قرآن باید، خوش صدا و سخنور، آشنا به قواعد و اصول تجوید و توانا در حسن ادای حروف باشد.

تا به این روش و با به کارگیری همه این خصوصیات، یک موسیقی طبیعی در تلاوت قرآن به وجود آید، که بالاتر از هر موسیقی و

همراه با کلام خدا باشد، و اینجا است که شنونده مجذوب و مبهور کلام خدا می‌گردد.

به نظر وی قاریان قرآن مجید بایستی از فن قرائت، تجوید، صدای زیبا، و آشنائی به کلیه قواعد تلاوت- قرآن کریم- به حد کافی و لازم- بهره‌مند بوده- و کلام خدا را- به دور از آوازهائیکه در شأن قرآن مجید نیست- تلاوت نمایند.

مرحوم حصری، از قاریانی بوده که، کلام خدای بزرگ را، با خضوعی خاص و با لحنی زیبا تلاوت می‌کرده و آوای دلنشین معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۴

این کتاب آسمانی را به گوش جان شنوندگان می‌رسانده است او- اولین کسی بوده که فکر قرائت قرآن با صدا و لحن زیبا را در سر داشته و توانسته است برای مدتی صوت قرآن کریم را از رادیو قاهره پخش نماید.

از مرحوم حصری کل قرآن مجید به قرائت ترتیل باقیمانده که مورد استفاده علاقمندان این کتاب مبین قرار می‌گیرد. و رادیو قرآن کشور جمهوری اسلامی ایران نیز روزهای یکشنبه تلاوت او را از این شبکه پخش و مورد استفاده همگان قرار می‌دهد.

لازم به یادآوری است که رادیو قرآن جمهوری اسلامی مان همچنانکه همه ما اطلاع داریم پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در دهه فجر سال ۱۳۶۲ کار خود را آغاز کرد.

در خاتمه باید یادآور شویم:

مرحوم حصری اهل مطالعه و اطلاع بوده و بیشتر اوقات خود را با تلاوت قرآن و یا مطالعه تفاسیر مختلف می‌گذرانده است این مسأله را از خلال کتابهایی که وی تألیف و تدوین نموده، و یکی از آنها همین کتاب می‌باشد که در دسترس شما خواننده ارجمند قرار گرفته می‌توان متوجه شد.

مؤلفات او:

به طوری که ملاحظه می‌شود شیخ محمود حصری تنها قاری

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵

قرآن کریم نیست بلکه اهل مطالعه و بررسی است و گاه و بیگاه نیز به تألیف و تصنیف اهمیت می‌دهد و لذا تألیفاتی از او بجای مانده که برخی از آنها را که دسترسی به آنها یافتیم یا اطلاع پیدا کردیم در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱- مع القرآن الکریم.

۲- السبیل المیسر فی قراءه الامام ابی جعفر ۳- الفتح الکبیر فی احکام الاستعاذه و التکبیر ۴- نور القلوب فی قراءه الامام یعقوب ۵-

حسن المسره فی الجمع بین الشاطیبه و الدرّه ۶- النهج الجدید فی علم التجوید ۷- احکام قراءه القرآن الکریم ۸- معالم الاهتداء الی

معرفة الوقف و الابتداء (کتابی که در دست مطالعه دارید) ۹- کتاب یا مقاله‌ای که در ردّ قرآن، چاپ یهودیان نوشته است ۱۰-

رحلاتی فی الاسلام. و این کتاب شرح کوتاهی است از مسافرت‌هایی که به کشورهای اسلامی و غیره داشته است. و در ضمن این

کتاب به آداب و رسوم تلاوت قرآن کریم در شبهای ماه مبارک در کشورهای مختلف اشاره کرده است.

شاید او کتابهای دیگری نیز داشته باشد که ما از آنها اطلاعی

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶

نداریم.

سفرهای او:

او جزء افرادی بوده که به عنوان قاری قرآن یا استاد قرائت یا علوم دیگر قرآنی از طرف کشور جمهوری مصر - که در سابق در این زمینه‌ها کوشش داشته - اعزام می‌شدند و لذا به آنچه که او در کتاب رحلاتی فی الاسلام در این باره می‌نویسد قبلاً اشاره می‌شود. من این توفیق را داشتم که در خیلی از کشورهای اسلامی گردش کنم چه آنها که عرب زبان هستند و چه آنها که با زبان دیگری صحبت می‌کنند.

زیرا جمهوری مصر با حرص شدیدی گروههایی را برای تعلیم زبان عربی، علوم قرآن کریم و احادیث شریف به کشورهای مختلف اسلامی اعزام می‌کرد ...

نامبرده بعد از ذکر مقدمه‌ای کوتاه به شرح مسافرت‌های خود می‌پردازد که ما فقط ذیلاً به ذکر اسامی کشورهای که او به آنها مسافرت کرده و یادآور شده است اکتفا می‌کنیم:

۱- هند ۲- مغرب ۳- لبنان ۴- فرانسه ۵- پاکستان ۶- فلسطین ۷- چین ۸- یمن ۹- سوریه ۱۰- کویت ۱۲- سودان ۱۳- اردن ۱۴- اندونزی ۱۵- تانزانیا ۱۶- حجاز ۱۸- گینه ۱۹- فیلیپین ۲۰- سنگاپور ۲۱- الجزایر ۲۲- اتحادیه جماهیری عرب ۲۳- ایران، او در این سفر از

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۷

تهران و مشهد دیدار کرد.

بالاخره مؤلف کتاب حاضر در سال ۱۳۶۰ ه. ش چشم از جهان فرو بست و در قاهره به خاک سپرده شد.

محمد عیدی خسروشاهی

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۹

مقدمه

اشاره

خداوندا ترا حمد و سپاس می‌گذارم، و از تو هدایت و آموزش می‌خواهم، و با کتاب حکیمت و پیامبر - گرامیت به تو توسل می‌جویم که قرآن بزرگ را بهار دل‌هایمان، و شفای سینه‌هایمان، و نور بصیرت‌هایمان و روشنی دیدگانمان و رفع غم‌هایمان قرار دهی.

و بر سرور و مولایمان محمد بن عبد الله، آخرین پیامبر خدا و برگزیده، رسولانش و بر آل و اصحابش تا روز رستاخیز درود می‌فرستیم.

قرآن کریم همواره از هنگام نزول مورد توجه علماء و مناط تفکرات فضلا، و محل نظر آنان در گذشته و حال بوده است. به طوری که علوم فراوان، و فنون بسیاری را از آن استنباط نموده و مورد استفاده قرار داده‌اند. گرچه دیدگاه آنان در توجه به قرآن متفاوت، و مشربهایشان متباین، و روش‌هایشان در این خصوص گوناگون بوده با اینحال گروهها و دستجات مختلفی از آن بهره‌مند شده‌اند.

- گروهی فقط در ضبط الفاظ، تصحیح کلمات، تحقیق روایات،

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۰

و شمارش آیات قرآن بحث کرده‌اند.

- گروهی نیز در معربات و مینات قرآن، و استخراج وجوه ادبی آن بحث کرده‌اند.

- گروه سوم در بلاغت و فصاحت قرآن اندیشه کرده، و به رموز بلاغت و انواع فصاحت، موارد فصل و وصل، اطناب و ایجاز،

حقیقت و مجاز، توجه داشته‌اند. این گروه محسنات معانی و بدایع قرآنی را استخراج کرده‌اند. - جماعتی نیز توجه به حل معانی الفاظ و تفسیر آیات و بیان معانی و مقاصد آن داشته‌اند. - طایفه‌ای هم عنایت خود را به موارد وقف و بیان انواع آن و تعریف هر یک از آنها مصروف نموده و علل و اسرار آن را بدست آورده و از این راه به حسن ابتدا و قبح آن نیز پی برده‌اند.

اهمیت علم وقف

علم وقف و ابتداء «دانستن اینکه در کدام قسمت آیه می‌شود ساکت شد و از کجای آن می‌شود شروع به خواندن کرد» مهمترین اثر را در بهتر خواندن قرآن کریم دارد. زیرا از راه این علم قاری قرآن کریم، جاهائی را که حتماً باید در آنها وقف نماید و جاهائی را که وقف کردن در آنها بهتر است و جاهائی را که وقف در آنها قبیح است باز می‌شناسد و از همین راه نیز آگاهی می‌یابد که از کدام کلمه

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۱

مجدداً شروع به تلاوت نماید و از کدام کلمه ابتدا خوب، یا از کدام کلمه ابتدا کردن قبیح و زشت است. به همین جهت است که دانشمندان امت، چه در گذشته و چه در حال حاضر، به بیان محللهای وقف در قرآن توجه کرده‌اند، و ترغیب و تحریص نموده‌اند که مردم، آن موارد را یاد بگیرند.

معنی ترتیل از بیان علی (ع)

وقتی از حضرت علی علیه السلام معنای ترتیل در آیه کریمه «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً» (۱) را پرسیدند حضرت فرمودند، ترتیل زیبا ادا کردن حروف و شناختن محللهای وقف (۲) است.

امام محقق ابن جزری در کتاب خود «النشر فی قراءات العشر» گفته است:

پس در کلام علی علیه السلام دلالت است به اینکه یادگیری وقف و شناخت آن واجب است ... و من می‌گویم:

وجه دلالت این خبر به آنچه گفته شد این است که: قول خدای

(۱) - آیه ۴ / سوره مبارکه مزمل / ۷۴ یعنی قرآن را به ترتیل بخوان «حروف آیات را به زیباترین صورت ممکن ادا کن و در جاهائی که لازم است وقف و وصل کن ...»

(۲) - علی علیه السلام فرمودند: الترتیل تجوید الحروف و حفظ الوقوف

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۲

تعالی و «رتل» امر است و امر اقتضای واجب بودن «یک عمل» را می‌کند و وقتی منظور از ترتیل عبارت باشد از: تجوید حروف و معرفت وقوف پس «فراگیری» هر یک از آنها واجب خواهد بود.

و محمول به صحت شناخته شده خبری که از عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است او گفت:

روزگاری را بسر آوردیم، یکی از ما، قبل از شنیدن آیات - قرآن ایمان می‌آورد و چون سوره‌ای به پیامبر فرود می‌آمد ما حلال و حرام، امر و نهی آن را یاد می‌گرفتیم و یاد می‌گرفتیم در چه جاهائی از آن سوره سزاوار است وقف کنیم.

در این خبر دلالت واضحی است بر اینکه صحابه رسول خدا رضوان الله علیهم هم چنانکه خود قرآن را فرا می‌گرفتند، موارد وقف

در آیات آن را نیز می‌آموختند.

و ابو حاتم گفته است:

«کسی که وقف نداند قرآن نمی‌داند» ابن انباری گفته است:

کمال معرفت قرآن، معرفت وقف و ابتداء است، زیرا کسی نمی‌تواند به معانی قرآن پی برد مگر اینکه وقف‌ها را بشناسد.

و همین سخن به وضوح دلالت دارد به اینکه اصحاب رضوان الله علیهم محللهای وقف و ابتداء در آیات قرآن کریم را مانند، خود قرآن یاد می‌گرفتند.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳

امام ابو زکریا یحیی بن شریف نووی گفته است:

«وقف در نزد صحابه و تابعین که در صدر اسلام بودند و همچنین در نزد دانشمندان مورد توجه بوده، و در همه اعصار مطلوب به شمار می‌رفته است، و بزرگان قراء و پیشوایان اداء موارد مربوطه را کاملاً رعایت می‌کردند».

امام هذلی در کتاب خود به نام کامل می‌نویسد:

«وقف زیور تلاوت و زینت قرائت کننده و موجب فهم شونده، و فخر دانا است، و با این علم فرق دو معنای گوناگون متناقض و منافی هم، و فرق دو حکم مغایر شناخته میشود».

عنایت علما و دانشمندان در شناخت این نوع از علم، و ترغیب و تحریصشان به تعلیم و تعلم آن به گونه‌ای بوده که بعضی از ائمه به کسی اجازه قرائت یا اجازه تعلیم نمی‌دادند مگر موقعی که محللهای وقف و جاهای ابتداء را بدانند.

ائمه قرائت و این علم

و از جمله کسانی که به فراگیری این علم و یاددادن آن بذل توجه کرده‌اند عبارتند:

۱- امام قراء در مدینه ابو جعفر زید بن قعقاع از بزرگان تابعین معروف به علم و صلاح و تقوی «۳»

(۳)- ابو جعفر زید بن قعقاع در سال ۱۳۰ ه. ق در مدینه وفات کرد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴

۲- امام نافع ابن ابی نعیم «۴» ۳- امام قرائت و نحو ابو عمر و بن العلاء بصری «۵» ۴- امام یعقوب حضر می «۶» ۵- امام عاصم بن ابی النجود کوفی «۷» «بیشتر» علما به شناخت علم وقف و ابتداء بسیار توجه می‌کردند و مردم را به تعلیم و تعلم آن‌ها وامی‌داشتند و به شأن آن‌ها اهمیت و ارزش قابل توجهی می‌دادند برای اینکه اثر زیادی در حسن تلاوت و نیکویی قرائت دارند.

ای بسا وقف یک قاری بر روی یک کلمه شنونده را بیدار کند و نظر او را به معنی آیه جلب و مقصود از آن را درک نماید و نیز ممکن است در وصل کلمه‌ای به کلمات بعدی معنی فاسدی ایهام شود.

(۴)- امام ابو نافع ابن ابی نعیم در سال ۱۶۹ ه. ق از دنیا رفت.

(۵)- ابو عمرو بن العلاء بصری در سال ۱۵۴ ه. ق وفات یافت.

(۶)- وادی حضر موت منطقه‌ای کوهستانی است و در جنوب جزیره العرب بین حجاز و یمن و عدن و دریای عمان قرار دارد سکنه آن اغلب شیعه و شافعی مذهب هستند در ابتدای وادی آتش فشان برهوت که هم اکنون فعال است دیده می‌شود امام یعقوب از اهالی این منطقه بود و در سال ۲۰۵ ه. ق در ۸۸ سالگی دار فانی را وداع کرد.

(۷) - امام عاصم بن ابی النجود کوفی در سال ۱۲۸ یا ۱۲۷ ه. ق در گذشت

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۵

مثال‌هایی در این مورد

و از مثالهای این مورد است گفته خدای تعالی در سوره یونس ۱۰ آیه ۶۵ «وَلَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» اگر قاری بر روی کلمه «قولهم» وقف کند و سپس «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» را قرائت نماید - شنونده می‌فهمد که آیه رسول الله صلی الله علیه و آله را نهی می‌کند از محزون شدن به گفته‌های مشرکین نسبت به آن حضرت که به مقام منیع او نالایق و ناشایسته می‌باشد.

چنانکه می‌فهمد که معنی «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» در آیه کریمه تعلیلی است بر نهی شدن آن حضرت از اندوهگین شدن - در برابر نسبت‌های ناروای مشرکین به آن بزرگوار.

اما اگر قاری «قولهم» را به «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» وصل نماید در وهله اول به ذهن شنونده چنین خطور می‌کند که «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» از گفته‌های مشرکین است و این معنی باطل است پس لزوم وقف کردن بر «قولهم» حتمی می‌باشد با این قصد که معنی صحیحی بدست آید و معنی فاسد و قبیح از بین برود.

بعضی از فضلا گفته‌اند:

در مواردی وقف مذهب اهل سنت را از مذهب معتزله مشخص می‌کند مثل وقف کردن بر روی کلمه «و یختار» در قول حضرت حق در آیه ۶۸ سوره قصص / ۲۸ «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ» زیرا وقف

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۶

بر روی آن کلمه مذهب اهل سنت را در بردارد و آن این است که اختیار تنها برای خدای تعالی ثابت است. و نفی اختیار از بندگان او می‌کند.

و بر این اساس کلمه «ما» در (ما كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) ما نافی خواهد بود به خلاف این که قاری «یختار» را به ما بعد آن وصل کند که در این صورت «ما»، ماصول تلقی شده معنی چنین می‌شود که بندگان را حق اختیار وجود دارد و خدا برای بندگان همان را انتخاب و اختیار می‌کند که خود آنرا اختیار می‌کنند و این معنی منطبق بر مذهب معتزله می‌باشد. (۸)

(۸) - در آیه کریمه، بالا- نه تاییدی وجود دارد به اینکه نظر اهل سنت درست است و نه دلیلی به آنکه عقیده اهل اعتزال درست است، نظر اهل سنت این است که می‌گوید:

بنندگان از خود اختیاری ندارند و افعال به اجبار از آنها سر می‌زند و در جای خود استدلال شده که این نظریه به هیچ وجه درست نیست زیرا قصد و مباشرت هر کس در عمل کاملاً محرز و مسلم است و خدا برتر از این تصور می‌باشد که بنده‌اش را مثلاً به کار زشتی مجبور کند و سپس او را به خاطر همان کار معذب گرداند.

نظر اهل اعتزال که می‌گویند خدا همان را اختیار می‌کند که بندگان اختیار می‌کنند؛ در عین صحت به این آیه مربوط نمی‌شود زیرا (ما) در (ما كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) ماء موصول نیست بلکه ماء نافی است النهایه باید عرض کنم که در آیه به این مسأله اشاره است که خدا خلق می‌کند هر چه را بخواهد و اختیار می‌کند هر چه را بخواهد مثل اینکه چه کسی پیامبر باشد چه کسی جانشین پیامبر باشد اختیار پیامبر در دست مردم نیست اختیار ولی در دست مردم نیست.

- صاحب مجمع البیان بعد از اشاره به اختلاف نظر مفسران در آیه و تقدیر آن به دو

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۷

مؤلفان این فن

با اینکه علماء پشت سر هم به این علم توجه داشته‌اند و فراوان تحریض و تشویق کرده‌اند که مردم مسلمان این علم را یاد گیرند و یاد

– صورت و شرح مختصر آنها نوشته است:

حقیقت معنی به هر دو تقدیر این است که خدای سبحان بر می‌گزیند و گزینش از آن اوست و دیگران را «استعداد» گزینش نیست زیرا:

(۱) گزینش واجب است با علم و آگاهی کامل به حالات مختلفه آنچه یا آنکه برگزیده می‌شود انجام گیرد و چنین مطلعی غیر از خدا وجود ندارد.

(۲) گزینش انتخاب چیزی یا کسی است که بهترین می‌باشد و چگونه از بین اشیاء بهترین را بر می‌گزیند آن کس که آنها را نمی‌شناسد (ص ۲۶۳ جلد ۷ و ۸ چاپ اسلامیه).

صاحب التفسیر الحدیث محمد عزه دروزه می‌گوید:

بعضی از مفسران می‌گویند: آفرینش و گزینش به طور مطلق با خدای تعالی است و از غیر او توان اختیار سلب شده است. «خیره هم به معنی برگزیدن و هم به معنی برگزیده» است.

و بعضی می‌گویند: خدای تعالی برای بندگان خود بر می‌گزیند آنچه را اصلح باشد و برای پیامبری بر می‌گزیند هر کس را اصلح باشد، کفار حق ندارند بر حسب تمایلات خود کسی یا چیزی را انتخاب کنند. در این آیه رد است به کفاری که به گزینش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض می‌کنند و می‌گویند: بهتر بود یکی از بزرگان مثل ولید بن مغیره یا عروه بن مسعود ثقفی که در مکه و طائف سکونت دارند به پیامبری انتخاب می‌شدند و قرآن به یکی از آن دو

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۸

بدهند با این حال به تألیف کتاب در این باره، تا آنجا که می‌دانیم غیر از چند نفر انگشت شمار همت نکرده‌اند «و مؤلفان این علم عبارتند از»:

– نازل می‌شد و این همان است که آیه ۳۱ سوره زخرف/ ۴۳ «قَالُوا لَوْلَا نُنزَّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ» به آن اشاره می‌کند.

ضمایر در دو آیه ای که مورد بحث است و آیه بعد از آن: «وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ» آیه ۶۹ سوره قصص/ ۲۸ به کفار بر می‌گردد کفاری که در آیات قبلی موضوع سخن می‌باشند.

و این – مساله، یعنی عود ضمایر به کفار – معنی اول آیه مورد بحث را نقض می‌کند زیرا معنی مزبور شامل همه مردم از مسلمانان و کافر است و به معنی دوم و جاهت و رجحان می‌دهد ... ضمن اینکه به نظر می‌رسد بین محتوای آیه، با این معنی که مطلق اراده و اختیار از آن خدا است و دیگران هیچ گونه اختیاری ندارند تناقض وجود دارد با محتوای آیات فراوانی که بیان می‌کنند انسان صاحب اراده است صاحب اختیار است و ثواب و عقاب بر کارهای وی مترتب می‌شود بر هر کاری که انجام می‌دهد (... ص ۲۰۴ و ص ۱۰۳ جزء سوم).

با تفصیلی که گذشت ملاحظه می‌فرمائید غرض از آیه کریمه نفی اختیار از بندگان به طور مطلق و به صورت عام نیست تا دلیلی باشد بر کسی که خود را در انجام اعمال و انتخاب احوال مجبور می‌داند و بعید است که با داشتن این نظر خود را برای انتخاب خلیفه مختار و مجاز بداند! آری مقصود از آیه با توجه به تفصیلی که گذشت عدم اختیار ایمان و کفر و عدم اختیار در انجام اعمال خیر و شر نیست و در همه آنها انسان دارای اراده و اختیار است و گرنه دعوت، تربیت، جزا و پاداش همه بی‌معنی خواهند بود.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۹

۱- امام ابو عمرو عثمان بن سعید دانی که در سال ۴۴۴ هجری قمری وفات یافته و کتابی به نام «المکتفی» دارد.

۲- امام ابو عبد الله محمد بن طیفور سجاوندی، که کتابی بنام «الوقف و الابتداء» نوشته است.

۳- علامه ابو محمد حسن بن علی ابن سعید عمانی که کتاب او بنام «المرشد» بوده و ما از این کتاب چیزی نمی‌دانیم جز اینکه شیخ الاسلام زکریای انصاری در کتاب «المقصد» گفته است که این مختصر مرشد است در وقف و ابتداء که آن را علامه حسن بن علی بن سعید عمانی به رشته تحریر کشیده است.

در آیه این معنی وجود دارد که مصالح بندگان را خدا می‌داند خدا می‌داند چه کسی را پیامبری دهد «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» خدا می‌داند چه کسی را خلیفه و امام خلق قرار دهد که (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) و أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى. هر معنی که برای (أَنَا اخْتَرْتُكَ) کردی همان را برای (و رِيكَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) بکن و هر اختیاری که با توجه به آیه و اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا به حضرت موسی و یا قوم او می‌دهی به خود بده.

تو در انجام اعمال مجبور نیستی و بی‌مدد خدای تعالی و به طور مستقل نیز از انجام هر امری چه جزئی و چه کلی ناتوانی (لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین) با توجه به اینکه به مصالح بندگان آگاهی نداری اختیار نبی و جانشین ولی نیز از اختیارات تو خارج می‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۳۰

۴- امام محقق علامه محمد بن محمد بن یوسف معروف به ابن جزری که در سال ۸۳۳ هجری وفات یافته است کتاب او «الاهتداء الى معرفة الوقف و الابتداء» نامیده می‌شود.

۵- شیخ فاضل احمد بن عبد الکریم اشمونی که کتابی بنام «منار الهدی فی بیان الوقف و الابتداء» دارد و کرارا به چاپ رسیده است.

خدای تبارک و تعالی به من الهام فرمود که پا جای پای علمای گذشته بگذارم، و در خدمت به قرآن عظیم از این ناحیه جلیله سهیم باشم، و کتابی در علم وقف و ابتدا بنویسم با این امید که خدا به من منت گذارد که در سلک و جرگه آنان قرار گیرم و زیر پرچم آنان محشور شوم، و در بهشت علین با آنان به سعادت نایل آیم.

و نام این کتاب را «معالم الاهتداء الى معرفة الوقف و الابتداء» گذاشتم و از خدای جلیل می‌خواهم که به وسیله آن نفعی را عاید جویندگان این علم جلیل از علاقمندان قرآن عظیم کند. و هو حسبی و نعم الوکیل.

مؤلف

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۳۱

نامگذاری وقفها

با همه عنایت و توجهی که گذشتگان صالح به وقف و شناختن آن کرده‌اند، و در تشویق به تعلم و تعلیم آن مبالغه نموده‌اند، نه از

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه از یکی از صحابه، یا تابعین، یا ائمه مجتهدین نامگذاری وقوف، و تعریف هر یک از آنها طوری که، از دیگر انواع مشخص و ممتاز شود چیزی نقل نشده است.

همه این موارد بعد از صدر اول «اسلام» صورت گرفته است و به همین لحاظ هم، در نظر علما در نامگذاری وقوف، و در اقسام آن اختلاف ایجاد شده، و هر فرقه‌ای از علما اصطلاح خاصی در این رابطه به کار برده است.

گروهی وقف را به پنج قسم تقسیم کرده‌اند:

لازم، مطلق، جایز، مجوز لوجه- جایز لوجه، مرخص ضروری.

در این گروه از علما امام ابو عبد الله محمد بن طیفور سجاوندی

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۳۲

صاحب کتاب «الوقف و الابتداء» و علامه مفسر نظام الدین حسن بن محمد بن حسین نیشابوری مؤلف کتاب «غرائب القرآن و رغائب الفرقان فی تفسیر القرآن» قرار دارند.

و طایفه‌ای تمایل نشان داده‌اند که وقف را به چهار قسم تقسیم نمایند.

تام، کافی، حسن، قبیح و در رأس این گروه دو امام بزرگوار قرار دارند.

۱- حافظ ابو عمرو عثمان بن سعید دانی صاحب تألیفات سودمند در فنون تجوید و قراءات که در سال ۴۴۴ هـ. ق وفات یافته است.

۲- محقق مدقق، مرجع علمای قراءات در اعصار و امصار «ابن جزری» صاحب تألیفات بی نظیر از جمله «النشر فی القراءات العشر».

و این کتاب یگانه مرجع در علوم قراءات و تجوید می‌باشد.

با توجه به اینکه نامگذاری وقفها، و تقسیم آنها به اقسام معین، در صدر اول صورت نگرفته، و از امور اصطلاحی می‌باشد، و با توجه به این موضوع که در اصطلاح مناقشه نیست، بلکه جایز است هر کس به طوری که می‌خواهد از اصطلاح مخصوص استفاده نماید، صلاح را در این دیدم:

وقف‌ها را به صورت انحصاری و تحت قاعده‌ای طوری تقسیم نمایم که ضمن تعریف جامع و مانعی، قلمرو هر یک از آنها را،

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۳۳

با جزئیات آن روشن کنم. و با این حال در نامگذاری وقف‌ها و تقسیمات آن، از نامگذاری و تقسیم گذشتگان زیاد دور نشدم چنانچه انشاء الله خواهی دید.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۳۵

انواع وقف

قسم اول- وقف سنت

وقف جبرئیل و وقف اتباع نامیده می‌شود، و در ده جای قرآن کریم وجود دارد:

- ۱ و ۲- در «فَاشِ تَبَقُّوا الْخَيْرَاتِ» در سوره‌های بقره آیه ۱۴۸ و عقود آیه ۴۸ «۹» ۳- در «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ» در سوره مبارکه آل عمران/ ۳ آیه ۹۵-۴ در «مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ» در سوره عقود آیه ۱۱۶ ۵- در «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ» در سوره یوسف/ ۱۲ آیه ۱۰۸-۶ در «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» در سوره رعد/ ۱۳ آیه ۱۷ ۷- در «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا» در سوره نحل/ ۱۶ آیه ۵

(۹)- عقود نام دیگر سوره مبارکه مائده/ ۵ می‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۳۶

۸- در «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» در سوره سجده / ۳۲ آیه ۱۸ ۹- در «فَحَشَرَ» در سوره نازعات / ۷۹ آیه ۲۳ ۱۰- در «لَيْلَةٌ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» در سوره قدر- / ۹۷ این ده مورد را شیخ احمد بن عبد الکریم اشمونی در کتاب خود «منار الهدی فی بیان الوقف و الابتداء» به نقل از شیخ سخاوی باز آورده است.

۷ مورد دیگر بعضی از کسانی که در علم تجوید نوشته‌ای دارند ۷ مورد دیگر «از این نوع وقف» را اضافه کرده‌اند.

۱- در «أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ» در سوره یونس / ۱۰ آیه ۲۲- در «لَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ» در آیه ۶۵ همان سوره ۳- در «إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» سوره نحل / ۱۶ آیه ۱۰۳- در «يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» سوره لقمان / ۳۱ آیه ۱۳ ۵- در «هُم أَصْحَابُ النَّارِ» سوره غافر ۴۰ آیه ۴۳ («۱۰») ۶- در «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» سوره قدر ۷- در «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ» سوره نصر / ۱۱۰ آیه ۳

(۱۰)- غافر نام دیگر سوره مبارکه مؤمن می‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۳۷

بر این اساس وقف «سنت»، در ۱۷ محل می‌باشد. وقف در این محلها، وقف سنت، وقف جبرئیل، و وقف اتباع نام گرفته است زیرا چنین گفته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در این جاها وقف را رعایت می‌فرموده است.

ولی با بررسیهای فراوان در امهات کتب حدیث، سنت و تفسیر، و شمایل‌های اهل تجوید به اثر صحیحی یا حتی ضعیفی برنخوردم که دلالت به لزوم وقف در همه این موارد یا بعضی از آنها با توجه به سنت عملی یا قولی بنماید، شاید هم از این به بعد مدارکی به دست آوریم که اضطراب و قلق را از بین ببرد، و اطمینان دل را به همراه آورد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۳۹

قسم دوم- وقف لازم

وقف لازم ایستادن بر روی کلمه‌ای است که اگر به ما بعدش وصل شود معنایی غیر از معنای مقصود به خاطر می‌آید. محل این وقف در وسط و آخر آیات می‌باشد.

مثل: وقف بر روی کلمه اغنیاء در وسط آیه ۱۸۱ آل عمران / ۳ «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ» وقف بر روی کلمه «اغنیاء» لازم است زیرا اگر به بقیه آیه وصل شود خیال می‌شود «سَيَنْكُتُبُ مَا قَالُوا» هم از گفته یهودیان است و این معنی درست نیست به این دلیل که جمله، جمله جدیدی است برای تهدید و عید یهودیان که چنین عقیده ناشایست و سبکی را در خصوص خدای تعالی و خودشان اظهار می‌دارند. و بقیه آیه به این معنی است که ما اظهارات آنان را در علم خود حفظ می‌کنیم و مهمل نمی‌گذاریم و به طور حتم با توجه به این اعتقاد آنان را مجازات می‌کنیم با این بیان معلوم می‌شود که جمله

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۴۰

«سنکتب...» گفته خدای تعالی است.

و مثل وقف بر روی کلمه «ولد» در وسط آیه ۱۷۱ سوره نساء / ۴ از قول خدای سبحان «سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ» وقف در روی کلمه ولد لازم است زیرا اگر به قول خدای تعالی «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» وصل شود چنین به نظر می‌رسد که «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» جمله‌ای است در محل رفع، بنابراین که صفت ولد باشد.

و در این صورت فایده آیه تنزیه خدای تعالی خواهد بود از داشتن فرزندی که مالک آسمانها و زمین است و این معنی مراد نیست بلکه مقصود تنزیه خدای تعالی از داشتن فرزند است دارای هر صفتی که باشد.

اما جمله «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» جمله جدید است و غرض از آن منزه نمودن خدای تعالی از داشتن فرزند است و بیان این مقصود که خدای عز و جل مالک همه موجودات جهان علوی و سفلی است، و چیزی از فرمانروائی او بیرون نیست. و از مثالهای وقف لازم در آخر آیه، وقف کردن بر روی کلمه «النار» در قول حضرت پروردگار در آیه ۶ سوره غافر / ۴۰ می‌باشد: «وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ» در آیه فوق، وقف در «النار» لازم است زیرا وصل آن به قول حضرت باری تعالی «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ...» در ذهن شنونده چنین وانمود می‌کند که اسم موصول صفتی است برای اصحاب آتش یعنی اصحاب

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۴۱

دوزخ کسانیند که عرش باری تعالی را حمل می‌نمایند.

در صورتی که چنین معنایی مقصود نمی‌باشد بلکه اسم موصول «الذین» مبتدای جمله جدیدی است که برای بیان احوال حاملان عرش که از فرشتگان مقرب می‌باشند آورده شده است.

وقف در این گونه موارد و امثال آنها لازم نامیده شده زیرا لازم و حتمی است. و معنی آن این نیست که به لحاظ شرعی لازم است، و قاری در انجام این کار مستحق ثواب می‌باشد، و با ترک آن مجازات می‌شود بلکه به این معنی است که وقف، برای زیبایی تلاوت و ادای استوار آیات لازم است. قرائت قاری زیبا، استوار و دارای بافت بدیع نخواهد بود مگر آنگاه که، این وقفها در آن مراعات شود.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۴۳

قسم سوم - وقف تام

وقف تام، وقف بر روی کلمه‌ای است که به ما قبل خود و یا به ما بعد خود تعلق و وابستگی ندارند نه از نظر معنی و نه از نظر لفظ و این وقف اغلب در آخر آیات و در پایان داستانهای است که در قرآن ذکر می‌شود.

۱- و از مثالهای این نوع، وقف در «مبین» در قول حضرت باری تعالی بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در آیه ۱۱ سوره لقمان / ۳۱ می‌باشد. وقف در این کلمه، که ابتدای آیه است وقف تام است زیرا ما بعد آن تعلقی به آن ندارد، و نه ما قبلش به آن تعلق دارد، نه به لحاظ معنی و نه به لحاظ لفظ.

اما عدم تعلق لفظی به این صورت است که او بعد از آن در آیه ۱۲ «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ...» جهت استیناف و شروع جمله جدید است نه برای عطف و نه برای حال.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۴۴

پس جمله بعد از «مبین» جمله دیگری است و ارتباط لفظی به ما قبل خود ندارد.

اما به لحاظ معنی هم تعلقی در بین نیست زیرا آیات گذشته نظر بندگان و دلهای آنان را متوجه می‌سازد به این که حق تعالی چه چیزهایی قرار داده است که نشانه‌های کمال قدرت او و دلایل روشنی از حکمت وی می‌باشند، امثال خلق آسمانها و برافراختن آنها با ستونهایی که دیده نمی‌شوند «۱۱» و گذاشتن کوههای ثابت و استوار در

(۱۱)- این ترجمه مطابق با تفسیری است که از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیه و الثناء به صورت زیر نقل شده است.

علامه در تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۳۳۴ مترجم و ۲۲۴ عربی در بحث روایتی آورده است در تفسیر قمی از پدرش از حسین بن خالد

روایت شده که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم معنای آیه در سوره و آیات / ۵۱ (وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ) چیست. حضرت انگشتان خود را مشبک نمود و فرمود آسمان به این صورت به زمین محبوك (دوخته شده) است. پرسیدم، چطور محبوك به زمین است با اینکه خدا می‌فرماید: (رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) آیه ۲ سوره رعد/ ۱۳ فرمود:

سبحان الله مگر نفرموده (بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) عرض کردم: بلی فرمود پس معلوم می‌شود ستونی هست ولی نمی‌بینیم. علامه در صفحات ۳۳۱ و ۲۲۲ همان جلد فرموده ... (کلمه ترونها) احتمال دارد قید توضیحی باشد و معنا این باشد که شما آسمانها را می‌بینید که ستون ندارد و احتمال هم دارد قید احترازی باشد و معنی چنین باشد (خدا آنها را بدون ستونی دیدنی خلق کرده) تا اشعار باشد به اینکه آسمانها ستون دارد لکن دیدنی نیست.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۴۵

روی زمین که زندگی انسانها در آن دچار اضطراب نشود و آفریدن و پراکنده ساختن انواع و اقسام جنبندگان در آن، و ریزش باران از آسمان و رویاندن گیاهان و درختانی که بینندگان را مسرور و شادمان می‌کند. و به این جهت خدای تعالی با مشرکین تحدی کرده و می‌فرماید: «هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرْوِي مَا ذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ...» اینها آفریده‌های خدایند، به من نشان دهید که غیر او چه آفریده‌اند «۱۲» آنگاه آیات، با اشاره به این حکم که مشرکان ستمگر، از حق و حقیقت دور می‌باشند پایان می‌یابد.

آیات بعد به بیان داستان لقمان می‌پردازد و بیان سفارشات و اندرزهای خالصانه‌ای که به فرزندش ارائه می‌دهد و از او می‌خواهد که به آنها عمل کند.

ملاحظه می‌کنید که ارتباطی در معنی، بین آیاتی که وصایای لقمان را بیان می‌دارد با آیاتی که قبل از آن است وجود ندارد.

با این بیان هم تعلق لفظی و هم تعلق معنوی بین آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا

(۱۲)- تحدی یعنی دعوت کردن منکران به کاری که از انجام آن ناتوان هستند و در قرآن کریم در چند مورد تحدی وجود دارد و یکی همین مورد می‌باشد که در آیه ۱۱ سوره لقمان / ۳۱ «هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرْوِي مَا ذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» آمده است. نه موجوداتی که به‌عنوان خدا مورد پرستش بت‌پرستان قرار گرفته‌اند توان به وجود آوردن چیزی را دارند و نه پرستندگان آنها می‌توانند چیزی را نشان دهند که آنها بوجود آورده‌اند چنین چیزی وجود ندارد.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۴۶

لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» و بین آیات قبل آن منتفی است و وقف در مبین به طوری که مقرر نمودیم، وقف تام می‌باشد.

۲- و نیز از مثالهای وقف تام، وقف کردن روی «حین» است در آیه ۱۴۸ سوره صافات / ۳۷ «فَأْمِنُوا فَمَنْعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ»، زیرا «حین» انتهای آیه است و قبل و بعد آن ارتباط لفظی و معنوی با هم ندارند.

نبودن تعلق لفظی به «فَأَسَدٍ يُفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبُنُونَ»: به این لحاظ است که فاء در «فَأَسَدٍ يُفْتِهِمْ» فاء- فصیحت است «۱۳» و شرط مقدری را نشان می‌دهد و تقدیر این است که: وقتی داستان پیامبرانی را که گذشت دانستی برای کوبیدن کفار مکه از آنان درباره این تقسیم که بین خود و خدایشان انجام داده‌اند پرس ...

و اما تعلق معنوی به این جهت نیست که: آیات قبل قسمتی از داستان پیامبران گذشته را یادآوری می‌کنند مثل نوح، ابراهیم، موسی، هارون، الیاس، لوط و یونس، و آیات بعدی مربوط به کوبیدن کفار قریش می‌شود در رابطه با نسبتی که، دلایل عقلی

(۱۳)- فاء فصیحت فائی است که برای روشن شدن مطلبی یا برای تبیین آن آورده می‌شود همین که از طرفداران این نظر که ملائکه دختران خدا هستند سؤال شود آیا دختران از آن خدا هستند و پسران از آن خودشان به ذهن ایشان خواهد آمد که واقعاً مساله به چه

صورت است؟ ممکن است ملائکه دختر و آنهم دختر خدا باشند.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۴۷

و نقلی به اثبات رسانده‌اند خدا از آن گونه نسبتها منزله و پاک می‌باشد حال که تعلق لفظی و معنوی وجود ندارد وقف کردن در حین «فَأَمَّنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ» به طوری که گفتیم وقف تام می‌باشد.

وقف در این موارد، و موارد مشابه تام نام دارد زیرا معنی در کلمه‌ای که وقف می‌کنیم تمام و کامل است و به ما بعد خود چه لفظاً و چه در معنی احتیاج ندارد.

وقف کردن، روی کلمه‌ای که وقف در روی آن، وقف تام به شمار می‌رود حتم نشده است بلکه جایز است آن را به ما بعد خود وصل کرد با این نظر که در وصل آن به مابعدش - خللی در معنی پیدا نمی‌شود و مطلبی خلاف مقصود به ذهن نمی‌آید گرچه به اعتبار تمام شدن کلام و عدم تعلق لفظی و معنوی وقف کردن سزاوارتر از وصل کردن است.

۳- امام محقق ابن جزری در کتاب النشر، و بعد از او به پیروی از وی، عده‌ای از مؤلفین گفته‌اند: گاه وقف قبل از انقضای فاصله، تام است. مثل وقف روی کلمه «اذله» در قول حضرت حق تعالی در آیه ۳۴ سوره نمل / ۲۷ «وَجَعَلُوا أَعْرَٰةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً». که نهایت کلام بلیس است. و پس از آن خدای تعالی می‌فرماید: «وَكَذٰلِكَ يُفَعَّلُونَ» که انتهای آیه است.

۴- گاه نیز وقف تام در وسط آیه است مثل قول خدای تعالی در آیه ۲۹ فرقان / ۲۵ «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي» و جانی پایان

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۴۸

حکایت ظالم ابی ابن خلف است و پس از آن خدای تعالی می‌فرماید «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا».

۵- گاه نیز پس از تمام شدن آیه است با فاصله یک کلمه مثل آیه ۹۰ سوره کهف / ۱۸ «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا» و تمام کلام با کلمه کذلک است که در ابتدای آیه بعدی قرار گرفته است و معنی این است که کار ذو القرنین چنین است.

۶- و مانند آیه ۱۳۷ سوره صافات / ۳۷ «وَإِنكُمْ لَتَمُوتُونَ عَلَيْهِمْ مَّضِيًّا وَبِجَنِّ» و تمام کلام با کلمه «و باللیل» است که در ابتدای آیه بعدی است یعنی وقتی صبح می‌کنید و وقتی شب می‌کنید.

۷- و مثل آیه ۳۴ سوره زخرف / ۴۳ «وَلِيَّبِيَّتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكْوَنُونَ» و تمام کلام با کلمه «زخرفا» است که در ابتدای آیه بعدی واقع شده است. تمام شد آنچه از نشر نقل شد.

همه موارد یاد شده را ابن جزری از کتاب «المكتفى في الوقف و الابتداء» تالیف امام ابی عمر و عثمان بن سعید دانی نقل کرده است.

و به نظر من مثال زدن این آیات به عنوان وقف تام که در وسط آیات قرار گرفته به دلالتی که ذکر می‌کنیم از صواب به دور است: اما در آیه سوره نمل (مثال ۳) جمله «وَكَذٰلِكَ يُفَعَّلُونَ» احتمال دارد کلام خدا در لابلاهی کلام بلیس باشد و با این جمله

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۴۹

معترضه «۱۴» بخواهد او را در ادعائی که در سابق آیه است «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَٰةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً» تصدیق فرماید و احتمال دارد دنباله سخن بلیس باشد به عنوان تاکید توصیفی که از پادشاهان کرده است و بیان این مطلب که این کار عادت دائمی پادشاهان است و تقریباً هیچ پادشاهی از این وصف مبرا نیست. و بنابر هر دو احتمال امکان ندارد وقف در کلمه اذله وقف تام باشد.

اما در آیه فرقان مثال ۴- «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» باز دو وجه موجود است:

وجه اول: امکان دارد «وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»، از سخن ظالم ابی بن خلف باشد و دوستش را که وی را گمراه ساخته شیطان بنامد زیرا گمراه کردن یکی از اوصاف خاص شیطان است. یا

(۱۴)- در یک عبارت که از چند جمله ترکیب یافته، گاه یک یا چند جمله به چشم می‌خورد که بودن آنها ضروری نیست این گونه جملات را، معترضه می‌گویند و شعر سعدی در این باره که مثال آن را در بردارد مناسب می‌باشد:

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد «که رحمت بر آن تربت پاک باد»

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است نبودن جمله «که رحمت بر آن تربت پاک باد» تأثیری در رساندن معنی مقصود ندارد و جمله معترضه‌ای است که وارد شعر مزبور شده است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۵۰

قصدهش از شیطان همان ابلیس باشد زیرا هم اوست که وادارش کرده با گمراه کنندگان نشست و برخاست نماید که با وسوسه‌ها و اغواهای خود او را به مخالفت با رسول الله بکشانند، بنابراین وجه، وقف بر کلمه «جاءنی» وقف تام نمی‌باشد، زیرا «وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» قسمتی از گفته می‌باشد.

وجه دوم: این قول، قول خدای تعالی می‌باشد. و با این برداشت مراد از شیطان همان ابلیس است زیرا او وادار کرده است که ظالم گمراه کنندگان را دوست خود بگیرد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت بورزد و هم او باعث خواری او شده است.

و بنابراین، وقف در روی «جاءنی» نیز وقف تام نمی‌باشد، زیرا این گفته، «وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» اگر چه از کلام خدای تعالی است، مضمون پیش را تقریرا تائید، و معنای آن را تاکید می‌کند، پس بین آنها ارتباط معنوی محکمی وجود دارد.

و اما آیه کهف مثال ۵- هرگز ممکن نیست که وقف در آن روی لفظ «کذلک»، وقف تام باشد.

زیرا کلام درباره ذوالقرنین، در قول حق تعالی «کذلک» پایان نیافته است و آیات بعدی، همچنان، از احوال و امور وی گفتگو می‌کند.

اگر خواستی، قول خدای تعالی «وَ قَدْ أَحْطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ثُمَّ أَتْبَعُ سَيِّبًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَحَدَّ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا» تا آخر آیات را بخوان

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۵۱

با توجه به این موضوع، چگونه وقف بر «کذلک» می‌تواند وقف تام باشد در صورتی که بین گذشته و بعد آن ارتباط محکم و استوار و وابستگی کاملی بین بعضی از آیات با بعضی دیگر وجود دارد.

و اما آیه صافات- مثال ۶- روا نیست گفته شود: وقف در «و باللیل» وقف تام می‌باشد. زیرا مخاطبها در آیه مبارکه «وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُّصِبِينَ» همان مخاطبهای قول خدای تعالی «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» هستند و آنان کفار مکه می‌باشند و با توجه به این که مخاطبهای صدر آیه و عجز «۱۵» آن یکی باشد وقف در اثنای آنها نمی‌تواند وقف تام باشد.

و اما قول خدای تعالی در سوره زخرف مثال ۷- «و زخرفا» نمی‌تواند با وجود اسم اشاره در قول حق تعالی «وَ إِنَّ كُلَّ ذَلِكُ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، وقف تام باشد زیرا این اشاره به جملات گذشته برمی‌گردد، که در قول حضرت حق «وَ لَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...» به آنها دلالت است و با این بیان دقیق، به وضوح، بی هیچ اشکال و ایرادی آشکار می‌شود که اعتقاد به وقف تام، در موارد یاد شده بالا، اعتقادی دور از حقیقت و صواب می‌باشد.

و مثال صحیح برای وقف تام که در اثنای آیات موجود است.

(۱۵)- اول و آخر آیه را به ترتیب «صدر و عجز» می گویند و گاه از عجز به ذیل هم تعبیر می کنند.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۵۲

الف- وقف بر «هذا ذِكْرٌ» در آیه ۴۹ سوره ص ۳۸ است زیرا که «هذا ذِكْرٌ» جمله‌ای است مرکب از مسندالیه و مسند، و مقصود از آن جدا کردن ما قبل از ما بعد است و از آن برای انتقال از موضوعی به موضوعی و از داستانی به داستانی استفاده می شود، پس از آنکه خدای تعالی در آیات قبل بخشی از داستانهای پیامبران گذشته، امثال حضرت داود، سلیمان ایوب، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل، یسع، و ذی الکفل علیهم السلام را یادآوری می کند و انواع بلا و اقسام گرفتاری‌ها را که آن بزرگواران داشته‌اند متذکر می شود تا از این راه دل پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله را محکم سازد می خواهد که در آیات بعدی آنچه را برای بندگان متقی خود از حسن مآب و جزیل ثواب، و نعیم مقیم، و برای اهل طغیان و عصیان، از سوء عاقبت و عذاب دردناک آماده ساخته است یاد آوری فرماید. جمله «هذا ذکر» فصل بین دو مقام و تمیز بین دو مقصد است.

یعنی با آوردن این جمله، اعلام شده که نوعی از کلام پایان یافته و بیان نوع دیگری در حال شروع می باشد.

و بنابراین و او در قول حق تعالی «وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ» برای استئناف و جمله بعد از آن جمله مستاتفه و به منظور بیان سرانجام کار متقیان و طایغان، پس از بیان احوال پیامبران گذشته می باشد و با این توضیح هیچ ارتباطی نه لفظی و نه معنوی، بین آیات سابق با «هذا ذکر» و آیات بعد آن وجود ندارد و به همین جهت وقف در آن که در

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۵۳

وسط آیه قرار گرفته وقف تام می باشد.

ب- و از مثالهای وقف تام، که باز در اثنای آیه قرار گرفته، وقف بر کلمه «الصالحات» می باشد در قول حق تعالی در آیه ۲۳ سوره شوری / ۴۲ «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» زیرا ابتدای آیه متضمن مژده خدای تعالی بر مؤمنان فرمانبر است که در روضه‌های بهشت خواهند بود.

و وسط و انتهای آن متضمن دستور خدای تعالی است مر رسول گرامی اش محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را که به قوم خود بفرماید «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» از شما چیزی نمی خواهم در برابر اینکه شما را به ایمان و اطاعت دعوت می کنم جز اینکه ادا کنید آنچه را بین من و شما از خویشی وجود دارد. یعنی شما قوم من هستید و از سزاوارترین کسانی می باشید که از من اجابت و اطاعت می کنند اگر چنانچه از اجابت و اطاعت کردن من، امتناع بورزید، لااقل حق خویشی را حفظ کنید، وصله رحم مرا بجای آورید، و با اذیت و آزار متعرض من نشوید «۱۶».

(۱۶)- در قره العین من البیضاوی و الجلالین فی تفسیر غریب القرآن. نوشته النبهانی ص ۳۸۳ ذیل آیه کریمه آمده است.

به تبلیغ رسالت- اجری نمی خواهم به غیر از- موده قربی یعنی خویشان مرا دوست بدارید.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۵۴

پس از این توضیح خواهی دید که جمله «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» با ما قبل خود نه از جهت لفظ و نه از حیث معنا

و در کتاب التفسیر الحدیث جلد ۵ ص ۱۷۵ به نقل از تفسیر مجمع البیان آمده است:

انصار پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: اگر کارها برایتان مشکل شد این اموال ما در اختیار شما باشد

بدون هیچ ناراحتی و بی هیچ اشکال آنها را صرف راه انداختن امور کن این آیه نازل شد و پیامبر برایشان قرائت کرد و فرمود خویشان مرا پس از من دوست بدارید، سر تسلیم فرود آورده بیرون رفتند و منافقان اظهار داشتند این موضوع را از نزد خود ساخته و خواسته است بعد از وی نزد خویشان او خوار و زبون باشیم خدا این آیه را نازل فرمود. (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) آیا می‌گویند این مطلب را به خدا به دروغ نسبت داده است...؟ این آیه را برایشان تلاوت کرد گریستند و عرصه برایشان تنگ شد پس خدا آیه بعدی را نازل فرمود: و هو الذی یقبل التوبه عن عباده، پیامبر کسی را به دنبال آنان فرستاد و مژده به آنان داد.

غرض این است که معنی الا الموده فی القربى به آن صورت نیست که مرحوم مؤلف در تفسیر آن متذکر شده بلکه همان طوری که ملاحظه می‌فرمائید بنا به نوشته نهائی از جلالین یعنی به شهادت سه تن از مفسران اهل سنت و جماعت منظور از «الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» خویشان رسول الله هستند و مراعات خویشان خود آن بزرگوار یا قریش مطرح نیست مضاف بر اینکه تعبیر مؤلف با شأن نزول تطبیق نمی‌کند زیرا طرف، خطاب مسلمانان هستند و پیامبر اکرم از کافران اجری نمی‌خواهد بلکه از مسلمانان که در اثر ارشادات آن بزرگوار هدایت یافته‌اند انتظار دارد با جانشینان او و نزدیکانش به دوستی و محبت رفتار کنند.

آری خبری که از تفسیر حدیث از تفسیر مجمع البیان آوردیم صراحت در دوست داشتن خویشان آن بزرگوار و حتی اطاعت از آنان دارد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۵۵

رابطه‌ای ندارد بنابراین وقف در روی کلمه (الصالحات) وقف تام می‌باشد.

علامه مرعشی گفته است:

اگر بگوئی:

به نظر امام دانی «وقف تام در پایان و انتهای قصص و داستانها است و این مطلب دلیل است به این که جملات یک داستان برخی به برخی تعلق دارد و لازمه آن این است که در اثنای داستان حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام و داستانهای مشابه آن وقف تامی وجود نداشته باشد با اینکه امام دانی در سوره یوسف اظهار داشته است وقف در «عَلِيمٌ حَكِيمٌ» هم چنین وقف در «الخاسرون»- وقف در «لا یشعرون» وقف تام می‌باشد در صورتی که این وقفها در اثنای داستان یوسف قرار دارد؟

جواب می‌دهم:

در سوره یوسف داستانهای متعددی است که تعلق به حضرت یوسف دارد قصه خواب دیدن او در «عَلِيمٌ حَكِيمٌ» و قصه توطئه برادران وی و دور کردن او از جلو چشم پدر در «الخاسرون» و داستان آنچه نسبت به وی روا داشتند در «لا یشعرون»، تمام می‌شود و وضع تا آخر داستان هم که به آن حضرت تعلق دارد چنین است. بدین ترتیب همه قصه‌های متعلق به آن بزرگوار روی هم داستان واحدی را تشکیل می‌دهند که در سوره یوسف آمده است و این وحدت، وحدت اعتباری

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۵۶

است نه وحدت حقیقی «۱۷». و پایان قصص قرآن کریم را فقط معدودی از علما درک می‌کنند انتهی.

(۱۷)- از نقطه نظر اینکه آنچه در خصوص حضرت یوسف در قرآن کریم آمده همه مربوط به آن حضرت می‌باشد می‌توان گفت: همه آنها با این اعتبار یک داستان است یعنی وحدت آنها اعتباری است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۵۷

قسم چهارم وقف کافی:

اشاره

وقف کافی، وقف روی کلمه‌ای است که جمله بعدش به آن کلمه و به ما قبل آن تعلق لفظی ندارد ولی با آن و یا با جمله ما قبل خود از حیث معنی مربوط می‌باشد. این وقف در پایان آیات، در وسط آنها قرار می‌گیرد. و از مثالهای این گونه وقف در پایان آیات، وقف در کلمه «لا یعقلون» در آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (حجرات / ۴۹ آیه ۴) است. و چگونه این وقف در آنجا وقف کافی است؟ به این دلیل که آیه / ۵ آن این آیه است:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» و به ما قبل به لحاظ لفظ ربطی ندارد با این اعتبار که جمله مستانفه است ولی به جهت معنی با آیه ما قبل خود ارتباط دارد زیرا همه آیات در صدد معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۵۸

بیان مقام والای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و منزلت رفیع آن بزرگوار در پیشگاه خدای تعالی و در این رابطه هستند که به تعظیم و احترام آن بزرگوار و حفظ آداب گفتگو و خطاب با حضرتش تاکید کنند. نباید کسی در حضور آن نبی گرامی صدای خود را بلندتر کند و نباید او را مثل رقیب و همتای خود صدا بزند و نباید او را از کنار دیوار خانه‌اش مورد خطاب خود قرار دهد.

باید صدای مؤمنان در حضورش، از صدای او پائین‌تر باشد و با ندای یا رسول الله- و نه یا محمد- او را صدا کنند ... و ... و ... با این نظر که بین معانی آیات رابطه معنوی محکمی وجود دارد وقف در «لا یعقلون»- کافی است.

و از مثالهای وقف کافی در وسط آیات وقف بر «نفوسکم» است در آیه ۲۵ سوره اسراء / ۱۷ «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ». زیرا جمله بعدی آن «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا» جمله جدیدی است و محلی از اعراب ندارد و در جواب سؤال مقدر که از جمله قبل ناشی شده آمده است وقتی خدای متعال فرمان داد که با پدر و مادر به نیکویی رفتار شود و بر حذر داشت از اینکه انسان عاق والدین خود باشد حق بود سؤال کننده‌ای چنین سؤال کند:

اگر از انسان در رابطه با والدین خود لغزشی سر زد و اشتباهی رخ

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۵۹

داد عاق والدین خواهد شد؟ به او جواب داده شده که: «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا» اگر در نیک رفتاری با پدر و مادرتان و احترام و تعظیم آنان و مهربانی به ایشان، و قیام به ادای حقوقشان صادق باشید و از عاق والدین شدن احتراز کنید و در عین مراعات جفایی از شما سر بزند یا لغزشی درباره آنان از شما ظاهر گردد و در این باره به خدای لا یزال روی آورید و استغفار کنید و با ندامت و پشیمانی و به جهت اطاعت به سوی پدر و مادرتان برگردید خدای تعالی از فرط محبتی که به بندگان خود دارد توبه شما را می‌پذیرد و از لغزش شما که به اشتباه و یک باره از شما سرزده است می‌گذرد.

با این بیان واضح می‌شود که جمله «إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ...» به لحاظ معنی و نه به لحاظ لفظ با ما قبل ارتباط دارد و به همین جهت وقف بر «نفوسکم» وقف کافی است.

وقف در آنچه گفته شد و امثال آن، وقف کافی نام دارد زیرا به آن کلمه، بدون در نظر گرفتن مابعدش کفایت می‌شود به جهت اینکه لفظ تعلقی به مابعدش ندارد گرچه به لحاظ معنی با آن مربوط باشد.

حتم نشده به اینکه روی کلمه‌ای که وقف بر آن کافی است حتما وقف شود بلکه جایز است به مابعدش وصل شود با این اعتبار که بین آن کلمه و مابعدش ارتباط معنوی وجود دارد گرچه به

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۶۰

اعتبار کلام وقف بهتر از وصل به مابعد است مضافاً به اینکه در لفظ بین آن دو تعلقی موجود نیست.

امام دانی، به جواز وقف کافی به حدیث ابن مسعود رضی الله تعالی عنه استدلال کرده و حدیث این است: قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، اقرأ علی قال له ابن مسعود: اقرأ علیک و علیک انزل؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم: انی احب ان اسمعه من غیری قال ابن مسعود:

فافتحت سورة النساء فلما بلغت: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» قال لی: حسبک، فنظرت الیه فاذا عیناه تذر فان،

ترجمه حدیث:

«عبدالله بن مسعود: می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند برایم قرآن بخوان، من عرض کردم، من برای شما قرآن بخوانم در صورتی که قرآن بر شما فرود آمده است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من دوست دارم که قرآن را از کس دیگری بشنوم. ابن مسعود می گوید: با توجه به امر رسول خدا: تلاوت سوره نساء/ ۴ را شروع کردم وقتی به آیه ۴۱ آن سوره رسیدم «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» چگونه خواهد شد موقعی که از هر امتی شاهدی بیاوریم و برای آنان نیز تو را شاهد بیاوریم.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۶۱

رسول خدا به من فرمودند: بس است.

بروی آن حضرت نگرستم و دیدم چشمان او پر از اشک شده است «۱۸»

(۱۸) - با توجه به تفاسیر معتبره و روایت مرحوم طبرسی در احتجاج از حضرت امیر مؤمنان علیه الصلوٰة و السلام که ما ترجمه قسمتی از حدیث یاد شده را اینجا می آوریم پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم شاهد و ناظر همه جهان وجود است.

در قسمتی از حدیث که در خصوص اهل موقف می باشد حضرت می فرماید:

پیامبران احضار می شوند و از آنان خواسته می شود در رابطه با رسالتی که به عهده داشته اند و ادای آن رسالت به امتهای خود جواب دهند. پیامبران می گویند:

ما به امت های خودمان ادای رسالت کردیم.

آنگاه از امت ها سوال می شود که پیامبران به آنان ادای رسالت کردند یا خیر؟

در جواب این سوال کافران و منافقان هر امتی آمدن پیامبران و ادای رسالت آنان را منکر می شوند آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ آیه ۶ اعراف / ۷ یعنی هر آینه از آنان می پرسیم که پیامبران به سوی شان فرستاده شده بودند و از خود پیامبران نیز می پرسیم.

امتها در پاسخ این سوال می گویند:

ما جاءنا من بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ آیه ۱۹ مائده / ۵ یعنی:

به سوی ما نه بشیری آمد و نه نذیری (نه پیامبری دیدیم و نه جانشین پیامبری) آنگاه پیامبران از حضرت رسول اکرم می خواهند که در رابطه با ادای وظیفه ای که کرده اند گواهی بدهد.

آن حضرت گواهی می دهد که پیامبران راست می گویند و گواهی می دهد که

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۶۲

امام دانی گفته است:

- تکذیب کنندگان آن پیامبران، دروغ می‌گویند و به هر امتی از آن امتها می‌فرماید:

بلی «فَقَدْ جَاءَكُمْ بِشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» آیه ۱۹ مائده/۵ یعنی آری، حق است که بشیر و نذیر به سوی شما آمدند و خدا بر هر چیزی توانا است، توانائی دارد که اعضای شما را به گواهی و اعضایان شهادت بدهند که پیامبران ادای رسالت کرده‌اند و به این لحاظ است که خدا به پیامبرش می‌فرماید:

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً یعنی حال منکرین پیامبران چگونه خواهد بود وقتی که ما از هر امتی پیامبرشان را شاهد بیاوریم و ترا نیز شاهد بر آنان بیاوریم؟

اهل موقف یارای آن را نخواهند داشت که شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را رد کنند زیرا از آن بیم خواهند داشت که خدا بر دهانهایشان مهر سکوت زند و اعضا و جوارحشان بر علیه آنان بر آنچه کرده‌اند گواهی دهد. آنگاه رسول اکرم بر علیه منافقان امتها و منافقان امت خود، و کافرانشان، گواهی می‌دهد که چگونه کفر ورزیدند و عناد و دشمنی نمودند و عهده‌ی را که به عهده داشتند شکستند و چگونه سنت و آئین او را تغییر دادند و بر خاندانش ستم روا داشتند و به قهقرا برگشتند و مثل امتهای خائن و ظالم گذشته که بالنسبه به انبیای خود، عمل کردند. همه آن منکران وقتی وضعیت را به این روشنی ببینند می‌گویند:

رَبَّنَا عَلَبْتَ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ آیه ۱۰۶ سوره مومنون/۲۳ خدایا شقاوت و بدبختی ما بر ما چیره شد و ما گواهی گمراه بودیم.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۶۳

این روایت دلیل بر جواز قطع «۱۹» بر وقف کافی است زیرا وقف روی کلمه «شهدا» وقف تام نیست، بلکه به اعتبار معنی به ما بعد خود تعلق دارد زیرا معنی این است که حال مردم چگونه خواهد بود و در موقعی که چنین کاری صورت تحقق پذیرد «يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوْا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا» «۲۰» کسانی که کافر شدند و به رسول خدا عصیان ورزیدند دوست می‌دارند کاش که زمین برای آنان برابر می‌شد «زیرا نمی‌توانند از خدای تعالی داستانی از قبایح اعمال خود» را پنهان کنند.

ملاحظه می‌کنیم که ما بعد «شهدا» به ماقبل آن مرتبط است و وقف تام روی «حدیثا» است به دلیل اینکه نهایت داستان بوده و در آخر آیه دوم قرار گرفته است.

(۱۹)- قطع عبارت می‌باشد از اینکه قرائت را ادامه ندهند و به کار دیگری مشغول شوند ولی پس از وقف در قسمتی از آیه، قرائت ادامه می‌یابد.

(۲۰)- آیه ۴۲ سوره نساء/۴، با توجه به آیات قرآن و تفاسیر مربوطه حیوانات نیز در روز قیامت محشور می‌شوند «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ آیه ۵ سوره تکویر/۸۱» ولی پس از آن تبدیل به خاک می‌شوند.

کفار با دیدن این جریان آرزو می‌کنند ای کاش مثل حیوانات، با خاک یکسان می‌شدند و برای همیشه دچار عذاب نمی‌گشتند، چنانچه آیه مورد بحث کتاب و آیه «وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» ۴۰ سوره نباء/۷۸ به این آرزو اشاره دارند.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۶۴

و پیامبر به ابن مسعود امر فرموده است در: «شهدا» قطع کند با اینکه «حدیثا» نزدیک بوده است.

پس این روایت به وضوح دلالت بر جواز قطع بر وقف کافی دارد.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۶۵

قسمت پنجم وقف حسن:

وقف حسن، وقف بر روی کلمه‌ای است که مابعد آن به آن کلمه یا به ماقبلش به اعتبار معنی علاقه دارد و مرجحا تعلق لفظی ندارد.

پس در وقف حسن گزیری از ثبوت تعلق معنوی وجود ندارد اما تعلق لفظی مرجحا منتفی است.

تعلق معنوی عبارت از ارتباطی است که از جهت معنی بین کلمه‌ای که بر روی آن وقف شده با ماقبلش و یا مابعدش وجود دارد. و اما تعلق لفظی این است که: بین کلمه‌ای که بر روی آن وقف شده با ماقبل و مابعدش از جهت اعراب رابطه‌ای موجود باشد، مانند اینکه جمله بعدی در موضع رفع یا موضع نصب یا موضع جر باشد با این اعتبار که خبر است، یا صفت، یا حال، یا معطوف و امثال آنها، مشروط به اینکه ماقبل آن، خود کلام تامی بوده

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۶۶

و فائده‌ای کافی داشته باشد و آنچه دانستن آن سزاوار می‌باشد این است که: لازمه تعلق معنوی تعلق لفظی نیست، به خلاف تعلق لفظی، که لازمه‌اش تعلق معنوی نیز هست.

در رابطه با وقف حسن برای توضیح بیشتری می‌دهم و می‌گویم:

در جمله‌ای که بعد از کلمه موقوف علیها قرار گرفته تأمل کن خواهی دید که در آن دو وجه وجود دارد:

۱- اولی اینکه جمله بعدی جمله مستأنف‌های بوده و موضعی از اعراب نداشته باشد و برای تقریر مضمون قبلی بیاید یا علت و جهت آن را باز نماید و یا به شرح حکمت و فلسفه همان مطلب پیش و امثال اینها پردازد. در این صورت ارتباط فیما بین دو جمله قبل و بعد معنوی است نه لفظی.

۲- دومی اینکه، موضعی از اعراب داشته باشد بر این مبنا که خبر یا صفت یا حال و یا غیر آنها است در این صورت، ارتباط بین دو مورد قبلی و بعدی، ارتباط لفظی و معنوی خواهد بود.

وجه اول به وجه دوم با توجه به آنچه ارجحیت آن را اقتضا می‌کند برتری دارد.

«حال» می‌گویم: وقتی جمله به این نحو بود وقف بر روی کلمه‌ای که قبل آن قرار گرفته، وقف حسن نام دارد. وقف کردن بر روی همان کلمه حتم نیست بلکه وقف کردن بر آن جایز- و به لحاظ وجه اول راجح اولی است و وصل به مابعد جایز است به

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۶۷

لحاظ وجه دوم مرجح.

و از مثالهای وقف حسن، وقف بر روی کلمه «و برق» در قول حق تعالی در آیه ۱۹ سوره بقره «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ» می‌باشد.

زیرا جمله ما بعد آن «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ...» مستأنفه است و موضعی از اعراب ندارد و جوابی است از سؤال ناشی از جمله قبل مثل اینکه کسی سؤال می‌کند:

«فما يصنعون اذا اصابتهم تلك الشدة» چه کار می‌کنند اگر این سختی بر آنان برسد؟ و در جواب گفته می‌شود که «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ...» این همان وجه راجح، در اعراب آن جمله است و همان است که محققان مفسران آن را تایید کرده و رجحان داده‌اند که از جمله مفسرین، علامه آلوسی در کتاب «روح المعانی» و حجت مفسران «ابو حیان» در کتاب «البحر المحيط» است. عبارت ابو حیان در «البحر المحيط» چنین است:

و جمله: «يجعلون...» محلی از اعراب ندارد زیرا جواب سؤال مقدر است مثل این است که سؤال شده حال آنان با این رعد چگونه خواهد بود؟ و در جواب گفته شده است: «يجعلون...»

«و قولی هست که جمله محلی از اعراب دارد و آن مجرور بودن است زیرا در محل صفت می‌باشد به آنچه حذف شده است. مثل اینکه گفته شده جاعلین اصابعهم...».

و برخی روا دانسته‌اند که در محل نصب باشد بنابر حالیت

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۶۸

از ضمیری که در «فیه» قرار دارد و راجع به ذی الحال، محذوف است که الف و لام به جای آن قرار گرفته و تقدیر «من صواعقه» می‌باشد.

و عبارت آلوسی در روح المعانی، با عبارت ابن حیان در روح و معنا فرقی ندارد.

و از مثالهای دیگر، وقف بر «آلهه» است در قول خدای تعالی در آیه ۲۳ سوره یس / ۳۶ «أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» زیرا جمله شرطیه «إِنْ يُرِذْنَ الرَّحْمَنُ بَصْرًا...» دو وجه دارد.

۱- جمله مستانفه و فاقد محلی از اعراب است. در سیاق تعلیل نفی که همزه استفهام انکاری به آن دلالت می‌کند و معنی نفی می‌دهد.

و تقدیر چنین است:

من خدایانی جز خدا را نمی‌پرستم زیرا اگر خدایتعالی بخواهد ضرری به من برسد شفاعت این خدایان «به فرض که شفاعتی داشته باشند» به حال من نفعی نمی‌دهد و توانائی ندارند که مرا از آن ضرر رها سازند.

پس قول خدای تعالی «لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا» دلالت دارد که این بتها نزد خدای تعالی جاهی و کرامتی ندارند و جمله «لا ینفذون» دلالت دارد که بتها قدرتی به اینکه از سختی برهانند ندارند، و نفی قدرت با نفی انقاذ تعبیر شده است زیرا نفی انقاذ نتیجه انتفاء قدرت می‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۶۹

۲- این است که جمله شرطیه در محل نصب است بر این مبنا که صفت آلهه باشد و وجه اول به وجه دوم ترجیح دارد زیرا وجه دوم، چنین ایهام می‌کند که آلهه‌ای هستند که نزد خدای تعالی جاه و کرامتی دارند و دارای این توانائی هستند که از ضرر و زیان برهانند و این خلاف واقع است. «۲۱»

این وقف، وقف حسن نامیده می‌شود به اعتبار وجهی که وقف را جایز و ارجح می‌داند از وجهی که به وصل اولویت می‌دهد.

(۲۱)- این مورد مفهوم مخالفت وجه دوم است که مؤلف به آن اشاره می‌کند یعنی خدایانی را برمی‌گیرم که شفاعت آنان نزد خدای مهربان پذیرفته شود و بتوانند مرا از ضرری که او می‌خواهد به من برسد نجات دهند و چنین خدایانی به هیچ وجه وجود ندارند.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۷۱

قسم ششم وقف صالح

وقف صالح، وقف بر کلمه‌ای است که ما بعدش و یا ما قبلش با آن رابطه معنوی دارد.

و همچنین بنابر راجح، بین آنان تعلق لفظی وجود دارد. پس در وقف صالح وجود ارتباط معنوی ثابت است و بنابر راجح تعلق

لفظی نیز بین آنان موجود می‌باشد.

یعنی وقف صالح و وقف حسن، هر دو در ثبوت ارتباط معنوی متفق‌اند.

و وجه امتیازشان از یکدیگر این است که در وقف حسن ارتباط لفظی بنابر راجح وجود ندارد و در وقف صالح وجود این ارتباط بنابر راجح ثابت است و بیان آن این است: جمله‌ای که بعد از کلمه موقوف علیها قرار می‌گیرد اگر دو وجه سابق در وقف حسن معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۷۲

در آن وجود داشته باشد ولی وجه ثانی، بنابر این که جمله موضعی از اعراب داشته باشد، مثل اینکه خبر، یا صفت یا حال، ... به حساب آید، بر وجه اول راجح می‌باشد، و آن «وجه اول» نیز عبارت از این است که جمله مستانفه است و محلی از اعراب ندارد. می‌گوییم:

وقتی جمله به این صورت باشد وقف بر کلمه قبل از آن وقف صالح نام دارد، و افضل این است که کلمه به ما بعد خود با در نظر گرفتن وجه راجح وصل شود، و آن عبارت بود از اینکه جمله محلی از اعراب داشته باشد و با در نظر گرفتن وجه مرجوح وقف بر آن جایز می‌باشد و وجه مرجوح عبارت از این بود که جمله بعدی، جمله مستانفه بوده و محلی از اعراب نداشته باشد، پس وصل بهتر از وقف خواهد بود.

و از مثالهای وقف صالح، وقف بر کلمه «اهبطوا» در گفته حق تعالی در آیه ۳۶ سوره بقره «وَقَلْنَا اهْبِطُوا» می‌باشد و دلیل آن این است که در جمله «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» که جمله‌ای است دارای مبتدا و خبر، دو وجه وجود دارد، و صحیح‌ترین آن دو وجه، چنان که علامه سمین گفته این است که: جمله یاد شده در محل نصب حالیت از واو «اهبطوا» قرار دارد و تقدیر چنین است: «اهبطوا متعادين» یعنی - و گفتیم - فرود بیائید در حالیکه برخی از شما دشمن بعضی دیگر هستید.

وجه دوم: این است که جمله «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» محلی از

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۷۳

اعراب نداشته باشد و آن را جمله‌ای مستانفه فرض کنیم و قصد این باشد که از بودن عداوت بین آنان خبر داده شود.

در این وجه، وصل «اهبطوا»، به جمله بعدی از وقف بر آن بهتر خواهد بود گرچه «وقف نیز» جایز می‌باشد.

و باز از مثالهای آن، وقف بر روی کلمه «و عصینا» در قول حق تعالی در آیه ۹۳ سوره بقره «قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» می‌باشد.

و دلیل آن این است که جمله «وَأَشْرَبُوا...» احتمال دارد بر مبنای حال بودن از فاعل «قَالُوا» با تقدیر «قد» در نزد بصریها و بدون در تقدیر بودن آن در نزد کوفیها در محل نصب باشد.

معنی در این صورت چنین خواهد بود که: گفتند: شنیدیم و مخالفت نمودیم و حال آنکه محبت گوساله به دلهاشان راه یافته بود.

و احتمال دارد جمله «و اشربوا» معطوف بر جمله «قَالُوا» باشد و احتمال می‌رود جمله مستانفه بوده و محلی از اعراب نداشته باشد و به جهت خبر دادن از این «حقیقت تلخ» که در دلهای آنان مهر گوساله وارد شده و مزرع دل آنان با این آب، آبیاری شده است در عبارت «آورده شده باشد».

ولی نحوی بزرگ این نظر را تضعیف کرده است. او در تضعیف این وجه به قول حق تعالی «قُلْ بَشِّرْنَا بِأَمْرِكُمْ بِإِيمَانِكُمْ...»

استدلال کرده که جوابی است در برابر گفته آنان: «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا» و اظهار داشته است که: بهتر است بین این جمله «بَشِّرْنَا...» و

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۷۴

جملات قبلی، جمله بیگانه‌ای وجود نداشته باشد. با این اعتبار وصل، عصینا...» به ما بعد خود با توجه به دو نظر اول بهتر خواهد بود.

و وقف بر آن جایز خواهد بود با توجه به اینکه جمله بعدی، جمله مستانفه فرض شود گرچه ضعیف می‌باشد.

این وقف صالح نامیده شده زیرا کلمه صالح است به وقف کردن، به لحاظ وجه مرجوح و اگر چه وصل آن به مابعدش افضل باشد به لحاظ وجه راجح.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۷۵

قسم هفتم وقف جایز

وقف جایز، وقف بر روی کلمه‌ای است که جمله بعد از آن با آن یا با جمله قبل از آن رابطه معنوی دارد و بر سبیل جواز با آن یا با ماقبل آن رابطه لفظی دارد. توضیح مطلب اینکه، جمله بعد از کلمه موقوف علیها دو وجه سابق، در وقف حسن را داشته باشد ولی نتوان یکی را بر دیگری ترجیح داد بلکه بین آن دو وجه تساوی حاکم باشد. وقف بر این کلمه، وقف جایز نامیده می‌شود. به این معنی که وقف و وصل جایز است، بدون اینکه یکی بر دیگری، ارجحیت داشته باشد.

پس جایز بودن وقف با در نظر گرفتن وجه اول که مستانفه بودن جمله باشد و جواز وصل با در نظر گرفتن وجه دوم خواهد بود یعنی که جمله بعدی در محل خبر یا حال یا صفت است.

از مثالهای این وقف است:

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۷۶

۱- وقف بر روی کلمه «العذاب» در قول حق تعالی در آیه ۴۹ سوره بقره «يَسْؤُمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ» می‌باشد به این دلیل که جمله «يُذَبِّحُونَ...» احتمال دارد در محل نصب باشد بر حالت از فاعل «يسومونكم» و یا جمله مستانفه بوده و محلی از اعراب نداشته باشد و جواب سؤالی باشد که از جمله «يسومونكم» به خاطر می‌رسد و مثل این است که سائلی می‌پرسد: «ما الذی ساموهم اياه؟» در پاسخ گفته می‌شود: «يذبحون...»

و ارجحیتی بین این دو احتمال موجود نیست بلکه هر دو برابرند.

۲- وقف بر روی کلمه «حسیسها» در قول حق تعالی در آیه ۱۰۲ سوره انبیاء / ۲۱ «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا» زیرا جمله «وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ» احتمال دارد در موضع نصب و حال از فاعل یسمعون باشد.

و احتمال دارد جمله مستانفه بوده، محلی از اعراب نداشته باشد. و به منظور بیان بعضی از حالات اهل بهشت که یکی از آنها تنعم همیشگی و شادی دائمی است باشد. نه این تنعم را پایانی و نه آن شادی را نهایی است.

این وقف، وقف جایز نامیده شد به این خاطر که با مقابل خود یعنی وصل برابر است و بر آن هیچ امتیازی ندارد.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۷۷

قسم هشتم وقف معانقه یا وقف مراقبه:

وقف معانقه یا مراقبه وقفی است که در آیه‌ای دو کلمه با هم باشند و بشود در هر یک از آنها وقف را انجام داد، اما زمانی که وقف بر یکی از آنها صورت بگیرد مانع وقف بر دیگری خواهد بود.

از مثالهای این وقف:

۱- آیه دوم سوره مبارکه بقره «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى» است «ریب» و «فیه» دو کلمه نزد هم هستند و می‌شود در «لا ریب» و یا در «فیه» وقف کرد اما اگر در «لا-ریب» وقف کردیم نمی‌توانیم در «فیه» وقف کنیم بلکه در این صورت باید آن را به مابعدش وصل کرد و اگر بخواهند در «فیه» وقف کنند، وقف بر کلمه «لا-ریب» جایز نخواهد بود، بلکه وصل آن به کلمه «فیه» ضرورت دارد.

پس قاری بین وقف بر کلمه اول، و یا دوم، مختار است ولی

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۷۸

نمی‌شود روی هر دو آنها وقف کرد.

۲- آیه ۲۶ سوره مائده/ ۵ «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً» در این آیه دو کلمه، یکی «علیهم» و دیگری «سنه» پهلوی هم قرار گرفته‌اند و بر روی هر یک از آن دو، وقف کردن جایز است ولی وقتی بر «علیهم» وقف شد وقف بر روی «سنه» ممتنع بوده بلکه وصل آن به مابعدش واجب خواهد شد. و اگر قصد وقف بر روی کلمه «سنه» باشد وقف بر روی «علیهم» ممتنع خواهد شد. پس قاری اختیار دارد در روی یکی از دو کلمه «علیهم» و یا «سنه» وقف کند ولی وقف در روی هر دو با هم جایز نخواهد بود. علامه محقق ابن جزری در کتاب «النشر...» گفته است:

«بعضی وقف روی کلمه‌ای را، و برخی دیگر وقف روی کلمه دیگری را جایز می‌شمارند در این صورت بین آن دو وقف وقف مراقبه بر مبنای تضاد خواهد بود.

اگر روی یکی وقف شد وقف بر روی کلمه دیگر روا نخواهد بود، نظیر اینکه صاحب نظری وقف روی «لا ریب» را اجازه می‌دهد مسلماً وقف بر «فیه» را اجازه نخواهد داد و کسی که وقف روی «فیه» را اجازه می‌دهد وقف بر روی «لا ریب» را اجازه نخواهد داد. و اول کسی که وقف مراقبت را مورد توجه قرار داد امام استاد ابو الفضل رازی بود. این وقف بدان جهت وقف معانقت نام گرفته معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۷۹

است که هر یک از دو کلمه در یک محل واقع شده و همدیگر را به آغوش می‌کشند و بدان جهت وقف مراقبت نام دارد که قاری قرآن در حال قرائت، مراقبت محلی است که دو کلمه در آن جمع شده‌اند که روی یکی از آنها بایستد. یا از این جهت وقف را وقف مراقبت می‌گویند که:

شنونده مراقب قاری است و او را ملاحظه می‌کند تا کلمه‌ای را که بر آن وقف می‌شود بشناسد و در صورتی که در هر دو کلمه وقف کرد او را به وقف روی یکی از دو کلمه ارشاد و راهنمایی کند.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۸۱

قسم نهم وقف قبیح، و خود انواعی دارد.

نوع اول:

وقف روی لفظی باشد که شنونده معنائی از آن وقف درک نکند و فائده‌ای به دست نیاورد که سکوت بر آن صحیح باشد. برای اینکه ما بعد آن کلمه به اعتبار لفظ و معنی به همان کلمه به شدت مربوط است. مثل، وقف بر مبتدا و ابتدا به خبر. وقف بر روی انّ یا یکی از خواهرانش، یا وقف روی اسم انّ و شروع از خبر آن، وقف بر روی کان یا یکی از هم خانواده‌اش، یا وقف بر اسم کان و شروع از خبرش، وقف بر روی مفعول اول فعلی که دو مفعول منصوب می‌گیرد و ابتدا به مفعول دوم، وقف بر روی فعل شرط و ابتدا به جواب آن، وقف روی سوگند و ابتدا به جواب سوگند، وقف روی موصوف و ابتدا به

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۸۲

صفت، وقف بر روی مبدل منه و ابتدا به بدل، وقف روی مؤکد و ابتدا به مؤکد، وقف به عامل حال یا صاحب آن، و ابتدا به حال، وقف روی ممیز «به فتح یاء» و شروع به تمیز، و وقف روی مستثنی منه و ابتدا به مستثنی، و روی اسم موصول و ابتدا به صله آن، و روی فعل و شروع به مصدر آن، و روی فعل امر و ابتدا به جواب آن و از این قبیل وقفها که جمله روی آنها کامل نشده و معنایی از

آن به دست نمی‌آید و در این گونه موارد وقف کردن و ابتدا به مابعد جایز نبوده «و قبیح» است.

نوع دوم:

وقفی که به فاسد کردن معنی و تغییر دادن حکم شرعی منجر می‌شود مثل وقف در کلمه «و لابیویه» در آیه ۱۱ سوره نساء/ ۴، و آیه این است:

«يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ ذَيْنِ...» زیرا وقف در لفظ (لابیویه) یکی از دو معنی را خواهد داد.

اول: در نصف ما ترک، دختر میت و پدر و مادر میت شریک

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۸۳

هستند.

دوم: نصف ما ترک سهم دختر و نصف دیگر سهم پدر و مادر میت است. در صورتی که هر دو معنی نادرست می‌باشد و حکم شرعی این است که:

دختر نصف ما ترک را سهم می‌برد اگر تنها فرزند میت باشد همان طوری که خدا می‌فرماید «و إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ» و پدر و مادر میت نیز هر کدام یک ششم ما ترک را سهم می‌برند اگر میت دارای فرزند پسر یا دختر باشد به طوری که خدا در این باره می‌فرماید:

«وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ» و ولد به معنی فرزند پسر و دختر هر دو می‌باشد و بر این اساس «و لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ» جمله جدید بوده و در صدد بیان اصول ارث بعد از بیان فروع ارث می‌باشد با توجه به موضوع فوق جای وقف در «فلها النصف» است و جای ابتدا در «و لابیویه» ...

مثال دیگر، وقف در «و الموتی» در آیه ۳۶ سوره انعام/ ۶ «إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» است وقف در «و الموتی» این معنی را می‌رساند که:

مردگان نیز می‌پذیرند با آنان که می‌شنوند و حال آن که معنی اینطور نیست معنی این است:

مرده دلان که همان منکرین روز قیامت و نعمت و عذاب روز رستاخیز می‌باشند داعی ایمان را پذیرا نمی‌شوند و سخن او را جهت

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۸۴

اطاعت و انقیاد نمی‌شنوند، «ولی» به همین زودی خدا آنها را در روز رستاخیز مبعوث کرده، و در برابر کفرشان به سزای اعمالشان می‌رساند و از اینجا فهمیده می‌شود که جای وقف بر (یسمعون) و محل ابتدای مجدد «و الموتی یبعثهم الله...» می‌باشد زیرا واو، واو استیناف است و جمله، جمله مستانفه که در صدد بیان حال کفار و مجازات آنها در روز آخرت می‌باشد.

و مانند وقف در کلمه «له» در آیه کریمه ۱۸ سوره رعد/ ۱۳ «لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْخَيْرَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» مفهوم وقف در کلمه «له» اشتراک در مجازات کسانی است که خدا را پذیرا نشده‌اند، و مطیع و منقاد اوامر و احکامش نبوده‌اند با کسانی که به حضرتش ایمان آورده‌اند و اوامر و نواهی خدای مهربان را اطاعت کرده‌اند و هیچ تردید نیست که:

اشتراک که جزاء این دو گروه باطل است خدا در آیه ۲۸ سوره ص/ ۳۸ می‌فرماید:

«أَمْ نَجْعِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعِلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ» و در آیه کریمه ۲۰ سوره حشر/ ۵۹

می‌فرماید «لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ»

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۸۵

و مثل آن وقف در «و ان يعودوا» در آیه کریمه ۳۸ سوره انفال/ ۸ «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ» می‌باشد.

وقف در «و إِنْ يَعُودُوا» این معنی را می‌دهد که کفار چه از کفر خود دست بردارند و به سوی خدا برگردند و چه در کفر خود باقی مانده و به سرپیچی و عناد خود ادامه دهند آمرزیده می‌شوند و بطلان این معنی واضح است.

و نظیر وقف در «و إِنْ تَوَلَّوْا» در آیه کریمه ۲۰ سوره مبارکه آل عمران/ ۳ «فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» زیرا وقف در «و إِنْ تَوَلَّوْا» هدایت جویی آن کسی را که اسلام آورده و گمراهی آن را که از اسلام رویگردان شده برابر می‌سازد و فاسد بودن این معنی آشکار است.

و شبیه آن وقف در «کفرتم» در آیه کریمه ۷ سوره مبارکه ابراهیم (ع) ۱۴ «وَ إِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» می‌باشد وقف در «کفرتم» این تصور را به دست می‌دهد که خدا وعده داده است نعمت خود را به کفار افزونی بخشد چه سپاسگزار نعمتهایش بوده و به او و پیامبرانش ایمان آورند یا در کفر و گمراهی خودشان باقی بمانند و این مطلب بالبداهه باطل است پس

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۸۶

سزاوار این است که:

قاری قرآن در کلمه «الحسنی» سوره رعد و «سلف» انفال و «اهدوا» آل عمران و «لازیدنکم» ابراهیم وقف کند تا حقایق بیان شده، و معانی فاسد و باطل به ذهن افراد خطور نکند.

*** نوع سوم:

وقفی توهم زا است و این چنین گمان می‌شود که خدای تعالی به صفات ناروا متصف است و حال آنکه خدا در ذات و در صفات، از اوصاف مزبور منزّه و مبری می‌باشد نظیر اینکه در آیه ۲۵۸ سوره بقره «فَبَيَّتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» در و الله وقف شود از این وقف این توهم ایجاد می‌شود که خدا و کافر (نعوذ بالله) در بهت مشترک هستند و بهت همان حیران و سرگردان شدن را می‌گویند در حالی که خدای تعالی منزّه از این نقیصه می‌باشد پس جای وقف در کفر است و یا «باید» آن را به آخر آیه وصل نمود.

و مثل وقف در کلمه «لله» در «لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» آیه ۶۰ سوره نحل/ ۱۶ که خیال می‌شود مثل بد برای خدا نیز هست در صورتی که «اعتقاد هر موحد این است: له المثل الاعلی» قباحت وقف در «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي» آیه ۵۰ سوره قصص/ ۲۸ و آیه ۲۸ سوره غافر/ ۴۰ مثل وقف در آیه گذشته است چنین وقفی دلالت می‌کند

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۸۷

به اینکه، خدای تعالی هیچ کس را هدایت نمی‌کند، زیرا حذف معمول، اعلام را عمومیت می‌دهد. و این معنا فاسد است.

به این جهت که مقصود از هدایت در دو آیه مزبور، هدایت خاصه می‌باشد، و آن توفیق درونی، و سعه صدر است به ایمانی که عمل شایسته از آن سر می‌زند، و هدایت به معنی فوق، عطیه‌ای خدائی است، و خدا آن را به هر کدام از بندگانش بخواهد عطا می‌فرماید، به طوری که خدای تعالی در آیه ۵۶ سوره قصص/ ۲۸ به پیامبر بزرگوارش (ص) فرموده است: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» یعنی: تو هدایت نمی‌کنی آن کس را که دوست می‌داری، ولی خدا آن

کس را که بخواهد هدایت می‌کند، و او به طالبان هدایت داناتر می‌باشد.

و روش خدا در میان بندگان چنین بوده که، هدایت خاصه را در میان بندگان، به کسی عطا نمی‌فرماید که بخویشتن ستم روا داشته است و گمراهی را بر هدایت ترجیح دهد.

هم چنانکه در سوره انعام/ ۶ آیه ۱۴۴ و ۵۰ سوره قصص/ ۲۸ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» و در سوره غافر/ ۴۰ آیه ۲۸ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ».

پس بر قاری قرآن کریم، وقف کردن در کلمه السوء در آیه ۶۰ سوره نحل، و یا وصل تا کلمه الاعلی،- و یا پایان آیه، واجب است، و در آیه دوم، واجب است- یهدی را به مابعد آن،- القوم الظالمین،- یا «من هو

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۸۸

مسرف کذاب» وصل کند، تا شنونده دچار معنی فاسد، و گمان باطل نشود، و اگر چنین گناه کرد، و حماقت خشم زائی شده است، و اگر عمدا در آنچه گذشت، و در موارد مشابه وقف کند، و معنای فاسد منظورش باشد، از اسلام خارج شده است «اعوذ بالله تعالی».

در کتاب «نهایت القول المفید»- گفته است: نظیر همین وقف قبیح، وقف در اسمائی است که حقایق آنها را صفات آن اسماء بیان می‌کند.

مثل وقف در- للمصلین- در آیه ۴ سوره مبارکه ماعون ۱۰۷، زیرا مصلین اسم ممدوح و محمودی است و شایسته نمی‌باشد که با کلمه ویل یاد شود، و این اسم ممدوح با صفتی که به آن متصل شده، از ممدوح بودن بیرون رفته و آن صفت در این جمله است که خدای تعالی فرموده‌اند: الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ.

و از همه بدتر، و ناشایسته‌تر، وقف در لفظ- اله- است در آیه ۶۲ سوره مبارکه آل عمران/ ۳، «وَمَا مَرَّنَا إِلَّا اللَّهُ» و در آیه ۱۹ سوره مبارکه حضرت محمد ۴۷ (ص) «فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و وقف کردن در لفظ «لا- يعلمها» در قول باری تعالی در آیه ۵۹ سوره مبارکه انعام/ ۶ «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» و وقف در «الغیب» در گفته خدای متعال در آیه ۶۵ سوره نمل/ ۲۷، «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»، و وقف در- «ارسلناک» در آیه ۱۰۷ سوره مبارکه انبیاء/ ۲۱، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» و وقف در «الانس»

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۸۹

- در آیه ۵۶ سوره الذاریات/ ۱۵، «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۲۲)- وجه قباحت این وقفها، و امثال آنها، بر کسی که کمترین بهره‌ای از خرد، یا اثری از فکر، در او وجود دارد مخفی نمی‌باشد. بنابراین قاری هوشیار، باید از این گونه وقفها بپرهیزد، و تا جائی که برایش ممکن است از آنها احتراز نماید. و گرنه مرتکب گناهی بزرگ، و خطایی غیر قابل اغماض شده است، «وهم چنان که قبلاً گفتیم» در صورتی که وقف او در این محلها به عمد، و به قصد معانی «ناشایست» صورت گیرد کافر خواهد شد. نعوذ بالله تعالی من ذلک.

این اقسام نه گانه که شرح آنها گذشت، مخصوص «وقف اختیاری» است، و منظور از وقف به طور مطلوب همین است، به عبارت دیگر وقتی لفظ وقف یاد شود، یا گفته شود این‌جا وقف می‌شود، یا اینگونه، وقف تام است و این گونه حسن و ... و ... منظور از آن «وقف اختیاری» است، و قاری با اختیار و اراده خود با ملاحظه معانی

(۲۲)- و مثل وقف در «و انتم» در قول باری تعالی: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ» بدون ذکر «لَا تَعْلَمُونَ» و مثل وقف در «وَاللَّهُ» در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ سَوْءُ الْفَقِيرِ» سوره فاطر/ ۳۵ آیه/ ۱۵ بدون ذکر «هُوَ الْعَلِيُّ» که یکی از دو معنی فاسد زیر به ذهن می‌رسد:

(۱) و الله عطف است بجای انتم - شما فقیرید و الله فقیر است (نعوذ بالله) (۲) «و الله» سوگند باشد یعنی سوگند به خدا شما به خدا نیازمند هستید که هیچ کدام از این معانی درست نیست.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۰

آیات، و موقعیت کلمات، و نظم و نسق جملات و عبارات، وقف می کند.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۱

و اما وقف اضطراری

وقف اضطراری، وقفی است که قاری قرآن کریم، از روی ناچاری، به علت بریدن یا تنگی نفس، یا به علت ناتوانی در خواندن، یا به خاطر فراموشی، یا به خواب رفتن، یا دچار عطسه شدن، یا عارض شدن نوعی عذر، که با وجود آن عذر، وصل کلمات قرائت شده به بقیه امکان نداشته باشد، تا در جایی وقف کند که صلاح می باشد، در این گونه موارد، وقف در هر کلمه‌ای، جایز می باشد گرچه معنای آیه تمام نشود. مثل اینکه در مبتداء، در اسم موصول، در اسم شرط، وقف کند، ولی آنچه برای قاری مراعاتش لازم و ضروری است، و باید بعد از وقف اضطراری انجام دهد، این است که باید از کلمه‌ای شروع کند که در آن وقف کرده بود، اگر ابتدا به آن درست باشد، و گرنه از کلمه ماقبل آن شروع کند که ابتداء با آن درست می باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۲

*** و در قرآن کریم، کلماتی است که به کلمات ما بعد خود، و به کلمات ماقبل خود، تعلق لفظی و معنوی دارد، و اقتضای چنین کلماتی، منع وقف در آنها است، ولی وجود سببی اقتضا می کند در روی آنها وقف شود، و به آن عمل می شود.

از مثالهای مربوطه کلمه «و توقروه» در آیه ۹ سوره مبارکه فتح / ۴۸ «لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعْزِرُوهُ وَ تُوقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً»، می باشد، کلمه «و تسبحوه» عطف به «لتؤمنوا» می باشد بنابراین بین آن و بین ما قبل آن ارتباط لفظی و معنوی وجود دارد و اقتضای آن منع وقف در «و توقروه»، و وجوب وصل آن به ما بعد می باشد، ولی چون وصل آن به ما بعدش، خلاف مقصود را به ذهن می آورد و آن چنین است که توهم می شود ضمیر «ه» در - و تسبحوه - به نبی اکرم (ص) برمی گردد در صورتی که ضمیر یاد شده به «الله» برمی گردد زیرا تسیح و تقدیس، مخصوص خدای سبحان است و لذا در «و توقروه» وقف می شود، تا ایهام خلاف مراد از بین برود، و حقیقت بیان شود و تنبیهی شود به اینکه ضمیر در «و تسبحوه» به خدای عز و جل برمی گردد.

و از مثالهای این مورد، کلمه «کبیر» در آیه ۲۱۷ سوره بقره، «قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ» است. زیرا قول خدای تعالی (در بقیه آیه) وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ ... قسمتی از مطلب مورد نظر است که قل به آن دلالت

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۳

دارد، بنابراین بین این دو جمله ارتباط لفظی و معنوی وجود دارد و اقتضای این ارتباط منع وقف در کلمه - کبیر است و وصل آن به جمله بعد آن، واجب می باشد ولی چون وصل آن به ما بعد، موهم خلاف مراد است به این نحو که: «وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ» عطف به کبیر می شود. برای دفع همین ایهام و بیان حقیقت، در کبیر وقف می شود.

قول باری تعالی «وَ صَدُّ» - مبتدا است «وَ کفر به» عطف است بر آن، «وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ» عطف بر آن «أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ» خبر مبتدا و معطوف آن می باشد.

و تقریر مساله به این صورت است که مشرکین به مسلمانان ایراد کردند و گفتند: در ماه حرام جنگ می کنند: خدای تعالی در رد گفته مشرکین فرمود: جنگ در ماه حرام بزرگ است ولی آنچه را مشرکین مرتکب شدند از راه خدا بازداشتند، به خدای سبحان کفر ورزیدند، مسلمانان را از شهرهای خود بیرون راندند بزرگتر از جنگ مسلمانان در ماه حرام می باشد زیرا جنگ مسلمانان در

ماه حرام، به نفسه مقصود نیست (بلکه منظور آنان دفاع از شرارت‌های کفار و بت پرستان و دعوت به سوی خدای سبحان است) «۲۳»

(۲۳) - همه آیه مورد بحث این است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ -

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۹۴

و از مثال‌های دیگر این مورد، یکی نیز کلمه «وَ اتَّقِ اللَّهَ» - در آیه ۳۷ سوره احزاب / ۳۳ است، در قول خدای تعالی «وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ» زیرا قول خدای تعالی، «وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ...»

معطوف بر «وَ اذ تقول» و داخل در حیز ظرف است، که «اذ» باشد بنابراین بین این جمله و بین جمله قبلی رابطه محکمی است در لفظ و در معنی، و اقتضای همین رابطه، منع وقف در - و اتق الله - است و لازم می‌آورد که آن را به لفظ بعدی وصل کنیم ولی

- عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اِسْتِطَاعُوا وَ مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۱۱۷ بقره ما ترجمه آیه را با توجه به اعرابی که در مجمع البیان طبرسی آمده و در همین کتاب هم مورد توجه بوده است از نظر مطالعه کننده ارجمند می‌گذرانیم:

از تو از حکم قتال در شهر حرام را می‌پرسند در جواب بگو: قتال در ماه حرام «گناه» بزرگ است و بازداشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به خدا و بیرون راندن اهالی مکه از خانه و کاشانه در نزد خدا بزرگتر است و فتنه از کشتار بالاتر است: کفار - می‌خواهند مدام با شما بجنگند تا اگر توانستند شما را از دین خود برگردانند و هر کدام از شما از دین خود (اسلام) برگردد و در حالی که کافر است بمیرد اعمال آنان در دنیا و آخرت هدر می‌رود و ایشان یاران دوزخ هستند و در آن مخلد خواهند بود.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۹۵

وصل آن به جملات بعدی موهم خلاف معنی مقصود است. به این بیان که «وَ تَخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» خطاب رسول خدا است به - آنکه خدا و پیامبر به او انعام و احسان کرده‌اند و این کس زید بن حارثه است که برده رسول خدا بود رسول خدا (ص) ابتدا او را آزاد کرد و بعد او را به فرزند خواندگی خود پذیرفت - اما حقیقت این است که خطاب، خطاب خدای تعالی به رسول گرامی خودش می‌باشد - نه خطاب رسول خدا به فرزند خوانده‌اش - بر همین مبنا در «وَ اتق الله» وقف می‌شود تا این توهم باطل از بین برود، و حقیقت بیان شود و تنبیهی باشد به اینکه خطاب از الله به رسول خدا است، و از طرف رسول اکرم (ص) به غلام آزاد شده زید بن حارثه نیست. «۲۴»

و غیر این موارد، از علل و اسباب که وقف را اجازه می‌دهد در جائی که قواعد عمومی، وقف در آن محلها را جایز نمی‌شمارد. و چون این اسباب و علل متنوع و گوناگون است، و محدود ساختن آنها مقدور نبوده و مشمول قاعده معین و مضبوطی نمی‌شود اسم خاصی بر این نوع وقفها، که نتیجه همان اسباب و علل می‌باشد نگذاشتیم.

(۲۴) - باید دانست که هم جملات قبل از «وَ اتق الله» و هم جملات بعد از آن هر دو کلام خداست که اولی قول پیامبر به زید را نقل می‌کند و دومی حال و وضع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را واضح می‌سازد.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۹۷

مذاهب «۲۵» علما در وقف در انتهای آیات

اشاره

انتهای آیه: پایان آیه، آخرین کلمه‌ای است که در آن قرار دارد مثل: العالمین، المفلحون، عظیم، المآب، وکیلا، عجبا، حیا و هوی علمای اسلام نسبت به وقف در پایان آیات چهار مذهب دارند.

مذهب اول:

جایز بودن وقف در پایان آیات است، و جایز بودن ابتداء، با کلمه بعد از آن به صورت مطلق، حتی اگر آیه قبل رابطه محکم و شدیدی با آیه بعد داشته باشد و برعکس مثل وقف در آیه ۹۲ حجر/ ۱۵:

(۲۵) - مذهب یا مذاهب در این کتاب به استثنای یک مورد به معنی عقیده و نظر می‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۸

«فَوَرَّبُّكَ لَسْتَلْنَهُمْ أَجْمَعِينَ»، و ابتداء از آیه ۹۳ همان سوره «عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یا وقف در پایان آیه ۹ سوره علق/ ۱۱۳:

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى» و ابتداء از آیه ۱۰ همان سوره «عَبْدًا إِذَا صَيَّرَ» حتی اگر وقف در آن منجر به معنای فاسد و باطلی بشود، مثل وقف کردن در انتهای آیه ۴ سوره ماعون/ ۱۰۷: «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ»، مفهوم وقف در پایان آیه یاد شده این است که خدای تعالی نمازگذاران را با ویل و هلاک بیم داده است. و حال آنکه این معنا از آن آیه مقصود نیست.

یا اینکه وقف در پایان آیه روا باشد ولی ابتداء از اول آیه بعدی معنی فاسدی در برداشته باشد مثل وقف کردن در پایان آیه ۱۵۱ سوره صافات ۳۷:

«أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ» و ابتداء از اول آیه بعدی همان سوره یعنی از «ولد الله»، که ابتداء از آن به این معنی فاسد منجر می‌شود که وجود فرزند برای خدای تعالی ثابت است و حال آن که خدای از داشتن فرزند مقدس و منزّه است «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ...» بالاخره با توجه به این مذهب وقف در پایان آیات، به طور مطلق «جایز است» حتی اگر تعلق به ما بعد و برعکس، محکم باشد، و معنی فاسدی نیز از آن حاصل شود.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۹۹

این مذهب، مختار امام بیهقی در کتاب «شعب الایمان» و دانشمندانی غیر از اوست و نزد اکثر اهل اداء شهرت یافته است.

پیروان این مذهب، مطلق وقف در پایان آیات را، به عنوان یک عمل سنتی، معتبر می‌دانند و عقیده دارند که، قاری از این عمل خود پاداش می‌برد.

بر صحت این مذهب، به روایتی که از، ام المؤمنین، جناب ام سلمه رضوان الله تعالی علیها، زوجه پیامبر (ص) نقل شده استدلال شده است او گفته است: رسول خدا (ص) وقتی قرآن می‌خواند در پایان هر یک از آیه‌ها، قطع می‌کرد. می‌فرمود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» وقف می‌کرد و بعد می‌فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» وقف می‌کرد بعد می‌فرمود «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» وقف می‌کرد تا پایان حدیث:

این حدیث را امام احمد، ابو داود، ترمذی و دیگران در کتاب‌های خود باز آورده‌اند. وجه دلالت حدیث بر این مذهب این است که، رسول خدا (ص) در «العالمین» و «الرحیم» وقف کرده و بین موصوف و صفاتش فاصله گذاشته است با اینکه بین آنها ارتباط محکم و اتصال قابل توجهی وجود دارد.

بعضی از علماء طرفدار این مذهب گفته است:

افضل وقف در پایان آیات است و اگر چه بما بعدش تعلق و ارتباط پیدا کند، زیرا پیروی از هدایت رسول خدا (ص) و روش آن بزرگوار اولویت دارد. انتهى.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۰

و نیز به نفع این مذهب استدلال شده که پایان آیات، به منزله سجع در سخن منثور و مثل قافیه در شعر منظوم است با این نکته نظر که آنها محل‌های وقف هستند.

مذهب دوم:

جایز بودن وقف در پایان آیات و ابتدا با کلمه بعد از آن است در صورتی که ما بین کلمات پایانی آیات با کلمات بعدی ارتباط لفظی وجود داشته باشد یا اینکه در وقف به آنها و ابتدا از ما بعدشان خلاف مراد توهم نشود. پس اگر بین انتهای آیه و بین ابتدای آیه بعدی ارتباط لفظی وجود داشته باشد مثل: «أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» در آیه ۴ سوره مطفین / ۸۳، جایز است قاری قرآن در «لمبعوثون» وقف کند، و به حدیثی که از ام سلمه گذشت عمل نماید، ولی سزاوار است برگردد و آیه «أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ» را به ما بعدش «لِیَوْمٍ عَظِيمٍ» وصل کند و تعلق لفظی را در نظر بگیرد که در این صورت عمل به حدیث ام سلمه و ملاحظه تعلق لفظی را جمع کرده است.

و اگر وقف در پایان آیه صحیح بوده و ایجاد هیچگونه ایهامی نکند ولی ابتداء به ما بعد معنی فاسدی را برساند مثل وقف در پایان آیه ۱۵۱ سوره صافات / ۳۷، «أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ» و ابتداء از «وَلَمَدَ اللَّهُ» در این گونه موارد جایز است قاری در پایان آیه وقف کند تا به حدیث سابق عمل کرده باشد ولی پس از وقف در پایان آیه، برای او واجب

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۱

است برگردد و آن را به ما بعدش وصل کند تا توهم معنی فاسد را از بین برده و به معنی مراد اشاره کند.

و اما اگر وقف در پایان آیه معنی فاسدی را ایهام کند مثل وقف در- فَوَيْلٌ لِلْمَصِيئِينَ، در این صورت وقف جایز نیست بلکه باید به ما بعدش وصل شود تا توهم معنی فاسد از بین رفته و در بیان معنی مقصود تسریع شود.

مذهب سوم:

جایز بودن سکت در پایان آیات، بدون نفس کشیدن بنا بر جواز سکت در پایان آیات، به طور مطلق است چه آن روایت صحیح باشد یا نباشد به قصد بیان معنی بیان کلماتی که در پایان آیات قرار گرفته‌اند.

مستند این مذهب چیزی است که آن را ابو عمرو دانی در کتابش، المکتفی فی الوقف و الابتداء یادآوری کرده است، او گفته است: فارس بن احمد مقری به ما روایت کرد، گفت: جعفر بن محمد دقان به ما روایت کرد، گفت: عمر بن یوسف به ما روایت کرد، گفت حسین بن شیرک به ما روایت کرد، گفت: ابو حمدون به ما روایت کرد، گفت:

یزیدی، از ابی عمرو بن علاء البصری به ما روایت کرد که وی در پایان هر آیه سکت می‌کرد و می‌گفت: سکت کردن در آخر آیه برای من محبوب‌تر است ... انتهى.

پیروان این مذهب، وقف در حدیث ام سلمه را به معنی سکت

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۲

حمل کرده‌اند. «و گفته‌اند: منظور از قطع و وقف در پایان آیات سکت است».

عرض می‌کنم:

این اثر که از عمرو بن علاء بصری روایت شده نمی‌تواند سندی برای این مذهب باشد زیرا گذشتگان لفظ سکت و قطع را یادآور می‌شدند و منظورشان از هر دو کلمه وقف بود، پس کلمات سه گانه وقف، سکت و قطع در زبان پیشینیان علماء قرائت به یک معنی بوده است و بین معانی این الفاظ سه گانه، علمای متأخر فرق گذاشته‌اند و بنابر مطلب فوق منظور از سکت در اثر یاد شده وقف است و در آن دلیلی برای این مذهب وجود ندارد. و حمل وقف در حدیث ام سلمه به سکت «به آن مفهوم که در حال حاضر دارد» خلاف ظاهر می‌باشد.

به این جهت است که این مذهب در نزد عامه قاریان در نهایت سستی و ضعف می‌باشد.

مذهب چهارم:

حکم وقف در پایان آیات، مثل حکم وقف در کلماتی است که انتهای آیه نیست بنابراین باید دید کلمات بعد از کلمات پایانی آیه با آن رابطه دارد یا ندارد، اگر بین آنها ارتباط و تعلق لفظی موجود باشد وقف در پایان آیه جایز نخواهد بود و اگر بین آن دو تعلق و ارتباط نباشد وقف کردن جایز خواهد بود.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۳

و از آنچه قبلاً گذشت، فهمیدی که لازمه تعلق لفظی، تعلق معنوی هم می‌باشد بر عکس تعلق معنوی، که ارتباط لفظی را ایجاد نمی‌کند پس تفاوتی بین پایان آیه و غیر آن به لحاظ وقف در این مذهب وجود ندارد. و به همین جهت است که طرفداران این مذهب، علامات وقف گوناگون را در پایان آیات وضع کرده‌اند، چنان که در بالای کلمات دیگر نیز که کلمات پایانی آیه نمی‌باشند از علائم یاد شده استفاده کرده‌اند.

و هم چنین وقف در پایان بعضی از آیات را با توجه به قرائتی جایز ندانسته و با توجه به قرائت دیگری مجاز شمرده‌اند.

*** و از مثالهای مورد بحث، لفظ- و الاصل- در آیه ۳۶ سوره نور ۲۴، «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»، می‌باشد.

این کلمه پایان آیه است ولی وقف در آن براساس قرائت جمهور که «یسبح» را با کسر باء قرائت کردند و به خاطر تعلق لفظی جایز نمی‌باشد.

و ارتباط از این قرار است که «رجال» در قول حضرت حق «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» فاعل «یسبح» می‌باشد.

و وقف در آن جائز است بر اساس قرائت ابن عامر و شعبه که فعل «یسبح» را با فتح باء «به صورت مجهول» خوانده‌اند و در این صورت تعلق لفظی فیما بین «الاصال» و دیگر کلمات آیه بعدی موجود

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۴

نخواهد بود زیرا «رجال» بر مبنای این قرائت برای مبتدای محذوف خبر خواهد بود با این تقدیر که «هم رجال» یعنی آنان مردانی هستند ...

*** و از مثالها یکی نیز لفظ «حمید» در آیه اول سوره مبارکه ابراهیم/ ۱۴، «إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» است این کلمه پایان آیه است ولی با توجه به قرائت «اللَّهُ الَّذِي» یعنی مجرور بودن «ها» در لفظ جلاله که قرائت اغلب قراء می‌باشد، و بخاطر ارتباطی که بین «حمید» و «اللَّهُ الَّذِي» وجود دارد وقف کردن صحیح نیست زیرا در این قرائت، لفظ جلاله بدل از «الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» و یا بیان آن می‌باشد.

و وقف بر آن جایز است با توجه به قرائت «اللَّهُ الَّذِي» یعنی رفع لفظ جلاله که مطابق قرائت نافع، ابی جعفر و ابن عامر می‌باشد و در این قرائت بین آنها یعنی «الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» و «اللَّهُ الَّذِي» تعلق لفظی وجود ندارد زیرا لفظ جلاله بر مبنای این قرائت مبتدا و خبر آن

اسم موصول بعد از آن «یعنی الذی ...» می‌باشد یا خبر مبتدای محذوف است به این صورت «هو الله الذی»- و این مذهب علمای وقف، امثال امام ابی عبد الله محمد بن طیفور سجاوندی، علامه شیخ ابی محمد حسین به علی بن سعید عمانی، علامه محقق شیخ الاسلام شیخ زکریای انصاری، و شیخ جلیل احمد بن عبد الکریم اشمونی است.

و بنابر مذهب ایشان، انواع نه‌گانه وقف که قبلاً ذکر کردیم

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۵

در پایان آیات، تحقق خواهد یافت.

و اینک اقسام وقف و مثالهای آنها در پایان آیات که تقدیم می‌شود:

*** نوع اول: وقف سنت:

و از مثالهای این نوع است: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» در انتهای آیه ۱۷ سوره مبارکه رعد/ ۱۳ و «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»- در آیه ۳ سوره مبارکه قدر/ ۹۷.

*** نوع دوم: وقف لازم

و پیشتر گفته شد: وقف لازم، وقف در کلمه‌ای است که، اگر به ما بعدش وصل شود، معنای فاسدی توهم می‌شود. و مثالهای آن، در غیر کلمات پایانی آیات از نظر شما گذشت و از مثالهای پایان آیات، وقف در «الظالمین» است در انتهای آیه ۱۴۵ سوره بقره، «وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» پس وقف در «الظالمین»- لازم است و آن پایان آیه است زیرا در صورتی که به «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ»- وصل شود چنین به نظر می‌رسد که اسم موصول صفت «الظالمین» است در صورتی که اینطور نیست

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۶

بلکه «الذین» مبتدا است و خبر آن جمله «يعرفونه» می‌باشد و مقصود از آن مدح کسانی از اهل کتاب است که ایمان آورده‌اند مثل عبد الله بن سلام و یاران او.

و از مثالها یکی نیز، وقف در- «النار»- در آیه ۶ سوره مبارکه غافر ۴۰، می‌باشد «وَ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ»، و وقف در- «النار»- کلمه پایانی آیه لازم است.

زیرا در صورتی که به قول خدای تعالی «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ ...»

وصل شود چنین به نظر خواهد رسید که اسم موصول صفت برای- «اصحاب النار» است در صورتی که چنین نیست بلکه- الذین يحملون العرش «وَمَنْ حَوْلَهُ» مبتدا است و خبر آن جمله يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا ...» می‌باشد، و- مقصود از آیه بیان احوال حاملان عرش است و اینکه در برابر انسانها چه موقف و موضعی دارند.

نوع سوم: وقف نام:

تعریف و مثالهای آن در بیان اقسام نه‌گانه، در پایان آیات، و موارد دیگر، قبلاً «از نظرتان گذشت»، اگر خواستی به آنجا مراجعه کن و از آن جمله یکی نیز وقف در مبین در آیه ۱۱ سوره لقمان/ ۳۱ «يَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» و «حين» در آیه ۹۸ سوره یونس/ ۱۰ «وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۷

*** قسم چهارم: وقف کافی

و بیان شد که، وقف کافی، وقف در کلمه‌ای است که ما بعدش به آن و خود آن به ما قبلش ارتباط لفظی ندارد بلکه بین آنها ارتباط معنوی برقرار است.

و از مثالهای این گونه وقف در پایان آیات، وقف در «تبذیرا» در آیه ۲۶ سوره اسراء/ ۱۷ «وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا» است، زیرا- جمله «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» محلی از اعراب ندارد و جمله استینافیه جدیدی است که ذهن را در رابطه با فلسفه نهی از تبذیر، روشن می‌سازد، پس تعلق آن به ما قبل خود معنوی است نه لفظی.

قسم پنجم: وقف حسن

وقف حسن، وقفی است بر روی کلمه‌ای که ما بعدش یا به آن یا به ما قبل آن تعلق معنوی دارد و راجح این است که تعلق لفظی فیما بین آنها وجود نداشته باشد. معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء ۱۰۷ قسم پنجم: وقف حسن ص: ۱۰۷
از مثالهای آن در پایان آیات، وقف در- «امدا» است در آیه ۲۵ سوره جن/ ۷۲ «أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا» زیرا که در- «عَالِمُ الْغَيْبِ» سه وجه وجود دارد:

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۸

اول: «عَالِمُ الْغَيْبِ» خبر مبتدای مضمراست و تقدیر آن- هو عالم الغیب- است.

دوم: بدل از- «ربی»- است.

سوم: عطف بیان- برای «ربی»- است.

بنابر وجه اول ارتباط فقط معنوی خواهد بود.

و بنابر دو وجه دیگر ارتباط هم لفظی و هم معنوی خواهد بود.

ولی علامه آلوسی گفته است: این دو وجه با وجود فاء در- «فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا»- منافات دارد زیرا در این صورت نظم قرآنی چنین خواهد بود- «أَمْ يَجْعَلُ لَهُ عَالِمُ الْغَيْبِ اَمَدًا، فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبَهُ أَحَدًا» خلل و سستی که در این ترکیب وجود دارد بر هیچ کس پوشیده نیست. انتهی بنا بر این، وجه اول بر دو وجه دیگر ارجحیت دارد، و ضعفی که در آن دو موجود است بر وجه اول مترتب نمی‌باشد و لذا وقف در- «امدا»- پایان آیه، حسن خواهد بود.

*** قسم ششم: وقف صالح

وقف صالح وقف در روی کلمه‌ای است که ما بعد آن به خود کلمه یا به ما قبل آن ارتباط معنوی و بنابر راجح ارتباط لفظی دارد.

و از مثالهای آن در پایان آیات، وقف بر- «تعبدون»- در آیه ۱۶۱

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۰۹

سوره صافات/ ۳۷ «فَبِأَنْكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ» است زیرا که او در «وَمَا تَعْبُدُونَ»- برای عطف است و «ما» اسم موصول می‌باشد. که به ضمیر «کم» در- «فانکم»، عطف شده است و «ما» در آیه بعدی «مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ»- «ما» نافیه است و جمله «مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ» در محل رفع خبر آن است، و جایز به شمار رفته که او در «وَمَا تَعْبُدُونَ» او معیت و- «ما»- در محل نصب به جهت مفعول معه بودن باشد. و چون به معنی مقارنه دلالت دارد جای خبر آن را گرفته است و تقدیر چنین است: «فانکم و الهتکم التي تعبدونها من

دون الله تعالى قرناء لا تزلون عنها و لا تنفكون عن عبادتها»، شما و خدایانتان که آنها را به جای خدای حقیقی می‌پرستید قرین هم هستید نه از آنها دست برمی‌دارید و نه از عبادت و ستایش آنها رو می‌گردانید، و این تعبیر نظیر این گفته است: «ان کل رجل و ضیعتہ، ان کلّ ثوب و ثمنه»: یعنی هر انسانی همراه مال خود، هر لباسی همراه ارزش خود می‌باشد» و بنابراین وجه جمله- (ما أُنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ)- جمله مستقلی خواهد بود که هیچ ارتباط لفظی با ما قبل خود ندارد گرچه در معنی با آن مربوط می‌باشد و وجه اول به طوری که بیشتر مفسرین گفته‌اند ارجح است.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۰

قسم هفتم: وقف جایز

وقف جایز، وقف روی کلمه‌ای است که ما بعدش به آن یا به ما قبلش تعلق دارد و تعلق معنوی قطعی است. و- جایز است در لفظ نیز بین آنها تعلق غیر راجح پدید آید. و از مثالهای آن در پایان آیات یکی وقف در- للمتقین- در قول باریتعالی- «أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»- در سوره مبارکه آل عمران/ ۳ آیه ۱۳۴ است.

زیرا اسم موصول در (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ) احتمال دارد صفت متقین و در محل جرّ یا عطف بیان آن، و یا بدل آن باشد.

و احتمال دارد در محل نصب باشد با مقدر بودن فعلی مثل (امدح) مدح می‌کنم «کسانی را که ...» و احتمال دارد در محل رفع باشد با در تقدیر گرفتن مبتدائی مثل هم الذین ... و همه این احتمالات مساوی می‌باشند و یکی بر دیگری رجحان ندارد.

*** قسم هشتم: وقف مراقبت

تعریف و مثالهای آن در بیان انواع وقف‌ها گذشت و از مثالهایش در پایان آیات کلمه «التَّادِمِينَ» در قول خدای تعالی، در آیه ۳۱ سوره مائده/ ۵، «فَأَصْبَحَ مِنَ التَّادِمِينَ» است با کلمه «ذَلِكَ» در قول خدای

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۱

تعالی «مَنْ أَجْرِلِ ذَلِكْ» و وقف در روی هر دو کلمه، بر سبیل بدل صحیح خواهد بود به این معنی که وقف در کلمه اول، وصل کلمه دوم به ما بعد را ایجاب می‌کند و در صورتی که بخواید در کلمه دوم وقف کند ایجاب می‌کند اولی را به دومی وصل نماید و وقف کردن در هر دو آنها جایز نیست.

*** قسم نهم: وقف قبیح

اشاره

تعریف وقف قبیح، و بیان مثالهای آن، در بیان اقسام وقف گذشت و از مثالهایش در پایان آیات وقف در کلمه- «هوی»- در آیه اول سوره نجم/ ۵۳، «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى» می‌باشد. زیرا بین قسم و بین جواب قسم فاصله‌ای خواهد افتاد.

و وقف بر (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ) آیه ۴ سوره ماعون/ ۱۰۷ نیز، وقف قبیح می‌باشد به این جهت که معنی فاسدی را به توهم می‌آورد و آن بیم دادن نمازگزاران با ویل است.

و وقف کردن در پایان آیه ۱۵۱ صافات / ۳۷ (أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إَفْكِهَمْ لَيَقُولُونَ) قبیح است چون ابتدا از (ولد الله) معنی فاسد را موجب می‌شود که خدا از آن میرا و منزه است.
طرفداران این نظر به حدیث ام سلمه دو پاسخ دارند:
معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۲

پاسخ اول:

سند آن متصل نیست. علامه شوکانی در کتاب «نیل الاوطار» گفته است: «طحاوی، به علت مقطوع بودن خبر، آن را ضعیف و علیل شمرده است. و گفته است ابن ابی ملیکه از ام سلمه این حدیث را نشنیده است و در این باره به روایت لیث از ابن ابی ملیکه از یعلی بن ابی مملک از ام سلمه استناد کرده است.
اما علامه حافظ ابن حجر گفته است: ایراد یاد شده، ایراد نیست.
زیرا ترمذی «حدیث مورد بحث را» از ابن ابی ملیکه، از ام سلمه، بدون واسطه نقل کرده و آن را صحیح دانسته است و به اسنادیکه در آن یعلی بن مملک نام برده شده ترجیح داده است. پایان گفته شوکانی.

جواب دوم:

مقصود رسول خدا (ص)، از وقف کردن در پایان آیات این بوده که به یاران خود، فواصل آنها را تعلیم و جایز بودن وقف در انتهای هر آیه را اعلام فرماید.
محقق جعبری گفته است: استدلال کردن به این حدیث که، وقف در فواصل آیات، وقف سنت است درست نیست، زیرا قصد از این وقف‌ها، اعلام فاصله‌ها است، و عده‌ای از این معنی غفلت کرده و آن را وقف سنت نامیده‌اند، و حال آنکه این وقف، وقف بیان است، برای اینکه هر عملی سنت نیست مگر آنچه پیامبر اکرم (ص) آن را به طور تعبد انجام دهد. انتهی
معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۳
و صاحب «نهایه القول المفید» از حافظ عسقلانی روایت کرده که وی استدلال به حدیث وقف در کلمات پایانی آیات را به عنوان سنت بودن وقف پی‌گیری کرده و گفته است:
ظاهرا پیامبر اکرم (ص) در پایان آیات وقف می‌فرموده تا آخر آیات را بر شنوندگان بیان کند، و اگر منظور این نبود در العالمین، الرحیم، وقف نمی‌کرد؛ برای اینکه وقف در آنها صفت را از موصوف قطع می‌کند و آنچه در این عمل یعنی قطع صفت از موصوف به چشم می‌خورد بر کسی «پوشیده نیست». پایان آنچه از نهایه القول المفید آوردیم.
*** نتیجه: خلاصه بحث در مورد وقف بر آخر آیات چهار نظر بود:

نظر اول:

جواز وقف در پایان آیه و جواز ابتدا از اول آیه بعدی به صورت مطلق یعنی خواه تعلق لفظی بین آنها باشد یا نباشد و معنی خلاف مراد یا عدم آن پدید آید.

نظر دوم:

جواز وقف در پایان، و جواز ابتدا از آغاز آیه بعدی، اگر تعلق لفظی در بین نباشد، و اگر تعلق لفظی موجود باشد در پایان آیه

وقف می‌شود و سپس به ما بعد وصل می‌گردد. و اگر وقف در پایان آیه، معنی خلافی را موهم شود وقف کردن صحیح نخواهد بود بلکه باید به ما بعد

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۴

وصل شود. و اگر وقف در پایان آیه موهم خلاف نباشد اما شروع از اول آیه بعدی به معنی فاسدی منجر شود حتما باید انتهای آیه به ابتدای آیه بعدی وصل شود.

نظر سوم:

جواز سکت است در پایان آیات بدون نفس کشیدن.

نظر چهارم:

حکم وقف در پایان آیات بمانند وقف در اثنای آیات است.

و از مباحث گذشته، طرفداران نظرات چهارگانه، دلایل آنان و ایراداتی که بر گفته آنان وارد است برایت معلوم شد. و (توفیق تنها از جانب خدای متعال است).

ارجح مذاهب

«مؤلف گوید» ارجح مذاهب فوق، در نظر من، مذهب چهارم است.

زیرا معانی آیات، بلاغت رسا، سرعجاز، استحکام اسلوب، استواری عبارات آنها، همه و همه، آشکار و واضح نمی‌شوند مگر وقتی که جملات به هم ربط یابند، پراکنده‌گیها از بین بروند عبارات با هم پیوسته شوند، مسند به مسند الیه، جواب به شرط، مقسم علیه به مقسم به، معمول به عامل، حال به ذی حال، تمییز به ممیز،

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۵

مستثنی به مستثنی منه، مؤکد به مؤکد، بدل به مبدل منه، صفت به موصوف، و ... و ... و ... ضمیمه شوند. و وقف در پایان آیات، به طور مطلق، اکثرا بین مواردی که یاد شدند فاصله ایجاد می‌کند، و شک نیست که حصول فاصله، موجب مفهوم نشدن معنی مقصود و از بین رفتن نظم آیات قرآن کریم است و هم چنین آن همه زیبایی و بلاغت که در آیات وجود دارند، و آن سبک متین و محکم، و آن دقت و جودت ترکیب همه از بین خواهند رفت، و اما آنچه طرفداران مذاهب سه گانه به آن استناد کرده‌اند و حدیث سابق ام سلمه را عنوان نموده‌اند و مستند دیگری در دست ندارند ادعای آنان را تأیید و مذهب آنان را تشدید نمی‌کند به دلایل زیر: اول:- در اسناد حدیث فوق ضعف و غرابت وجود دارد، و صحیح انگاشته شدن آن از جانب حافظ بن حجر از بعضی جهات، ضعف و غرابت حدیث مزبور را از جهات دیگر از بین نمی‌برد. و حدیث نمی‌تواند مایه استدلال قرار گیرد مگر موقعی که از تمامی ضعف‌ها و غرابت، سالم باشد، بخصوص که با آن، به آنچه مربوط به الفاظ قرآن کریم است احتجاج شود.

دوم: در حدیث این دلالت وجود ندارد که، وقف پیامبر (ص) در پایان آیات برای بیان این مسأله بوده که وقف در پایان آیات از سنتهایی است که مکلف از انجام آنها ثواب می‌برد بلکه احتمال قریب این است که وقف حضرت رسول اکرم (ص) به دو منظور

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۶

صورت گیرد:

الف:

برای بیان جواز وقف باشد یعنی جواز وقف در پایان آیات، گرچه تعلق لفظی - به ما بعد موجود باشد.

ب:

تعلیم فاصله‌های فیما بین آیات به صحابه، هم‌چنان که حافظ ابن حجر این مذهب را دارد، و تواز علم و دانش او نسبت به سنت پیامبر (ص)، بخوبی آگاه هستی.

و امام مدقق، علامه جعبری که خود از استادان حاذق و مبرز در بیشتر علوم قرآن و علوم دین و لغت می‌باشد نیز «همین مطلب» را اظهار داشته است.

و آنچه همه اهل علم، اقرار و اعتراف دارند، و احدی در صحت آن شک و تردید ندارد این است: دلیلی که احتمال چیز دیگر روی آن می‌رود استدلال کردن به آن ساقط می‌باشد.

سوم: با تسلیم به اینکه پیامبر (ص)، در پایان آیات وقف می‌کرد، تا بیان فرماید که: وقف در پایان آیات، از سنتهایی است که انسان در صورت عمل به آنها، پاداش می‌یابد، در حدیث چیزی وجود ندارد که دلالت کند پیامبر (ص)، چنین کاری را، در همه قرآن انجام می‌داد، بلکه روایاتی یافت می‌شود که دلالت دارند چنین امری، مخصوص سوره فاتحه است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۷

از جمله دارقطنی و ابن خزیمه و حاکم از ابی ملیکه، از ام سلمه، روایت کرده‌اند که پیامبر (ص) می‌خواند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، مَالِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ، اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ، اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ، صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ، غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّیْنَ، و آن را آیه به آیه جدا می‌کرد، پس این حدیث به قرائت مخصوص سوره مبارکه فاتحه دلالت دارد.

و بنابراین مراد از قرائت در روایت ترمذی و غیره - کان یقطع قرائته آیه آیه - مخصوص قرائت سوره فاتحه است، زیرا معلوم است که بعضی روایتها، بعضی را شرح می‌کنند و برخی به برخی می‌خورند و موضوع عام به موضوع خاص، و مطلق به مقید، حمل می‌شود.

و به این دلیل پیامبر (ص) مخصوصا سوره فاتحه را، آیه به آیه از هم جدا کرده و در پایان هر آیه وقف فرموده، که این سوره فضل مزید و رفعت عظیم و موقعیت والا، و منزلت عالی، نسبت به سایر سوره‌های قرآن دارد. و دلیل آنچه گذشت روایت سعید ابن معلی (ره) است که گفت:

در مسجد نماز می‌خواندم، رسول خدا (ص) مرا صدا زدند، و من جواب ندادم. «پس از اینکه نماز را تمام کردم به آن بزرگوار» عرض کردم: یا رسول الله نماز می‌خواندم و نتوانستم جواب شما را بدهم.

حضرت فرمودند: آیا خدای تعالی نمی‌فرماید: «اَسْتَجِیْبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُوْلِ اِذَا دَعَاكُمْ لِمَا یُحْیِیْكُمْ» آنگاه فرمودند: پیش از آنکه از مسجد بیرون بروی سوره‌ای به شما یاد خواهم داد که اعظم سوره‌های

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۸

قرآن کریم می‌باشد.

آنگاه دستم را گرفت. وقتی خواست بیرون برود، عرض کردم:

مگر نفرمودید سوره‌ای که اعظم سوره‌های قرآن کریم است به شما یاد خواهم داد؟

رسول خدا (ص) فرمودند: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، این سوره سبع مثانی است و قرآن عظیمی که داده شده‌ام، این حدیث را بخاری روایت کرده است.

و از ابوهریره نقل شده که رسول خدا فرمودند: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، ام القرآن ام الكتاب، و سبع المثانی است، ترمذی این

روایت را باز آورده و گفته است:

حدیث حسن صحیحی است.

«سؤال»:

چرا سوره مبارکه فاتحه، بزرگترین سوره قرآن کریم شده هم چنان که روایت بخاری به آن دلالت دارد؟ و «چرا این سوره» ام القرآن، ام الكتاب است با توجه به اینکه «ام» هر چیزی اصل و اساس آن شیئی می‌باشد چنان که حدیث ترمذی به آن دلالت دارد؟ «جواب» زیرا این سوره مشتمل است به مطالب و مباحثی که سوره‌های دیگر قرآن کریم، مشتمل بر آنها نمی‌باشد، به طوری که این سوره تمام معانی قرآن کریم را در خود جمع کرده و به نحو اجمال متضمن

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۱۹

تمام علوم و مقاصد آن شده است و همه آنچه در قرآن کریم است تفصیل و شرح مقاصد آن می‌باشد. و بیان آن به این نحو است که قرآن «به طور کلی» پنج مقصد را هدف قرار داده است: هدف اول عبارت است از:

توحید باری تعالی، اعتقاد توأم با یقین به همه اوصاف جلال و جمال و صفات کمالیه او و به این هدف با جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اشاره رفته است.

هدف دوم عبارت است از:

وعده پاداش خیر به مطیعان و وعید سرانجام ناپسند به گناهکاران و به این هدف در قول خدای تعالی، مالک یوم الدین اشاره شده است.

هدف سوم عبارت است از:

عبادات و اخلاص در آنها، و احکام عملی که مقتضای اوامر الهیه است، هم چنین اعتراف به ناتوانی در انجام همه کارها که جز با یاری و توفیق حضرت حق مقدور نمی‌باشد، و خدای سبحان به این هدف با «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» اشاره فرموده است.

هدف چهارم عبارت است از:

بیان راه خوشبختی در دنیا و آخرت و تضرع به درگاه خدای مهربان که انسان را به راه راست هدایت می‌فرماید راه راستی که به خوشبختی زندگی دنیا و آخرت برساند، و به این مساله در آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» اشاره کرده است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۰

هدف پنجم عبارت می‌باشد از:

خبر دادن از وجود داعیان الی الله، و داعیان به شرع و احکامش، یعنی پیامبران مرسل، و آنان که راه پیامبر را ادامه داده‌اند و خبر دادن از وضع کسانی که از دین صحیح او اعراض کرده، و از حدود اوامر و نواهی او تجاوز نموده‌اند امثال طوایف گوناگون کفار و دستجات متضادی که وجود دارند. و به قسمت اول این هدف با «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» و به بخش دوم آن با «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» اشاره فرموده است.

با توجه به اینکه این سوره (فاتحه الكتاب)، دارای منزلت والا و درجه سطح بالا است، و علوم قرآنی را در بر گرفته، و به مقاصد و اهداف آن اشاره دارد، قرآن کریم چه به لحاظ تلفظ و تلاوت، و چه از دیدگاه خط و کتابت، و هم چنین نمازهای پنج گانه با این سوره آغاز می‌شود، و هر مسلمان چه زن باشد و چه مرد، موظف شده این سوره را یاد گرفته و حفظ کند، تا در نمازهایش بخواند، زیرا نماز بدون خواندن این سوره، صحیح نمی‌باشد، و اصولاً نماز به حساب نمی‌آید مگر اینکه سوره فاتحه در آن تلاوت شود، به دلیل اینکه پیامبر اکرم فرموده است:

«نماز نیست کسی را که سوره فاتحه نخواند» این حدیث را بخاری و دیگران نقل کرده‌اند. و به همین جهات این سوره، فاتحه کتاب نامیده شده است. هم چنان که مثنای نامیده شده است، زیرا دوبار در تمامی نمازها و به تکرار قرائت می‌شود.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۱

پس شگفت آور نیست که پیامبر اکرم (ص)، به تلاوت این سوره، عنایت قابل توجهی، داشته باشد کلمات آن را از هم جدا سازد و در انتهای هر آیه وقف کند، تا مسلمانان همگی، کلمه کلمه آن، و آیه به آیه آن را حفظ کنند، و کبیر و صغیر، مرد و زن، جوان و پیر برده و کنیز، بچه و بالغ از آن بزرگوار اخذ کنند، و عرب روشن فکر و بادیه نشین خشن ساده لوح از آن بزرگوار بشنوند. و تا آنجا که به کتب اخبار و روایات وقوف یافته‌ایم - مسلم نشده که رسول خدا (ص)، در سوره‌ای از سوره‌های قرآن مجید، چنین کرده باشد که در سوره فاتحه فرموده است.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۳

ابتداء

ابتداء فقط «اختیاری» است بر خلاف وقف که، «اختیاری و اضطراری» است، چنان که گذشت، و ابتدا روا نیست مگر با کلمه‌ای که، وافی به مقصود کلام باشد و خلاف معنی مقصود را ایهام نکند. پس اگر خللی در غرض مورد نظر به وجود آید، یا خلاف معنی مقصود تداعی شود، قبیح و زشت خواهد شد، و بر قاری قرآن واجب است از آن پرهیزد، و احتراز نماید.

بنابراین وقتی قاری قرآن، قول باریتعالی، «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...» آیه ۲۹ سوره بقره را تلاوت می‌کند و نفسش یاری نمی‌دهد که در «سموت» وقف کند و به ناچار در، «فَسَوَّاهُنَّ» وقف می‌نماید باید به موقع ابتدا از کلمه‌ای آغاز کند که وافی به مقصود باشد، و بر اوست که از «تَمَّ اسْتَوَى» آغاز نماید، و اگر از «إِلَى السَّمَاءِ» شروع کند، این ابتداء مخل غرض و قبیح خواهد شد.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۴

و وقتی آیه ۳ سوره فاطر / ۳۵، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...» را بخواند و در «يَزُوقُكُمْ» وقف کند موقع شروع کردن بر او واجب است از «هَلْ مِنْ خَالِقٍ» آغاز کند و اگر از «غَيْرِ اللَّهِ يَزُوقُكُمْ» ابتداء کند معنی فاسد و زشتی را تداعی خواهد کرد. و از مثالهای ابتدای قبیح، آغاز قرائت است از آنچه ذیلا ذکر می‌شود:

«عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ، الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ فَاقِيرٌ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ، اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ.»

قباحت چنین ابتداء کردن‌ها، با این الفاظی که یاد شد بر کسی پوشیده نیست.

و باز از مثالهای این نوع ابتدا است:

«وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ، وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ»، زیرا که ابتدای این چنین تداعی دارد که از ایمان به خدا، از تقوی داشتن در برابر خدا، احتراز داشته باشید.

پس لازم است قاری قرآن، در حال قرائت، بیدار باشد، و بفهمد چه جمله‌ای را قرائت می‌کند، معانی آیات و موقعیت جملات را، در نظر بگیرد تا به محذور نیفتد و وقف ناقص، و ابتدای زشت نکند.

در کتاب «نهایت القول المفید» گفته است:

زشتی و قباحت ابتدا از کلمه‌ای که وقف بر آن شده به این

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۵

لحاظها است که - معنی مفیدی نمی‌دهد، - معنای فاسد و باطلی را تداعی می‌کند.

- خود آن کلمه و ما بعدش مطلبی است که از کافری نقل می‌شود. پس به کسی که در چنین محلها نفسش بریده، واجب است به

ما قبل برگردد، و قسمت قبل کلام را به بعد آن متصل سازد، و اگر چنین نکند گناه کرده و ای بسا که به خدای تعالی کفر ورزیده است (اگر چنین قصدی داشته باشد، هم چنان که قبلاً گفته شد).

باید دانست قاری قرآن، هم چنان که به وقف قبیح مجبور می‌شود، به ابتدای قبیح نیز ناچار می‌شود، و این گونه ابتداء، در مواردی است که گفته لا مذهب و بی‌دینی طولانی باشد، و نفس قاری یاری نکند که آن را تا پایان قرائت کند، و لذا به ابتداء از ما بعد کلام ناچار می‌شود، زیرا با توجه به اینکه به ناچار نفس او خواهد برید فائده‌ای ندارد اینکه به قال و قالوا برگردد. و همه گفته کفر است.

مثل قول باری تعالی در آیه ۳۳ سوره مبارکه مؤمنون/ ۲۳، وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ كَمَا تَأْتِي مَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ» پایان آیه ۳۸ ادامه می‌یابد- زیرا کم قاری پیدا می‌شود که نفسش تا پایان این مطلب قطع نشود، و همه مطلب کفر است. خلاصه «در یک مورد طولانی، نظیر آنچه گذشت وصل و وقف،

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۶

و ابتدائی وجود ندارد که عمدی شدن آن کفر باشد و اگر چه کسی قسمتی از آن را به طور عمد انجام دهد مرتکب گناه می‌باشد چنان که فهمیدی ... انتهی» عرض می‌کنم:

اگر قاری عمداً، وقف، وصل، یا ابتدائی را انجام دهد که معنای فاسد و باطلی حاصل شود، ولی او این معنای فاسد را منظور نداشته باشد، عمل عمدی او گناه خواهد بود، و اگر عمداً، آنها را انجام دهد و معنایش را قصد نماید کافر خواهد شد، نعوذ بالله.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۷

یاد آوری مسائل مهمی در رابطه با وقف

اشاره

امام محقق ابن جزری، در کتاب «النشر»، مسایلی را در رابطه با موضع وقف و ابتداء، یاد کرده که از اهمیت و ارزش خاصی برخوردار می‌باشد، و ما آنها را به صورت ساده و بهتری از نظر قاری محترم قرآن می‌گذرانیم، و مسایل دیگری را که از کتابهای گوناگون «برگرفته‌ایم» و تعدادی را نیز که زائیده افکار «خودمان می‌باشد» و در درجه اهمیت، کمتر از مسایلی که در «النشر» آمده نیست اضافه می‌کنیم، و آنها عبارتند از:

*** مسأله اول: گفتار پیشوایان وقف:

وقف در مضاف، بدون ذکر مضاف الیه در فعل، بدون ذکر فاعل، در فاعل بی‌ذکر مفعول، در مبتداء با عدم

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۸

قرائت خبر، خواندن کان و اخواتش، ان و اخواتش با نخواندن اسامی مربوط به آنها، آوردن موصوف و باقی گذاردن صفت، گفتن معطوف علیه بی‌اینکه معطوف را بگویند، تلاوت قسم و عدم تلاوت جواب قسم، و قرائت حرف و عدم قرائت آنچه حرف به آن آورده شده، تا آخر آنچه در این باره به تفصیل یاد آور شده‌اند جایز نیست.

پیشوایان وقف نمی‌خواهند بگویند که: وقف در آنچه گفته شد و نظایر آنها حرام، یا مکروه است، یا انسان را دچار گناه و مشکل می‌سازد، بلکه می‌خواهند با این مقررات راه صحیح تلاوت را نشان دهند و «قاری را به چیزی که» به تلاوت قرآن زینت می‌دهد، و به رونق قرائت می‌افزاید، «هدایت کنند» پس معنی وقف بر این یا بر آن جایز نیست یعنی که وقف در آنها، تلاوت و قرائت را

زیبایی نمی‌بخشد به عبارت دیگر، وقف در آنها زیبایی تلاوت و بهاء قرائت را از بین می‌برد.

و مقصودشان از اینکه می‌گویند:

در این کلمه وقف نمی‌شود، در فلان محل وقف صحیح نمی‌باشد، یا فلان جا محل وقف نیست عبارت از این است که:

اگر قاری در آن محل وقف کند، صحیح نخواهد بود، از آنجا که مانده ابتداء نماید. هم چنان که معنی این سخن، ایشان که می‌گویند:

وقف در فلان محل جایز است این است که:

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۲۹

قاری می‌تواند از ما بعد آن ابتدا کند، و این را بدان جهت می‌گوئیم که: هر کجا وقف را جایز شمردند، ابتدا از ما بعدش را نیز جایز به شمار آوردند و هر جا وقف را جایز نشمردند ابتدا از ما بعدش را نیز جایز ندانستند.

این همان معنی است که آنان با این جملات تعبیر می‌کنند ... و قصدشان این نیست که مطلق وقف در فلان محل جایز نمی‌باشد و وقف کردن به جهت ضیق نفس، از یاد رفتن ما بعد آیه، به جهت تعلیم، رد سلام و غیر آن در هر کجای قرآن که باشد جایز است، النهایه قاری قرآن باید برگردد و قرائت خود را از جایی که وقف کرده ابتدا کند، اگر آن محل برای ابتدا کردن صلاحیت دارد، و گر نه از کلمه قبلی که برای ابتدا کردن شایسته است شروع می‌کند.

وقف بر روی کلمه‌ای ممتنع نمی‌باشد مگر موقعی که موجب خللی در معنی یا سیاق قرآن کریم باشد.

اگر چنین موردی پیش آید وقف کردن ممتنع خواهد بود مثل وقف در کلمه تجری در آیه ۲۵ سوره بقره «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»، زیرا از وقف در «تجری» این معنی به نظر خواهد آمد که فاعل ضمیر مستتر است و بر «جنات» بر می‌گردد، و بر این اساس، جریان وصف «جنات» خواهد بود، در صورتی که معنی آیه چنین نیست بلکه «تجری» فعلی است که به «انهار» مربوط می‌شود و «انهار» فاعل آن می‌باشد و

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۰

بنابراین، جریان وصف «انهار» خواهد بود- زیرا در معنی فعل، وصف فاعل است- و واقع امر نیز چنین است «یعنی مژده ده کسانی را که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده‌اند که برای آنها باغهایی است که از زیر آنها نهرها روان می‌باشد» به عبارت دیگر این نهرها است که روان می‌شوند نه باغها که وقف در جنات معنی اخیر را به ذهن می‌آورد.

و نظیر آن این است که قاری قرآن، بهنگام تلاوت آیه ۲۵ سوره اسراء/ ۱۷ «رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنَّ تَكُونُوا صَالِحِينَ»- «نُفُوسِكُمْ» را به «إِنَّ تَكُونُوا صَالِحِينَ» وصل کند و با اختیار خود در «صَالِحِينَ» وقف کند. که این وقف معنی آیه را تغییر می‌دهد و معنی چنین می‌شود، خدای تعالی، به نفوس بندگان خود وقتی داناتر است که انسانهای شایسته‌ای باشند، این معنایی است که آیه به طریق منطوق به آن دلالت می‌کند و به طریق مفهوم دلالت می‌کند به اینکه خدا به نفوس بندگان خود علم ندارد اگر انسانهای صالح و شایسته نباشند.

و شك نیست که این معنی بر خدای تعالی محال است. زیرا که علم حضرت باری تعالی شامل همه آفریدگان است، به درون نفوس بندگان، به آنچه در دل‌هایشان و در ضمائر ناپیدایشان می‌گذرد احاطه دارد، و در این خصوص، بین مؤمن و کافر و بین مطیع و فاجر تفاوتی وجود ندارد.

پس بر قاری قرآن کریم سزاوار است نظیر آیه اول در «جنات»

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۱

و مانند آیه دوم در «نفوسکم» وقف کند تا در معنی خللی پدید نیاید و مقصود و مراد آیه تغییر نیابد.

مختصر سخن اینکه، قول علمای وقف، که وقف به این نحو جایز نیست، یا آنجا صحیح نمی‌باشد... این معنی را دارد که اینجا وقف اختیاری نمی‌باشد که از ما بعدش بشود ابتدا کرد. و صرف این مساله، به موقع ضرورت مانع از وقف نیست مثل غلبه عطسه، ولی بعد از آن باید همان قسمت با قسمت بعدی به نحوی که پیشتر اشاره کردیم پیوند یابد.

مساله دوم: درباره وقفهای خلاف قاعده‌ای است که جهتی جز جلب توجه شنوندگان ندارند

«نظیر اینکه» بعضی از مردم عمدا در لفظ «جناح» در آیه ۱۵۸ سوره بقره «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ» وقف می‌کنند، آنگاه از «عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» ابتدا می‌کنند، و در لفظ «أَنْتَ» در آیه ۲۸۶ سوره بقره، «وَأَرْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» وقف کرده، و از «مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» آغاز می‌کنند، و در لفظ «يَحْلِفُونَ» در آیه ۶۲ سوره نساء/ ۴ «ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ» وقف، و از «بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا» ادامه می‌دهند، و در لفظ جلاله در آیه ۳ سوره انعام/ ۶ «وَهُوَ اللَّهُ» وقف، و از «فِي السَّمَاوَاتِ وَ»

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۲

فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرُكُمْ» شروع، یا در لفظ «فِي السَّمَاوَاتِ» وقف، و از «فِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرُكُمْ» شروع می‌کنند، و در لفظ «تَمَشِّي» در آیه ۲۵ سوره قصص/ ۲۸، «فَجَاءَتْهُ إِخِذَاهُمَا تَمَشِّي» وقف، و از «عَلَى اسْتِخْيَاءٍ قَالَتْ» شروع می‌کنند، در لفظ «حقا» در آیه ۴۷ سوره روم/ ۳۰ «فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمُوا وَكَانَ حَقًّا» وقف، و از «عَلَيْنَا نَصِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» ابتدا می‌نمایند، در «لا تشرک» آیه ۱۳ سوره لقمان ۳۱ «يَا بَنِي لَا تَشْرِكْ» وقف، و از «بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» ابتدا می‌کنند. و ما در خصوص این وقفها به طور منصفانه، با توجه به اسلوب دقیق و ظریف قرآن کریم و معانی بلند و بالای آیات به مناقشه «و مذاقه» می‌پردازیم و می‌گوئیم:

اما وقف در «فَلا-جناح» در آیه «فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ...» و شروع از «علیه» بر مبنای این است که آیه کریمه دلالت دارد به وجوب طواف «سعی» بین صفا و مروه، و آیه به آن دلالت نمی‌کند مگر موقعی که در «فَلا-جناح» وقف و از «عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا» ابتدا شود، و این نظر با توجه به شأن نزول آیه، و با توجه به احادیثی که در خصوص آن وارد شده، مردود است.

سبب نزول آیه این است که، دو بت به نامهای «اساف» و «نائله» در صفا و مروه، «زمان جاهلیت» نصب شده بود و اهل جاهلیت به جهت بزرگداشت آن دو بت بین صفا و مروه سعی می‌نمودند، وقتی دین مقدس اسلام ظاهر شد و بتها را شکست و از بین

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۳

برد مسلمانان را دشوار شد که بین صفا و مروه «با توجه به سابقه‌ای که شرح آن رفت» سعی کنند، و خدای تعالی این آیه را نازل، و به سعی بین صفا و مروه اجازه فرمودند و اعلام داشتند که سعی بین آن دو از شعائر الهی به شمار می‌رود.

از عروه رضی الله عنه، روایت شده که از خاله‌اش عایشه، ام المؤمنین، از شأن نزول این آیه سؤال کرد او جواب داد: برای انصار دشوار می‌آمد که بین صفا و مروه سعی کنند و خدا این آیه را نازل فرمود. این روایت را بخاری و مسلم در کتابهای خود باز آورده‌اند.

و علت دشواری سعی بین صفا و مروه چنان که گذشت آن بود که اهل جاهلیت بین صفا و مروه سعی می‌کردند و در آن جا دو بت نهاده شده بود که به آنها دست می‌کشیدند، و این طواف از شعارهای مردم جاهلیت بود، انصار خوش نداشتند کاری را انجام دهند که به رسوم جاهلیت آلوده باشد، بنابراین، مقصود از نزول آیه رفع حرج از سعی بین صفا و مروه و جایز شمردن انجام آن می‌باشد، اما واجب بودن سعی، با آیه ثابت نمی‌شود و ثبوت وجوب آن ناشی از فعل پیامبر اکرم و قول آن بزرگوار صلی الله علیه و آله می‌باشد، آن حضرت به طوری که امام احمد و دارقطنی و بیهقی با سند حسن روایت کرده‌اند فرمودند «ایها الناس اسعوا فان

اللّٰه قد كتب عليكم السعي» ای مردم بین صفا و مروه سعی کنید که خدا آن را بر شما واجب کرده است» فرموده آن بزرگوار، «اسعوا» امر است و در اینجا به معنی و جواب

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۴

است و لذا پیامبر اکرم علت آن را بیان می‌کند و می‌فرماید که «فان اللّٰه قد كتب عليكم السعي» یعنی خدا سعی را بر شما واجب کرده است. کسانی که وقف در فلا جناح را جایز شمرده‌اند بدون داشتن هیچ نوع دلیلی، حذف خبر را به این امر اضافه می‌کنند و می‌گویند:

تقدیر آیه چنین است:

«فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه في فعلها» ما به آنان می‌گوئیم:

اولاً: هیچ دلیلی به اینکه «عليه في فعلها» از آیه حذف شده وجود ندارد:

ثانياً: اسلوب والای قرآن و معانی سامی آن خود را از این معنی سست و بی‌اساس تنزیه می‌کند.

و حال که این وقف، با شأن نزول آیه، و با احادیث صحیحی که در این خصوص وارد شده، و با قواعد لغت عرب، و با اسلوب ادبی قرآن کریم، و معانی بلند و بالای آن منافات دارد، شک و تردید در خطا بودن آن وجود نخواهد داشت و لذا واجب است از آن دوری و اجتناب شود.

و در خصوص آیه کریمه: وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا... تا آخر سوره باید بدانی که قسمتی از دعای مؤمنان نمونه‌ای است که، سرور ایمان دل‌هایشان را پر ساخته، و محبت آن در اعماق جان‌شان جا گرفته، و با تمام عواطف و احساساتشان درهم آمیخته است، «ایمان» این

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۵

مؤمنان، مؤمنانی که ایمان خالص دارند، آلوده به ریا نیست، گرد نفاق به ساحتش راه ندارد، اینان مؤمنان کاملی هستند که اعتقاد راسخ دارند و شک ندارند در اینکه احدی غیر خدای تعالی صاحب عفو و غفران و رحمت نمی‌باشد و کسی جز خدا، یارای رساندن خیر به بندگان را ندارد، پس در اعتقاد آنان خدای سبحان یگانه نافع و ضار است، یاری می‌کند هر که را بخواهد و خوار می‌سازد هر که را اراده کند، فرمان مطاع او را مانعی، و حکم نافذ او را رادعی نیست. عرض می‌کنم:

مؤمنانی که بخشی از اوصافشان چنین باشد امکان ندارد در «انت» وقف کنند زیرا وقف در انت، گرچه خیلی بعید به نظر می‌رسد، اشاره خواهد داشت به اینکه، مؤمنان عقیده دارند: غیر از خدا، صاحب عفو و غفران و رحمتی وجود دارد، ولی می‌خواهند که خدای تعالی، خود به آنان رحمت فرماید و «عفو و غفران و رحمت» آنان را به دیگری موکول نفرماید و لذا از باب تاکید در سؤال «انت» می‌گویند.

ضعیف‌ترین مردم در ایمان، و آنکه در درجه پایین یقین قرار دارد هرگز این را جزو اعتقادات خود قرار نمی‌دهد چه برسد به آن رادمردان نورانی، و بندگان پاکیزه خدای رحمان که خدا «بنیان»- دین خود را با آنان برافراشته «رایت» شرع را به وسیله آنان برافراخته است. پس وقف در «انت» خطای فاحش است و با حقیقت کسانی که

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۶

آیه کریمه، در بالا بردن شأن شان، و ثنا به ذکر و یادشان، اعلام قدر و الایشان، در نزد خدای تعالی فرود آمده منافات دارد. امّا وقف در «یحلفون» در آیه «ثُمَّ جَاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا اِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا»: مبنی بر حذف محلوف به «یعنی چیزی که بر آن قسم یاد شده» می‌باشد و تقدیر آن چنین است «باللّٰه» حرف با در بقیه آیه «بِاللّٰهِ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا اِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا»، حرف قسم است و

فعل قسم حذف شده و در تقدیر «نقسم بالله» است یعنی به خدا سوگند می‌خوریم که جز احسان و توفیق چیز دیگری نمی‌خواهیم، و این تأویل به چند جهت مردود است:
جهت اول:

این معنی خلاف ظاهر آیه است که به ذهن می‌آید، آنچه از آیه متبادر به ذهن می‌شود این است که «بِاللَّهِ» به «يُحْلِفُونَ» مربوط می‌شود.

جهت دوم:

چنین وقف وامی دارد محذوفی در تقدیر باشد، و نزد اهل علم مقرر است که آنچه به حذف مقدر نیاز ندارد بر آنچه به آن نیاز داشته باشد مقدم است.

اشمونی در کتاب «منار الهدی» گفته است:

در «يُحْلِفُونَ» نمی‌شود وقف کرد و برخی، بیرون از روش، و به تکلف در آن کلمه وقف کرده‌اند و «با» را در «بِاللَّهِ» باء قسم و «ان» معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۷

اردنا» را جواب قسم و «ان» را، ان نافی به معنی نه فرض کرده‌اند، یعنی که در عدول از مراجعه در رفع خلاف به شما منظوری نداشتیم و طالب احسان و توفیق بودیم و این «بیان»- چیز درستی نیست برای اینکه کلمه «يُحْلِفُونَ» با کلمات ما بعدش به شدت در رابطه است علاوه بر این قسمهای حذف شده در قرآن، فقط قسم‌هایی است که حرف سوگند آنها واو است، یعنی اگر باء قسم ذکر شود فعل قسم آورده می‌شود مثل «وَأَقْسِمُوا بِاللَّهِ»، «يُحْلِفُونَ بِاللَّهِ» و هرگز باء قسم را نمی‌بینی که فعل آن حذف شده باشد. و معتبر این است که باء به «يُحْلِفُونَ» متعلق است و به طوری که گذشت «آن باء» باء قسم نمی‌باشد.

جهت سوم:

این وقف با فحوا و هدف آیات منافات دارد، زیرا هدف آیات ذکر معایب، و بیان مطالب و تشریح قبائح اعمال منافقان و توبیخ آنان می‌باشد. و یکی از کارهای زشتشان این است که جرأت کنند و به خدای تبارک و تعالی به دروغ سوگند بخورند و اگر در «يُحْلِفُونَ» وقف شود، برای شنونده روشن نخواهد بود محلوفشان کیست، آیا به خدا سوگند می‌خورند که جرم دیگری باشد علاوه بر جرائمی که در گذشته داشته‌اند یا به غیر او سوگند می‌خورند که مورد توجه نیست لذا واجب است، «يُحْلِفُونَ» به «بِاللَّهِ» وصل شود تا به طور کامل روشن شود که مورد قسم‌شان خدا است «و نه دیگری» و این نص

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۸

موجب شود که دروغگوئی آنان محرز و سوگند دروغشان، به خدای عز و جل برای همگان معلوم شود و شنونده‌ای در شأن آنان دچار شک و تردید نباشد بلکه بدی اعمالشان و قباحت افترایشان را به خدا و پیامبر (ص) یقین کند.

اما وقف در لفظ جلاله در آیه «وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ...» بر مبنای قول کسانی است که گفته‌اند: «وَهُوَ اللَّهُ» جمله‌ای مرکب است از مبتدا و خبر، و با قرائت «اللَّهُ» کامل می‌شود و این قول نحاس است.

و بر این مبنا جار و مجرور یعنی «فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ» یا به محذوفی متعلق خواهد بود که حال است از مفعول «يعلم» و مفعول «يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَ جَهْرُكُمْ» است پس معنی چنین خواهد بود:

«يعلم سرکم و جهرکم حال کونهما فی السماوات و فی الارض» یعنی نهان و آشکار شما را در حالی که در آسمان و یا زمین باشند می‌داند، یا متعلق به خود فعل «يعلم» است.

این وقف از جهاتی ضعیف است:

جهت اول:

خبر دادن با این جمله، «وَهُوَ اللَّهُ» با توجه به اینکه، در ابتدای سوره، «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ...» آمده است فائده‌ای نخواهد داشت.

جهت دوم:

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۳۹

در اینکه جار و مجرور را متعلق به محذوف حال از مفعول «يعلم» قرار بدهیم علامه سمین گفته است: جدّا این کار ضعیف است زیرا معمول مصدر، از خود آن مقدم شده است.

و متعلق قرار دادن جار و مجرور به خود «يعلم»، ترکیب سست و ضعیفی خواهد بود و با اسلوب قرآن کریم که از هر جهت محکم و قوی است مناسبتی نخواهد داشت.

و به این دلیل و آن یکی، محققان علمای تفسیر، اعتقاد کرده‌اند که جار و مجرور متعلق به لفظ جلاله - «الله» می‌باشد با در نظر داشتن معنی توصیفی که در بردارد و آن معبود بودن اوست و لفظ «الله» اسم خاصی، برای ذات اقدس است و به این اعتبار جامد است، و چیزی به آن تعلق نمی‌یابد، ولی چون این اسم خاص متضمن تمامی صفات کمال، و جامع همه صفات جلال است، بدین ترتیب اسم خاص متضمن اسم غیر علم شده و تعلق جار و مجرور به آن صحیح می‌باشد، و تقدیر چنین است:

«و هو المعبود فی السموات و فی الارض»: یعنی او در همه آسمانها و زمینها معبود است، و نظیر آیه فوق آیه ۸۴ سوره زخرف / ۴۳ «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» می‌باشد یا «هو المنفرد بالالوهية فيهما» یعنی که او در الوهیت آسمانها و زمینها، منفرد است» و غیر از او خدایی برای موجودات جهان هستی وجود ندارد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۰

یا «هو الكامل القدرة المحيط العلم القابض على الامور» یعنی که او در قدرت کامل، در علم محیط است، و زمام امور آنها را در ید قدرت و در قبضه خود دارد، یا مالک متصرف مدبر در آنها است و یا تقدیراتی از این نوع، با ملاحظه یکی از این معناها، تعلق جار و مجرور به لفظ جلاله الله که علم است، درست خواهد بود.

چنان که می‌گویند: «فلان اسد فی ساحة الوغی» فلان کس در میدان جنگ شیر است یعنی با جرأت است و با توجه به اینکه لفظ اسد، اسم جامد است و به جرأت دلالت دارد صحیح است که در جار و مجرور بعد از خود عمل کند مثل اینکه گفته شده: فلان کس در میدان جنگ جسور است و یا گفته شود «هو حاتم فی طی» او حاتم در قبیله طی است، یعنی مثل او می‌باشد بر اساس اینکه اسم علم (حاتم) معنای سخاوت را در بردارد، به لحاظ اشتهاوری که حاتم «در این خصوص» داشته است در این جمله این معنی نهفته است «هو جواد فی طی» او مثل حاتم در قبیله طی سخاوتمند است.

و اما وقف در «فی السَّمَاوَاتِ»، و ابتدا از «فی الْأَرْضِ» از بلاغت بعیدتر است، زیرا به نظر می‌رسد خدا، فقط خدای آسمانها است، یا مالک و متصرف فقط آسمانها است و مالک غیر آنها نیست.

بنابراین وقفی که موافق معنی آیه و سیاق آن، و مطابق قواعد زبان عرب باشد و معنایی را که با تنزیه خدای تبارک و تعالی منافات دارد به ذهن نیاورد وقف کردن در «وَفِي الْأَرْضِ» است، و بهتر از آن هم

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۱

وقف کردن در پایان آیه کریمه یعنی در «وَيَعْلَمُ مَا تُكْسِبُونَ» می‌باشد.

و اما وقف در «تَمْشِي» در آیه «فَجَاءَتْهُ إِخْرَادُهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» و ابتداء از «عَلَى اسْتِحْيَاءٍ»، جار و مجرور را که همان «عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» باشد متعلق می‌سازد به محذوفی که حال از فاعل است، و تقدیر چنین خواهد شد که:

«قالت مع استحياء» یعنی در حالی که شرم می‌کرد گفت یعنی:

دختر حضرت شعیب در موقع گفتن این مطلب به موسی، علی نبینا و آله و علیه السلام «إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا»، پدرم شما را دعوت می‌کند تا پاداش آب دادن به گوسفندان ما را بپردازد، شرم می‌کرد نه هنگام آمدن یا راه رفتن اشمونی در کتاب منار الهدی گفته است:

«بعضی از قاریان قرآن کار عجیبی کرده و در «تَمْشِي» وقف، و از «عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» ابتدا کرده است ... الخ سجاوندی آن را از برخی قاریان قرآن نقل کرده و گفته است:

و شاید این قاری، «عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» را حال مقدم بر «قالت» گرفته یعنی «قالت مستحیة»، یعنی در حال شرم گفت، زیرا او می‌خواست وی را به ضیافت خود دعوت کند و نمی‌دانست می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد و این وقف، وقف خوبی است و بهتر از آن وصل است انتهی» و من عرض می‌کنم:

این وقف ضعیف و حتی به جهاتی خطا است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۲

اول: بر خلاف سیاق و اسلوب نظمی قرآن کریم است، که به ذهن می‌رسد، زیرا آنچه به نظر می‌آید این است که، جمله «تَمْشِي» به جهت حال بودن از فاعل «جاءت»، که یکی از دختران حضرت شعیب باشد در محل نصب قرار گرفته. و جار و و مجرور، «عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» متعلق به محذوف است، و آن حال است از فاعل «تَمْشِي» یعنی ضمیری که در آن مستتر است، و تقدیر چنین می‌باشد. جاءته ماشیة مستحیة. و فائده آن این است که توصیف می‌کند آن دختر نه فقط در آمدن، بلکه هم در آمدن، و هم در راه رفتن شرم می‌کرد.

و نکره بودن استحیاء به خاطر تفخیم است و از این جهت است که گفته‌اند: جاءت متحفزة یعنی در حالی که به شدت شرم می‌کرد، آمد.

و جمله «قالت إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا»، جمله مستانفه است، و محلی از اعراب ندارد، و در جواب سؤالی است که، از جمله قبلی سرچشمه می‌گیرد، جمله‌ای که به آمدن او به پیش حضرت موسی با حال حیاء دلالت می‌کند، مثل اینکه گفته می‌شود چه چیزی به حضرت موسی گفت وقتی با حال شرم آمد؟
جواب داده می‌شود گفت: «إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ ...»

این همان اعرابی است که به ذهنهای با تجربه می‌رسد، و فطرت صاف آن را می‌پذیرد، و آثار صحیح به آن رهنمون می‌شود، و معنی و فحوای آیه به آن دلالت می‌کند، به طوری که خواهد آمد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۳

دوم: این وقف، روایاتی را که در رابطه با این آیه، وارد شده است نقض می‌کند:

سعید بن منصور، ابن جریر، ابن ابی حاتم، از طریق عبد الله بن ابی الهذیل از عمر بن خطاب «رضی الله عنه»، آورده‌اند که، پیامبر (ص)، در خصوص این آیه، و شأن این دختر، فرمودند: «جاءت مستتره بكم درعها علی وجهها» و مطابق روایت حاکم از عمر «حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله» فرمود: جاءت واضعة ثوبها علی وجهها، یعنی آن دختر بیامد در حالی که صورت خود را با لباسش یا با آستین لباسش پوشیده بود و این سخن با صراحت، و به صورت خیلی روشن، دلالت می‌کند که، وصف حیاء در آن دختر، در حال آمدن اوست و نه در گفتن او.

سوم: این وقف، به سستی در معنی، و پوچی و پوسیدگی غرض می‌انجامد، زیرا معنی چنین می‌شود که یکی از دختران حضرت شعیب به نزد موسی علیهما السلام آمد در حال پیاده مثلا و نه سواره، و این معنی سبک و پوچی است، و صحیح نیست که آیه کریمه را به آن حمل کنیم، چه چیزی به شنونده القا می‌شود وقتی این خبر را بشنود که او پیاده آمد یا سواره؟

آنچه وقف بر آن برای شنونده، اهمیت دارد و می‌خواهد آن را بداند، این است که، آن زن، به موقع آمدن چه حالی از حیا، شکوه، ادب داشته است.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۴

چهارم: قرآن کریم می‌خواهد شأن این دختر را بالا ببرد و یادش را جاودانه سازد و بیان کند او زن پاکدامن، پاکیزه، فاضله عقیقه و نظیفه است و نشانه پاکی و عفتش را، و علامت ادب و نزاکتش را، با این جمله یاد کرده که، «تَمَشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» یعنی با شرم و حیا، راه می‌رفت، با حیا و وقار، و با نقاب خویشتن داری خود را پوشیده بود، به صورت مبتذل و جلف نیامده بود، نه خود را آراسته بود و نه قصد خود نمایی داشت نه افاده می‌فروخت. به دور از راههای جاذب و گیرا و برکنار از روشهای گمراه سازنده و فریبا و قرآن کریم این معنی را، در کوتاه‌ترین لفظ، و کمترین عبارت بیان داشته است، «تَمَشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» و هیچ شکی نیست که، راه رفتن زن با حالی که وصف شد، به صیانت و نزاهت او، بیشتر از گفتار او دلالت دارد.

ای بسا زنی که حرفهای خود را، «خصوص که با مردی صحبت کند» مرتب می‌برد، ملاحظه ادب و حیا می‌کند، و عفت و پاکدامنی نشان می‌دهد، صدایش را پائین می‌کشد، در تعبیرات خود اضطراب دارد، گاه واضح می‌گوید و گاه دچار لغزش می‌شود، لحظه‌ای با فصاحت، و لحظه‌ای با لکنت زبان حرف می‌زند، در عین حال، همین زن، معانی طهارت، عفت و کرامت را کمتر از زنان دیگر ملاحظه می‌کند.

پس وقفی که با روح آیه، و معنی آن موافق، و با آثار و اخباری که در خصوصش وارد شده مطابق باشد، همانا وقف کردن بر «عَلَى

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۵

اسْتِحْيَاءٍ» می‌باشد، و نه «تَمَشِي» و خدا بهتر می‌داند.

و اما هر کس در آیه «فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمُوا وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» در کلمه «حَقًّا» وقف کند اسم کان را ضمیری در نظر گرفته است که به «انتقام» بر می‌گردد همان که «انتقما» به آن دلالت می‌کند در حد آیه ۸ سوره مائده، که می‌فرماید:

«اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» لفظ هو ضمیر است و به عدل بر می‌گردد، عدلی که «اعْدِلُوا» به آن دلالت دارد.

هم چنان که کلمه «حَقًّا» را خبر کان فرض کرده است و تقدیر چنین می‌باشد که:

«و کان انتقامنا من هؤلاء حقا و عدلا، لا ظلما و لا جورا» یعنی انتقام گرفتنمان از این گناهکاران، حق و عدل است و ظلم و ستم نمی‌باشد.

بنابراین «علینا جار و مجرور و متعلق به محذوف، خبر مقدم و «نصر» نیز مبتدای مؤخر و مضاف بر «مؤمنین» خواهد شد. و شاید نظر آن کس که در «حقا» وقف می‌کند، این باشد که انتقام حضرت حق، از امتهایی که پیامبران خود را تکذیب کردند حق و عدل بود. از آنچه ملاحظه می‌شود این وقف به دلایلی دور از صواب است.

اول: این اعراب، خلاف ظاهر است که از آیه مستفاد می‌شود.

متبادر به ذهن، این است که، نصر المؤمنین اسم کان و مضاف، و حقا خبر، و جار و مجرور، یعنی «علینا» متعلق به محذوف صفت

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۶

«حقا» می‌باشد. و بدین جهت اسم مؤخر، و خبر مقدم آمده که فاصله آیات مراعات و اهمیت خبر که محط فائده است روشن شده باشد به طوری که در تفسیر علامه آلوسی گفته شده است.

دوم: این وقف مخالف است با آنچه از قرائت نبی اکرم (ص) ثابت شده است، ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از ابو درداء نقل کرده‌اند که: شنیدم پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«ما من امرء مسلم يرد عن عرض اخيه الا كان حقا على الله تعالى ان يرد عنه نار جهنم يوم القيامة» آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ «ترجمه حدیث و آیه به شرح زیر می‌باشد: هیچ مسلمانی از عرض برادر دینی خود دفاع نمی‌کند جز اینکه بر خدا حق باشد آتش دوزخ را در روز قیامت از او باز دارد و خدا می‌فرماید یاری نمودن مؤمنان بر ما حق است.» خدا تو را حفظ کند توجه کن، و در نحوه قرائت پیامبر اکرم (ص) تأمل کن، در نظر بگیر که آن بزرگوار وقتی آن را به آنچه فرمودند شاهد و دلیل آوردند آیا «عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» خواندند یا «وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» خواندند، - نحوه - قرائت نبی اکرم (ص) در این آیه، در رد این وقف، برای ما، کفایت می‌کند.

سوم: این وقف، مخالف قواعدی است که علمای بلاغت تدوین کرده، و منافی اسلوبی است که فصحاء به کار گرفته‌اند، قواعد و اسلوبی که از نثر و نظم عرب نقل شده است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۷

علمای بلاغت در باب «فصل و وصل» یادآور شده‌اند که:

یکی از موارد وصل، یعنی عطف جمله‌ای به جمله دیگر با واو- این است که بین دو جمله:

۱- واسطه‌ای موجود باشد که آن دو را با هم جمع کند و این معنی محقق می‌شود وقتی که هر دو جمله خبری یا هر دو انشایی باشند.

۲- از عطف یکی از آن‌ها به دیگری فسادی در معنی پدیدار نشود.

۳- بین آنها جهت جامعی وجود داشته باشد.

و در آیه مورد بحث دو جمله است: جمله اول «فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُموا» و جمله دوم: و كان حقا «عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ» و هر یک از دو جمله خبری‌اند و از عطف یکی به دیگری معنی فسادی به وجود نمی‌آید و بین دو جمله جهت جامعی وجود دارد که عبارت از تضاد باشد «۲۶». زیرا جمله اولی به انتقام از گناهکاران و دومی به یاری کردن مؤمنان دلالت دارد.

و مقتضای قواعد بلاغت، که از اسلوب قرآنی و ادب عربی استنباط شده این است که دومی را به اولی با واو عطف کنند و لذا گفته می‌شود «وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ».

(۲۶)- جهت جامع ممکن است تضاد باشد مثل حسن می‌دهد و می‌گیرد و ممکن است مناسبت باشد مثلا- حسن می‌گوید و می‌نویسد، یا او می‌خورد و می‌آشامد که بین گفتن و نوشتن، و بین خوردن و آشامیدن، مناسبت وجود دارد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۸

نظیر آن جمله «أَوْزَتْنا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا» در آیه ۳۷ اعراف / ۷ می‌باشد که با واو به جمله «فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَفْنَاهُمْ فِي الَّتِي بَانْتَهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» آیه ۱۳۶ سوره اعراف عطف شده است.

و نظیر این آیات «وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ» در آیه ۱۸ سوره فصلت / ۴۱ می‌باشد که با واو به جمله «فَأَخَذْتَهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» آیه ۱۷ همان سوره عطف شده است. این آیات در سوره‌های اعراف و فصلت به معنایی دلالت می‌کنند که آیه روم به آن دلالت می‌کند و معنی این آیات همه یکی است و همه آنها به بیان سنت الله، در ارتباط با بندگان او پرداخته است.

خدا از تکذیب کنندگان پیامبران، و تکذیب کنندگان آیاتش انتقام می‌گیرد، و ایمان آورندگان به پیامبران، و مؤمنین به کتب و آیات را با تأیید و یاری خود می‌نوازد.

اما اینکه گفته‌اند: وقف در کلمه «حقا»، اشعار است به اینکه انتقام خدا، از امتهایی که پیامبران را تکذیب کرده‌اند حق و عدل است، جواب می‌گوئیم:

این اشعار از قول خدای تعالی، «مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا»، گرفته شده است، و مقتضای ظاهر این بوده که، گفته شود از آنها انتقام گرفتیم، تا کلام بر یک نسق باشد. ولی مخالف با مقتضای ظاهر رفتار شده تا معلوم شود که انتقام از آنها به خاطر جرمشان بوده است، مثل این

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۴۹

است که گفته: «فانتقمنا منهم بسبب ما ارتكبوا من الجرم» یعنی از آنها انتقام گرفتیم به جهت جرمی که مرتکب شده بودند و وقتی انتقام از آنان، به خاطر جرمشان باشد حتما از روی حق و عدل خواهد بود.

مضافا به اینکه ما در صدد بیان آن نیستیم که، انتقام خدای تعالی از تکذیب کنندگان حق و عدل است، زیرا براهین عقلی و نقلی دلالت دارند به اینکه خدای تعالی متصف به عدل است و منزه و بری از ظلم می‌باشد. می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» آیه ۱۱۸ سوره نحل / ۱۶ و می‌فرماید: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ» آیه ۷۶ سوره زخرف / ۴۳ و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» آیه ۴۰ سوره نساء / ۴.

و در حدیث قدسی است «یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم محرما فلا تظالموا» ترجمه آیات و حدیث قدسی چنین است که: «ما به آنان ستم نکردیم ایشان خود به خویشتن ظلم کردند»، «ما به آنان ظلم ننمودیم آنان خود ستمگر بودند»، «ای بندگان من، من ظلم را بر خود حرام کردم و در بین شما هم آن را تحریم نمودم، به همدیگر ستم نکنید».

پس خدای تعالی عقوبت نمی‌فرماید مگر آن کس را که سزاوار مجازات است به سبب تجاوزهایی که در محرمات الهی داشته است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۰

حتی اگر در قول خدای تعالی تنها به «انتقمنا منهم» کفایت می‌شد باز این مطلب مفهوم بود که انتقام خدای تعالی از آنان حق و عدل است زیرا مسلم است که خدای تعالی از ظلم و ستم منزه و مبرا می‌باشد.

و اما در آیه ۱۳ سوره لقمان / ۳۱ «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» هر کس در «لَا تُشْرِكْ» وقف، و از «بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» ابتدا کند متعلق «لَا تُشْرِكْ» را محذوف فرض کرده است و تقدیر چنین می‌باشد: «لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ» و به همین نحو با «بِاللَّهِ» را باء قسم گرفته که وارد بر «مقسم به» یعنی الله شده و جمله «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» را جواب قسم قرار داده است، یعنی چیزی که برای او سوگند یاد شده است و معنی چنین است به خدا شریک قرار نده، سوگند به خدا که شرک ستم بزرگی است.

و این وقف به جهاتی بسیار ضعیف است:

۱- تقدیر آیه به وجه گذشته، خلاف متبادر به ذهن، از ترکیب و اسلوب آیه است، و متبادر به ذهن، با توجه به اسلوب آیه، این است که «بِاللَّهِ» متعلق به فعل قبل از خود یعنی «لَا تُشْرِكْ» است و جمله «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» جمله مستانفه و جدید است و محلی از اعراب ندارد، و در رابطه با نهی از شرک آمده «یعنی که فرزندانم به خدا شریک قرار نده زیرا شرک ظلم بزرگی است».

۲- جهتی است که سیوطی در اتقان گفته، و اشمونی از ایشان در

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۱

«منار الهدی» آن را با چیزی افزون، و با تغییر و تصرفی نقل کرده است آنجا که می‌گوید:

و کار شگفتی کرده آن کس که، در «لَا تُشْرِكْ» وقف نموده، و بالله را قسم و «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» را جواب گرفته است و ای

بسا بعضی از لجازان در آن وقف کنند.

و وجه غرابت وقف در آن، این است که، «علمای فن» گفته‌اند:

قسم‌هایی که در قرآن فعل آنها محذوف شده جز با حرف واو نیستند، و وقتی با حرف باء سوگند خورده شده، فعل آورده شده است، مثل قول باری تعالی: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ»، «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ»، و باء سوگند را که فعل آن حذف شده باشد «در قرآن کریم» نمی‌بینی، و از این حیث، کسی که «بِاللَّهِ» را قسم فرض کرده خطا رفته است.

۳- قول خدای تعالی، «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»، تا پایان آیات متضمن وصایای لقمان به فرزند خود می‌باشد، و واجب است در وصیت، خصوصا، در وصیت پدر به فرزند، غرض روشن، هدف معلوم، غایت آشکار، مقصود مبرهن باشد مطلب را ابهام و اغماض، آلوده نسازد و تقصیر و قصور معیوبش نکند تا اینکه نتیجه مورد نظر به دست آید و وصیت به هدف نهایی خود برسد.

لقمان حکیم، وصایای حکیمانه، و نصایح پر ارجی را به فرزند دلبندهش، پیش کش می‌کند که هر کس پایبند آنها شده و طبق آنها رفتار کند، به خوشبختی دنیا و آخرت، به لذت خوش آیند و گوارای

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۲

هر دو حیات نایل می‌شود.

لقمان از مهمترین وصیت‌ها آغاز می‌کند، و فرزندش را از شرک به خدای تعالی بر حذر می‌دارد و فلسفه این نهی خود را، با جمله هر آینه شرک ستم بزرگی است، توضیح می‌دهد لقمان در نهی خود، مطلق شرک را قصد نکرده بلکه فقط شرک به خدا را منظور نموده است، و نه شرک به غیر خدا را.

و حال که چنین است: ضرورت دارد، نوع شرکی را که فرزندش را از آن نهی می‌کند به طور کامل بشناساند و بگوید: یا بنی لا تشرک بالله، تا فرزندش از همان وهله اول، معنی خاصی را که پدرش در نظر دارد بفهمد. اگر بگوید: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ» و «بِاللَّهِ» را نگوید، گرچه مقصودش نیز همان باشد، فکر فرزند مضطرب، و ذهن او متحیر، خاطرش مشوش، و روحش ناآرام خواهد بود، و نخواهد دانست چه کند.

او می‌خواهد وصیت پدرش را با تمام خلوص و به طور دقیق بجای آورد، زیرا می‌داند که پدر به فرزند هدیه نمی‌دهد مگر آن چیزی را که صلاح و رشدش و خیر و سعادتش در آن باشد، ولی مرادش را نفهمیده و مقصودش را درک نکرده است، در چنین حالی او دچار بهت و حیرت، و گمراهی و ضلالت، و تشویش خاطر خواهد شد، و در برابر همه این مسایل، راهی برای ما نیست جز اینکه یقین کنیم:

وقتی لقمان به نصیحت گوئی فرزندش پرداخت، لقمانی که وصایا

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۳

و نصایح او نشان می‌دهد خدای تعالی به وی چه حکمت صائب و چه قریحه جالب داده است فرمود: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ»، ای فرزند به خدای تعالی شریک قرار نده و بنابر همه آنچه گذشت می‌توانیم حکم کنیم وقف در «لَا تُشْرِكْ» از صواب به دور و از حقیقت واقع برکنار است.

*** بعضی از وقفها را برای عرضه کردیم، که اشخاص متکلف، به آنها علاقمند هستند و متشدقین و متفیهقین به آنها مترنم می‌شوند «۲۷».

تنطع فی الکلام یعنی فصیح و سخنور شد، تنطع فی شهواته یعنی در لذتها و خواسته‌ها غرق شد، تنطع فی عمله یعنی در کارش مهارت یافت، ماهر و استاد شد نطع کسانی را می‌گویند که تو لپی حرف می‌زنند.

تشذق در کلام یعنی بدون احتیاط و پرهیز به سخن ادامه دادن، به مردم لپ را تاب دادن به منظور فصیح حرف زدن تفیہق در کلام یعنی سخن به درازا کشاندن، تفیہق یعنی به واسطه چیزی به دیگری فخر فروختن (مؤلف).

و به طور کلی منظور مؤلف این است که بعضی از استادان فن قرائت و برخی از قاریان قرآن کریم، خود را به مشقت می‌افکنند و بر خلاف روال موجود و به خیال اینکه این کار از استادی و مهارت ایشان سرچشمه می‌گیرد به این نوع وقفها می‌پردازند و با دهن کجی نشان دادن و استهزای دیگر استادان فن، با این نحو

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۴

به موقع نقد و بررسی این وقفها، برایت معلوم شد: سبک قرآن که در اوج فصاحت و بلاغت قرار گرفته و معانی آن به حد اعجاز رسیده از آن وقفها نفرت و انزجار دارد.

و لذا به قاریان قرآن کریم، و استادان فن قرائت، آنان که به شدت حرص می‌ورزند قرآن کریم را در زیباترین جمال و آراسته‌ترین چهره عرضه کنند توصیه می‌کنیم به خاطر ساختگی، غیر عادی و بی‌رویه بودن این وقفها و به این خاطر که سخن را از محل خود منحرف می‌سازند و رونق قرائت و زیبایی تلاوت و شکوه آن را از بین می‌برند و نظایرشان اجتناب ورزند.

***** مسأله سوم: در طول فاصله‌ها، حکایات، جمله‌های معترضه و امثال آنها، و در موقع جمع کردن قرائتهای مختلف و قرائت به طور تحقیق و به طور ترتیل از چیزهایی اغماض می‌شود که در غیر آنها اغماض نمی‌شود.**

پس ای بسا وقف و ابتداء به خاطر یکی از چیزهایی که ذکر شد

– قرائت فخر می‌فروشد و چنان خیال می‌کنند که به موردی رسیده‌اند که دیگران از آن غافل می‌باشند.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۵

جایز می‌شود که اگر به خاطر دیگری بود روا نمی‌شد و این همان است که سجاوندی نامش را به طور ضروری وقف مرخص می‌نامد و به قول خدای تعالی «وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» مثال می‌آورد و بهترین مثالهایش «قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»، «وَالنَّبِيِّنَ» و «أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ» و «عَاهِدُوا»، «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ» تا «إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» می‌باشد، با توجه به اینکه وقف در پایان فاصله قبل از آن کافی «و بهتر» است.

و فاصله، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» می‌باشد و مثل همه فاصله‌ها در قد افلح المؤمنون، تا پایان عبارت، یعنی، «هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» و مثل فاصله‌های، «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ»، تا جواب قسم – که – به اعتقاد اخفش و کوفیان و زجاج آیه «إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ» آیه ۱۴ سوره ص / ۳۸ می‌باشد و گفته شده که جواب «قسم» کم اهلکنا آیه ۳ همان سوره است یعنی «لکم اهلکنا»، با در تقدیر گرفتن لام، و گفته شده که جواب حذف شده و تقدیر چنین است «لقد جاءکم»، یا «انه لمعجز»، یا «ما الامر کما تزعمون»، یا «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ».

و مثل این است وقف در فاصله‌های «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» تا «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»، و به همین جهت وقف کردن در «لَا- أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» جایز است و در «يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» جایز نمی‌باشد، در «اللَّهُ الصَّمِيدُ» جایز است و در «هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» جایز نیست گرچه همه اینها معمول «قُلْ»: می‌باشد و از همین جا است که محققان اعاده همان عامل یا

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۶

عامل دیگر را در تقدیر می‌گیرند به همین نحو که شرح همه به طول می‌انجامد. امام علامه ابن الجزری چنین بیان کرده و فضیلتی کثیری نیز از او تبعیت کرده‌اند.

ولی اشمونی از کواشی نقل کرده که، طول فاصله‌ها، و داستانها، به عنوان عذری در جواز وقف، قبل از اینکه سخن به پایان برسد معتبر نمی‌باشد، بلکه برای قاری سزاوار است در آنجا که نفسش به پایان می‌رسد، یا در آنجا که نفسش کم می‌آید وقف کند و بعد از آن از اول کلام ابتدا کند و برخی را به برخی وصل کند تا سرانجام در جایی وقف کند که جایز است: ابن الجزری گفته است:

چنان که وقف در آنچه یاد شده یعنی طول فاصله بخشوده شده در جمله‌های کوتاه، گرچه تعلق لفظی وجود داشته باشد بخشوده نشده و خوب نیست مثل «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ»، «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبُيُوتَ»، زیرا «بِالرُّسُلِ» و «بِرُوحِ الْقُدُسِ» آیه ۸۷ سوره بقره به وقف نزدیک است.

و در مثل «ملك الملك»، وقف را نبخشیده‌اند زیرا به «تُوتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ» نزدیک است برخی «تُوتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ» را به عنوان محل وقف، یاد آور نشده‌اند زیرا به «وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» نزدیک است، همچنین بسیاری از علمای فن وقف در «وَتُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ» را به خاطر نزدیک بودن به «وَتَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» نبخشیده‌اند و بعضی

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۷

وقف در «تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» را به خاطر نزدیک بودن «بِيَدِكَ الْخَيْرُ» نبخشیده‌اند.

هم چنین راضی نشده‌اند «تَوْلِيحُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَ تَوْلِيحُ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَ تَخْرِجُ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ» وقف شود برای اینکه به «وَتَوْلِيحُ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ» و به «وَتَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» آیه ۲۶ آل عمران/۳ نزدیک می‌باشد.

گاه وقف در همه این موارد در حال جمع قراءات مختلفه «تحقیق و ترتیل» طول مدت، بررسی زیاد، به قصد تعلیم، مغتفر است و لذا به دلیلی که گفتیم به ما قبل ملحق می‌شود بلکه نیکو خواهد بود. چنان که مقتضی وقف عارض شود مثل بیان معنی، توجه دادن به یک امر مبهم، باز وقف می‌شود حتی اگر «فاصله» کوتاه باشد بلکه اگر کلمه‌ای تنها باشد با آن می‌شود ابتدا کرد چنان که به وقف کردن در بلی و کلاما و امثال آنها و هم چنین به جواز ابتدا از آنها تصریح کرده‌اند برای اینکه- گاه- کلمه در مقام جمله قرار می‌گیرد. آنچه از «نشر» نقل کردیم پایان یافت.

***** مسأله چهارم: در قرآن کریم، وقفی که به لحاظ شرعی واجب باشد، و قاری در ازای آن پاداش داشته باشد و اگر ترکش کند مجازات شود، وجود ندارد.**

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۸

پس اگر برای کسی امکان باشد، سوره کاملی را در یک نفس قرائت کند، بدون هیچ اشکالی روا می‌باشد و اما قول برخی از علمای وقف که این جا وقف لازم است، یا آنجا واجب است مقصود از لازم یا واجب جهت تجویدی و ادائی است نه جهت شرعی و در قرآن وقفی که حرام باشد و مرتکب آن مجازات شود یا وقفی که مکروه باشد و مرتکب آن مذمت شود وجود ندارد.

و مقصود از قول علمای وقف که اینجا وقف جایز نیست از جهت تجویدی و ادائی است نه که به طور شرعی جایز نیست مگر اینکه سببی مقتضی تحریم وقف شود که در این صورت وقف حرام خواهد بود و قاری مرتکب خلاف، گناهکار می‌باشد مانند اینکه قاری قصد کند در «وَمَا مِنْ إِلَهٍ» یعنی خدائی وجود ندارد یا «إِنِّي كَفَرْتُ» یعنی من کافر شدم و نظایر آنها وقف کند بدون اینکه ضرورتی او را به وقف وادارد مانند کم آمدن نفس، غلبه عطسه، هجوم خواب و غیر آنها.

پس اگر در آنچه گفته شده و نظایر آن، قصد وقف کند و وقف به عمد باشد اگر معنایش را قصد نکرده باشد گناهکار است و

مجازات خواهد داشت و اگر معنای آن را قصد و عمدا وقف کند یعنی نبود خدا را، و کفر خود را اظهار نماید کافر محسوب خواهد شد، العیاذ باللّٰه تعالیٰ.

و این معنی از قاری معلوم نمی‌شود مگر از قرائن که از وی ظاهر شود یا خود از آن خبر دهد و اقرار و اعتراف نماید. اگر قصد وقف نکرد، و

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۵۹

قصد معنی نکرد مانند اینکه بی‌جهت وقف کرد یا ضرورتی ایجاب وقف کرد گناهی بر او نیست و حرجی برایش نخواهد بود. ولی برای قاری قرآن سزاوار است: در حال قرائت بیدار باشد، در آنچه می‌خواند تفکر و تدبر کند، معانی آیات را بفهمد تا از وقف موهم احتراز نموده و به مذمت و حرج دچار نشود.

*** مسأله پنجم:

امام بدر زرکشی، در کتابش، «البرهان فی علوم القرآن»، یادآور شده که: در همه قرآن، در لفظهای «الذین، و الذی»، دو وجه جایز است.

۱- وصل به ما قبل بنابر اینکه الفاظ فوق، صفت ما قبل است.

۲- قطع، بنابر اینکه آنها خبر مبتدای محذوف هستند.

مگر در ۷ مورد از قرآن که باید، در آن موارد، از، «الذین»، و، «الذی»، ابتدا کرد. آنگاه به ذکر موارد هفت گانه پرداخته است. مقتضی قول امام زرکشی، «در همه قرآن...» عمومیت است یعنی در هر کجای قرآن این دو لفظ وجود داشته باشد دو وجه گذشته در آنها جایز می‌باشد، فرق نمی‌کند در اول آیه یا در وسط آیه قرار داشته باشند.

در صورتیکه چنین نیست آنچه در وسط آیه قرار دارد وقف در ما قبل

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۰

آن‌ها جایز نمی‌باشد بلکه حتما باید: «آن را به ما قبل» وصل کرد مثل «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»، «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»، بنابراین باید قول زرکشی را به لفظ «الذین و الذی» در صدر آیات حمل کرد.

و موارد هفت گانه به شرح زیر می‌باشد:

۱- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ، آیه ۱۲۱ سوره بقره.

۲- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ آیه ۱۴۶ سوره بقره.

۳- الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ آیه ۲۷۵ سوره بقره.

۴- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ در آیه ۲۰ سوره انعام / ۶.

۵- الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ در سوره انفال / ۸ آیه ۷۴.

۶- الَّذِينَ يُحْشِرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ آیه ۳۴ سوره فرقان / ۲۵.

۷- الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ در آیه ۷ سوره غافر / ۴۰.

وقف در ما قبل این موصولات و ابتدا از آنها واجب است. زیرا وصل آنها به ما قبل، موهم آن است که این موصولات صفت ما قبل خود هستند و اگر تأملی در آیات یاد شده داشته باشیم این معنی با آنچه در آیات منظور شده، منافات دارد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۱

و اسم موصول در آیات اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم و هفتم، علی‌الیقین به خاطر مبتدا بودن در محل رفع قرار دارد و اما در آیه

ششم احتمال دارد:

۱- الذین خبر مبتدای محذوف و در محل رفع باشد با تقدیر هم الذین.

۲- الذین مبتدا و اسم اشاره «اولئک» بدل، یا عطف بیان آن و «شر» خبر باشد یا اینکه اسم اشاره «اولئک»، مبتدای دوم و شر خبر آن و همه جمله خبر موصول باشد.

اگر این مطلب را فهمیدی، خواهی دانست که «قول زرکشی» «قطع بر مبنای خبر مبتدای محذوف» بر حسب بعضی از اعرابها جز آیه ششم تحقق نمی‌پذیرد چنانکه گذشت.

مسأله ششم: در حکم وقف در مستثنی منه:

کمتر کسی از اهل علم پیدا می‌شود که نداند استثنا دو نوع است:

متصل و منقطع. و استثنا متصل آن است که «مستثنی و مستثنی منه» از یک جنس باشند و استثناء منقطع آن است که «مستثنی» از غیر جنس «مستثنی منه» باشد.

بنابراین اگر استثناء از نوع متصل باشد وقف کردن قبل از آوردن «مستثنی»، صحیح نخواهد بود بلکه وصل کردن آن به «مستثنی

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۲

منه» واجب است تا فائده‌ای که در کلام منظور شده تحقق یابد.

و از مثالهای آن یکی آیه ۲۴۹ سوره بقره، «فَشْرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ» می‌باشد و مستثنی منه در آیه کریمه، «واو» فاعل در فعل «شربوا» است، و مستثنی «قلیلا» و از جنس مستثنی منه می‌باشد، زیرا منظور از مستثنی منه، که همان واو- فاعل «شربوا» باشد- لشکریان طالوت هستند، و منظور از مستثنی که همان «قلیلا» باشد- قسمتی از این لشکریان می‌باشد، بنابراین وقف کردن در «فَشْرِبُوا» و هم چنین در «منه» جایز نخواهد بود به دلیل اینکه وقف کردن در هر یک از آنها، به ذهن و دل شنونده چنین خواهد آورد که خوردن آب از ناحیه همه لشکریان صورت گرفته است و چنین معنایی خلاف واقع می‌باشد.

پس وصل کردن مستثنی، به مستثنی منه واجب است تا حقیقت بیان، شده باشد، و معنی باطل و فاسد که مقصود آیه نیست از بین برود.

مثال دیگر آیه ۳۱ سوره نور/ ۲۴، «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» می‌باشد. مستثنی منه لفظ زینت است در «زینتهن» و مستثنی اسم موصول «ما» است و از جنس مستثنی منه است، زیرا قسمتی از زینت ظاهر می‌شود و وقف کردن بر «زینتهن» صحیح نیست به دلیل اینکه در شنونده این توهم ایجاد می‌شود که نهی شامل انواع زینت است اعم از آنکه ظاهر یا نهان باشد، و این معنی، از آیه مراد نیست و لذا وصل مستثنی، به مستثنی منه، ضرورت می‌یابد تا معنی مراد، بدون هیچ

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۳

اشکالی واضح و آشکار شود.

و درباره مستثنای منقطع سه مذهب وجود دارد:

مذهب اول:

جواز مطلق وقف در مستثنی منه، قبل از مستثنی، به طور مطلق.

خواه به خبر تصریح شود یا نشود. ابن حاجب، در آنچه از برهان زرکشی نقل کرده گفته است:

توجیه کسی که به جواز مطلق وقف رفته این است که مستثنی در واقع مبتدا است و با دلالتی که در کلام وجود دارد خبرش حذف شده است.

مثل این است که به گوئیم زید، در جواب کسی که پرسد: من ابوک؟ پدرت کیست؟ آیا توجه نداری تقدیر استثنای منقطع در گفته «ما فی الدار احد الا الحارث» «لکن الحارث فی الدار» است؟ اگر قبل از «لکن الحارث» وقف کنی ابتدا کردن از آن بهتر خواهد بود.

آیا نگاه نمی کنی به اجماع جواز وقف، در نظیر قول حضرت حق، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا» و ابتدا از قول باری تعالی، «وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؟» مطلب قبل نیز چنین است - انتهی.

مذهب دوم:

منع وقف به طور مطلق است.

باز این حاجب می گوید: توجه کسی که به مطلق منع وقف رفته، به خاطر احتیاج استثنای منقطع به ما قبل، از لحاظ لفظ و معنی است اما

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۴

احتیاج به لحاظ لفظ، به این جهت است که معهود نیست «الا» و آنچه به معنای آن می باشد، جز به صورت متصل به ما قبل در لفظ به کار رود، آیا در نظر نمی گیری وقتی بگوئی: «ما فی الدار احد غیر حمار»، و قبل از غیر وقف، و از «غیر» شروع کنی، زشت خواهد بود؟ به همین نحو است آنچه اینجا بیان شد.

اما احتیاج به لحاظ معنی به این جهت است که، ما قبل مستثنی معنی کلام را کامل می سازد به عبارت دیگر جمله «ما فی الدار احد» به گفته تو که «الا الحمار» باشد، معنی صحیح می بخشد، آیا نمی بینی اگر تنها بگوئی الا الحمار و ما قبل آن را نگویی - خطا خواهد بود؟ انتهی مذهب سوم:

تفصیل است، در صورتی که خبر آشکار و ذکر شده باشد وقف کردن جایز است زیرا در این صورت مستثنی، جمله مستقل بوده و از ما قبل بی نیاز خواهد شد و در صورتی که خبر به طور لفظی نیامده باشد وقف کردن جایز نخواهد بود زیرا در این صورت جمله «مستثنی» به ما قبل خود نیاز خواهد داشت.

و این مذهب، نظر علامه ابن حاجب، در کتابش «امالی» است.

یکی از مثالهای استثنای منقطع که خبر در آن آشکار نیست، آیه ۷۸ سوره بقره «وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ» می باشد. و وجه استثنای منقطعه بودن در این جا، این است که امانی جمع

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۵

امنیه است با تشدید یاء و با تخفیف آن، «۲۸» هم در جمع و هم در مفرد و هر دو آنها به هر دو وجه خوانده شده اند و امنیه در اصل آرزویی است که انسان آن را در ذهن خود می سازد و به همین جهت به آنچه انسان آرزویش را می کند، و نیز به دروغ اطلاق می شود چنان که علامه سمین گفته است.

و راغب در مفردات گفته است:

«الامنیة الصورة الحاصلة فی النفس من تمنی الشیئی...» یعنی امنیه صورتی است که از آرزو کردن چیزی در ذهن حاصل شده است و چون دروغ، تصویر چیزی فاقد حقیقت و به زبان آوردن آن است، اصطلاح تمنی مانند سرآغازی برای دروغ شده است، و به همین معنا می باشد آنچه از عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت شده است او گفته که:

«ما تغنی و لا تمنیت منذ اسلمت» یعنی از موقعی که به اسلام مشرف شده ام دنبال لهُو و لعب نرفته و سخن دروغ نگفته ام و از همین معنی است قول خدای تعالی «وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ» ۷۸/ بقره/ ۲ انتهی.

آلوسی در تفسیرش گفته است:

و آنچه از ابن عباس و مجاهد روایت شده این است که امانی در این آیه، به معنی اکاذیب یعنی دروغها می‌باشد، و معنی آیه این است

(۲۸) - شاید مقصود مؤلف در رابطه با مشدد و مخفف بودن امانی و امنیه عبارت از این باشد که امانی با تشدید و امان بدون تشدید جمع امنیه با تشدید است زیرا لفظ امنیه بدون تشدید در کتب لغت ملاحظه نمی‌شود.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۶

«مگر دروغهایی که آنها را به تقلید از شیاطین گمراه کننده خود اخذ کرده‌اند» و یا اینکه: مگر آن تصورات ذهنی که به آنها، پایبندند مانند اینکه خدا آنان را می‌آمزد و به آنان رحم می‌کند و مجازات نمی‌کند و مانند اینکه پدرانشان که پیامبر بودند آنان را شفاعت خواهند کرد».

به تعبیر دیگر: مگر وعده‌های مجردی که از علمای خود شنیده‌اند مانند اینکه کسی جز یهود به بهشت نخواهد رفت و آتش جز ایام اندکی به ایشان نخواهد رسید، و استثناء بر همین اساس، منقطع است زیرا همه این عقاید و شنیده‌های آنان جزو اباطیل و اکاذیب است، و از کتاب نیست. انتهی.

وقتی همه اینها را دانستی برایت روشن شد که استثناء در این محل منقطع است، و لذا «الا» به معنی لکن با تشدید خواهد بود، و خبر محذوف است، و تقدیر چنین است: «و لکن امانی» ای اکاذیب «اخذوها من شیاطینهم المحرفین و تلقوها من رؤسائهم المضلین فاعتمدوها» یعنی بی‌سوادانی هستند که کتاب را نمی‌دانند ولی دروغهایی را از شیاطین تحریف‌گر و از رهبران گمراه کننده خود اخذ کرده‌اند، و به آنها اعتماد نموده‌اند.

از مثالهای استثنای منقطع که در آن به خبر تصریح شده، قول خدای تعالی در آیه ۲۵ سوره انشاق/ ۸۴ «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» می‌باشد و وجه منقطع بودن آن این

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۷

است که «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، از جنس کسانی که ضمیر قول خدای تعالی، «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»، به آنان برمی‌گردد نیست، آنان کفار تکذیب کننده‌ای هستند که در آیه ذکر شده‌اند.

و بر این اساس، الا به معنی لکن «بدون تشدید» است، و اسم موصول، «الذین» مبتدا و جمله «آمنوا» صله موصول، و جمله «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» عطف بر صله، و جمله «لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» خبر است.

*** مسأله هفتم (۱) ***

وقف ازدواج: امام ابن جزری در کتاب «النشر» گفته است: در بسیاری از موارد در وقف، ازدواج مراعات می‌شود، جمله‌ای که پایان سخن است و در لفظ به ما بعدش تعلق ندارد و در نظائرش وقف می‌شود به جمله بعدی وصل می‌شود به آن جهت که بین آنها ازدواج وجود دارد. آنگاه - امام بن جزری - مثالهایی را می‌آورد که به زودی از نظرت خواهد گذشت.

معنی عبارت ابن جزری این است که:

گاه در آیه، دو جمله جمع می‌شود که هر یک از آنها در معنی از دیگری مستقل می‌باشد، و بین آن دو نیز ارتباط لفظی وجود ندارد ولی بین آنها ازدواجی که عبارت از تقابل یا تعادل باشد وجود دارد، وقتی دو جمله به این صورت باشد در جمله اولی وقف نمی‌شود بلکه آن

(۱) در ترجمه این مسأله را به دلایلی با مسأله بعدی جایجا کرده‌ایم.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۸

را به جمله دوم وصل کرده و در پایان آن وقف می‌کنند. با اینکه جمله اول از حیث دارا بودن ارکان اسناد یعنی مسند و مسند الیه و از حیث معنی تام و کامل است و به لحاظی با جمله دوم رابطه‌ای ندارد و در جملاتی که نظیر آن باشد وقف جایز است اما به این جهت در پایان آن وقف نمی‌شود و به جمله دوم وصل می‌گردد که بین آن جمله و جمله دوم ازدواج یعنی تقابل یا تعادل وجود دارد. مثل قول خدای تعالی «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا...» در این آیه جمله اول «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ»، جمله‌ای است دارای هر دو رکن اسناد و دارای معنای کامل است، و به جمله دوم تعلق لفظی ندارد و در نظیر آن وقف می‌شود اما در آن وقف نمی‌شود به جهت تقابلی که بین دو جمله وجود دارد و این تقابل از یک طرف بین «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا» در جمله اول با «وَمَنْ أَسَاءَ» در جمله دوم و از یک طرف بین «فَلِنَفْسِهِ» در جمله اول با «فَعَلَيْهَا» در جمله دوم می‌باشد.

و نظیر همین است قول خدای تعالی «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» لها در جمله اول، علیها در جمله دوم: «و کسبت» در جمله اول، و اکتسبت در جمله دوم با هم تقابل دارند- و دلیل اینکه در یکی کسبت و در دیگری اکتسبت به کار رفته- این است که غالباً «کسب» در کار خیر و «اکتسب» در کار شر به کار می‌روند.

و مثال دو جمله‌ای که بین آنها تعادل باشد قول خدای تعالی «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ» و هم چنین قول خدای تعالی «فَمَنْ

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۶۹

تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا- إِنْ تَمَّ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا- إِنْ تَمَّ عَلَيْهِ» و قول خدای تعالی «تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ» و قول حضرت حق «وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» می‌باشد که در آیات فوق دو جمله با هم متعادل هستند. ابن جزری گفته است:

«و این کار، یعنی وصل جمله اول به جمله بعدی- مختار نصر بن محمد و پیروان او از پیشوایان وقف است...» اشمونی در منار الهدی گفته است: «اولی و ارجح فصل دو جمله و قطع آنها است و نباید آن دو را با هم در آمیخت بلکه قاری در انتهای جمله اول وقف و از دومی شروع می‌کند انتهی...»

اما رأی من نظر من این است: وقتی دو جمله کوتاه باشند زیبا خواهد شد جمله اولی به جمله بعدی وصل و در جمله دوم وقف شود، مثل «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» و مثل «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ». اما اگر دو جمله طولانی باشند وقف کردن در هر دو جمله زیبا خواهد بود زیرا نفس قاری، گاه برای تلاوت دو جمله کفایت نمی‌کند و ناچاراً وقف در اثنای جمله دوم صورت می‌گیرد و گاه- وقف به همین صورت اضطراری موجب تغییر معنی می‌شود مثل قول خدای تعالی در سوره نور/ ۲۴:

«الْحَيِّثَاتُ لِلْحَيِّثِينَ وَ الْخَيْثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۰

وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» (آیه ۲۶) وقتی قاری به «للحیثات» برسد و نفس کم آورد و در «و الطیبات» وقف کند، در معنی منظم قرآن کریم، فساد مترتب می‌شود زیرا- در آن صورت معنی چنین خواهد شد، زنان ناپاک به مردان ناپاک، و مردان پلید به زنان پلید، و زنان پاک تعلق دارند. و فاسد بودن این معنی برای کسی مخفی نیست.

و مثل آیه ۱۸ سوره رعد/ ۱۳ (لَلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى) وقتی قاری «الحسنی» را به «وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» وصل کند و نفس کم آورد و در همان محل وقف کند معنی فاسد می‌شود زیرا در آن صورت معنی چنین خواهد شد که: بهشت برای کسانی است که خدایشان را اجابت کردند و برای کسانی که او را اجابت نکردند. و «حسنی» به معنی بهشت است و بطلان این معنی کاملاً واضح است. زیرا برابری پاداش برای فریقین وجود ندارد.

خدای عز و جل در آیه ۲۸ سوره ص / ۳۸ می‌فرماید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ». آیا کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند مثل تبهکاران در روی زمین قرار دهیم یا متقیان را مثل فجار قرار دهیم؟

مسئله هشتم: حکم وقف در نعم، بلی و کلا است.

اشاره

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۱

اما «نعم» حرف جواب است، که به کلام قبل از آن با آن پاسخ داده می‌شود، و معنی آن با توجه به سخن ما قبل تفاوت می‌کند. اگر جمله قبل از نعم، جمله خبریه باشد، چه مثبت باشد و چه منفی، نعم دلالت خواهد داشت که خبر دهنده مطلب ما را تصدیق کرده است اگر گفته شود: «قام محمد» «یا لم یقم محمد»، تصدیق گوینده در هر دو مورد با «نعم» خواهد بود. و اگر جمله قبل از نعم، جمله انشائیه باشد، چه امری و چه نهی و چه تحضیضی، فائده حرف نعم وعده دادن و تحقق بخشیدن به خواسته خواهان خواهد بود.

پس اگر به شما گفته شود: این کار را بکن، یا این کار را نکن، یا آیا این کار را انجام نمی‌دهی؟ و شما در جواب بگوئید: نعم، به خواهان انجام کار یا ترک آن، یا استعلام را وعده داده‌اید مطلوبش از ناحیه شما پذیرفته شده است، مثل اینکه گفته‌اید: به همین زودی انجام می‌دهم یا حتماً انجام می‌دهم، پس «نعم» قائم مقام و نائب مناب جمله‌ای خواهد بود که به تحقق فعل مطلوب یا ترک آن دلالت دارد.

و اگر ما قبل نعم، عنوان استفهامی داشته باشد «نعم» دلالت به آگاهی دادن خواهد داشت، آگاه ساختن آن کس که در صدد اطلاع یافتن از موضوعی است. یعنی گوینده «نعم» به مخاطب خود جواب سؤال او را می‌دهد و در قرآن کریم، «نعم» در غیر این معنی بکار برده نشده است.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۲

وقتی این را دانستی، بدانکه این کلمه در چهار جای قرآن ذکر شده است.

اول در آیه ۴۴ سوره اعراف / ۷ «فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ» دوم در آیه ۱۱۴ سوره اعراف / ۷ «وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا: إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ۱۱۳ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» سوم در آیه ۴۲ سوره شعراء / ۲۶ «أَإِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ۴۱، قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» چهارم در آیه ۱۸ سوره صافات / ۳۷ «أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۱۶ أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۱۷ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ» حال کلامی را بشنو که در خصوص حکم وقف در این آیات وجود دارد:

آیه اول: وقف در این آیه، وقف کافی است، زیرا «قالوا نعم» جواب اهل دوزخ در ازای سؤال اهل بهشت است، و آن این است که: «فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا» و کلام فائده‌ای را داده است که برای سکوت متکلم با ذکر سؤال و جواب کافی است.

و قول خدای تعالی، «فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ...» اخباری از جانب خدای

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۳

تعالی می‌باشد.

امام زرکشی در کتاب برهان یادآور شده است:

مختار ما در این آیه وقف در کلمه «نعم» است زیرا کلمات بعد از آن، به این جهت که از کلام اهل دوزخ نیست با کلمات قبل از

آن و با خود آن رابطه‌ای ندارد، در صورتی که «قالوا نعم» از کلام ایشان می‌باشد. انتهی و مراد از عدم ارتباط کلمات بعدی با «نعم» و عدم ارتباط آنها با کلمات قبل از آن، در قول زرکشی، فقط عدم رابطه لفظی است، اما رابطه معنوی، به طور حتم وجود دارد، به این دلیل که آیات بعدی مرتبا از اهل بهشت و دوزخ، و از آنچه آنان یا اینان در آن هستند از عذاب «الیم» و نعیم «مقیم» سخن به میان می‌آورد.

و وقتی ارتباط بین «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ...» و بین کلام ما قبل آن معنوی باشد و نه لفظی پس وقف کردن در نعم، کافی خواهد بود. آیه دوم: در این آیه، وقف کردن در نعم: جایز نمی‌باشد، زیرا که جمله «وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» معطوف بر جمله محذوف است، که «نعم» موجود در جواب در جای آن قرار گرفته است و اصل کلام این است:

«ان لکم لاجرا و انکم لمن المقربین». ان لکم لاجرا حذف شده و «نعم» در جای آن قرار گرفته است و هر دو جمله از یک سخن می‌باشد و قسمتی از سخن نمی‌شود از قسمت دیگرش جدا باشد و معنی آیه این است که:

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۴

هر آینه شما پاداشی دارید و علاوه بر استحقاق اجر و پاداش از مقربین خواهید بود، یعنی من تنها به بخشش و عطا کفایت نخواهم کرد بلکه از آن بالاتر و بهتر را که همان تکریم و تعظیم باشد خواهید داشت زیرا کسی که اجر و پاداش می‌گیرد سزاوار غبطه نیست، به او تبریک و تهنیت نمی‌گویند مگر موقعی که به مقام والائی نایل و کرامتی را دارا شود.

آیه سوم: در آیه سوم همان گفته میشود که در آیه دوم گفته شد.

آیه چهارم: وقف در «نعم» در این آیه نیز جایز نمی‌باشد به دلیل اینکه «وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ» در محل نصب قرار گرفته به جهت حال بودن از فاعلی که با فعل خود حذف شده است.

و نعم در جای آن قرار گرفته است و اصل چنین است:

«قل لهم تبعثون و الحال انکم اذلاء صاغرون» یعنی بگو شما برانگیخته خواهید شد در حالی که ذلیل و زبون هستید.

بدر زرکشی در «برهان» گفته است:

مختار ما، این است که در این موارد سه گانه در نعم وقف نشود به لحاظ اینکه ما بعد آن به ما قبلش در مطلب ارتباط دارد انتهی.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۵

«بلی»

اشاره

«بلی» حرف جواب است و به وسیله آن به کلام قبل از آن جواب داده می‌شود و مختص کلام منفی است، به این معنی که فقط بعد از کلام منفی به کار می‌رود و در کلام مثبت جز در موارد خیلی نادر و بعضی از سبکها به کار برده نمی‌شود و فائده آن ابطال مضمون کلام منفی و اثبات نقیض و ضد آن است مانند قول خدای تعالی در آیه ۷ سوره تغابن / ۶۴:

«رَعِمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ» یعنی آنان که کافر شدند گمان بردند هرگز مبعوث نخواهند شد، بگو بلی به خدایم سوگند حتما مبعوث می‌شوید ... چنان که ملاحظه می‌شود، فایده بلی در این آیه ابطال نفی بعث است و وقتی نفی بعث باطل باشد بعث ثابت خواهد شد و لذا قول باری تعالی «وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ» تصریحی خواهد بود به آنچه «بلی» در رابطه با نفی کلام قبلی افاده می‌کند.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۶

و مثل همین است قول خدای تعالی در آیه ۹ ملک/ ۶۷: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ» یعنی آیا بیم دهنده‌ای به سويتان نیامد؟ جواب دادند بلی بیم دهنده به سوی ما آمد، ملاحظه می‌کنید «بلی» در این آیه نیز به ابطال نیامدن نذیر دلالت دارد، وقتی نیامدن نذیر باطل شود آمدنش ثابت شده است، و بر این اساس قول خدای تعالی به نقل از کفار، «قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ» تصریحی خواهد بود به آنچه بلی در رابطه با ابطال نفی سخن سابق به آن دلالت دارد.

و کلمه «بلی» در قرآن کریم، در بیست و دو مورد در شانزده سوره از قرآن کریم، واقع شده و همه این موارد به سه دسته تقسیم می‌شود:

*** نوع اول:

ده مورد است که اکثر اهل قرائت و لغت در آنها وقف بر «بلی» را اختیار کرده‌اند به این دلیل که جواب برای ما قبل است و به ما بعد تعلق ندارد.

مورد اول: آیه ۸۰ و ۸۱ سوره بقره است.

«أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۸۰ بَلَى» مورد دوم: آیه ۱۱۱ و ۱۱۲ سوره بقره است:

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلَى»

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۷

مورد سوم: آیه ۷۵ و ۷۶ سوره آل عمران/ ۳ است:

«وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بَلَى» مورد چهارم: آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ سوره آل عمران/ ۳ است:

«بِئَلَاءِهِ آتَاهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ بَلَى» مورد پنجم: آیه ۱۷۲ سوره اعراف/ ۷ است:

«وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» مورد ششم: آیه ۲۸ سوره نحل/ ۱۶ است:

«مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى» مورد هفتم: آیه ۸۱ سوره یس/ ۳۶ است:

«عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى» مورد هشتم: آیه ۵۰ سوره غافر/ ۴۰ است:

«أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى» مورد نهم: آیه ۳۳ سوره احقاف/ ۴۶ است:

«عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى» مورد دهم: آیه ۱۴ و ۱۵ سوره انشقاق/ ۸۴ است:

«إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَى»

نوع دوم:

هفت مورد است که به جهت تعلق «بلی» به ما بعد و به ما قبل خود وقف در آنها جایز نمی‌باشد:

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۸

مورد اول: آیه ۳ سوره انعام/ ۶ می‌باشد «قَالُوا بَلَى وَرَبَّنَا» مورد دوم: آیه ۳۸ سوره نحل/ ۱۶ می‌باشد:

«بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا» مورد سوم: آیه ۳ سوره سباء/ ۳۴ می‌باشد:

«قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَأَتِيَنَّكُمْ» مورد چهارم: آیه ۵۹ سوره زمر/ ۳۹ می‌باشد:

«بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي» مورد پنجم: آیه ۳۳ سوره احقاف/ ۴۶ می‌باشد:

«قَالُوا بَلَى وَرَبَّنَا» مورد ششم: آیه ۷ سوره تغابن/ ۶۴ است:

«قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَكَتَبَشٌ» مورد هفتم: آیه ۴ سوره قیامت / ۷۵ است:

«بلی قادرین علیٰ اَنْ نُّسَوِيَ بَنَانَهُ» زرکشی گفته است: در منع وقف در این موارد بر روی بلی و منع شروع از آن خلافی وجود ندارد زیرا خود آن و ما بعدش هر دو پاسخ هستند انتهی.

نوع سوم:

نوع سوم مواردی است که (اهل فن) در جواز وقف در آنها اختلاف دارند، و ارجح منع وقف است زیرا ما بعد «بلی» و ما قبلش به آن

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۷۹

اتصال دارد و در پنج محل چنین می باشد.

اول: «قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِنَّ لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي» آیه ۲۶۰ سوره بقره دوم: «قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّ حَقَّتْ» آیه ۷۱ سوره زمر / ۳۹ سوم: «بَلَىٰ وَ رُسُلْنَا» آیه ۸۰ سوره زخرف / ۴۳ چهارم: «قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ اَنْفُسَكُمْ» آیه ۱۴ سوره حدید / ۵۷ پنجم: «قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ» آیه ۹ سوره ملک / ۶۷ حال که ما انواع سه گانه و موارد آنها را یاد آور شدیم نیکو خواهد بود وقفهایی را بیان کنیم که علما آنها را در ده محل اختیار کرده اند و محلهای هفت گانه را که در منع وقف در آنها اتفاق نظر دارند و محلهای پنج گانه ای را که ترجیح می دهند در آنها وقف صورت نگیرد.

آیه اول:

وَ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللّٰهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ عَهْدَهُ اَمْ تَقُولُونَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ اَحَاطَتْ بِهٖ خَطِيئَتُهُ فَاُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۸۰ و ۸۱ بقره کلمه بلی عقیده یهود که می گویند «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيَّامًا مَّعْدُودَةً» یعنی آتش دوزخ جز ایامی اندک به ایشان نخواهد رسید را باطل می نماید و وقتی نرسیدن آتش دوزخ به ایشان نفی شود رسیدن آتش اثبات خواهد شد و قول باری تعالی «مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً ...» جمله

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۰

جدید استینافی است و موضعی از اعراب ندارد و به خاطر تعلیل فایده «بلی» آورده شده که رسیدن آتش دوزخ به یهودیان باشد مثل اینکه به ایشان گفته می شود در این گمان تان که آتش دوزخ جز روزهای اندک به شما نخواهد رسید دروغگو هستید آتش به شما خواهد رسید و همیشه هم در آن خواهید ماند زیرا کسی که سیئه یعنی کفر پیشه کرد و خطایش بر او محیط و مستولی شد و از هر طرف بر او راه یافت، ظاهر و باطنش را فراگرفت و به درون و برونش رخنه نمود این چنین افرادی یاران دوزخ اند و برای همیشه در آن جا خواهند بود و شما به خدا و پیامبران او کافر شدید و گناه بر شما چیره شد پس به ناچار در آتش مخلد هستید. از این بیان برایت معلوم شد که جمله من کسب سیئه ...

رابطه لفظی با ما قبل خود ندارد بلکه رابطه میان آنها معنوی است بنابراین وقف کردن در بلی وقف کافی خواهد بود.

آیه دوم:

وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا اَوْ نَصَارَى تِلْكَ اَمَّا يَتَّبِعُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلَىٰ مَنْ اَسْلَمَ وَ جِهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ اُجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا- خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۱۱۱ و ۱۱۲ بقره کلمه «بلی» قول یهودیان یعنی «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ

كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» به بهشت جز کسانی که یهودی یا نصرانی هستند وارد نخواهند شد را نقض کرده و عدم ورود دیگران به بهشت را نفی نموده است و وقتی عدم ورود غیر ایشان به بهشت منتفی شود وارد شدن

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۱

غیر یهود و نصاری به بهشت ثابت شده است. کوتاه سخن اینکه بلی ایجاب و اثبات می کند آنچه را که ایشان نفی کرده‌اند و آن عبارت است از اینکه غیر ایشان وارد بهشت می شوند. و سزاوار است عدم دخول غیر یهودی و غیر نصرانی به بهشت معلوم شود. از عبارت آنان چنین بر می آید که ورود به بهشت را فقط به یهود و نصاری منحصر کرده‌اند، و وقتی ورود بهشت در انحصار یهود و نصاری باشد پس دیگری وارد آن نخواهد شد.

و قول باری تعالی «مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ...» جمله استینافی است و محلی از اعراب ندارد و در جهت قوت بخشیدن تعلیل فایده، «بلی» است و آن این است که:

غیر یهودیان و غیر نصرانیان به بهشت وارد می شوند مثل این است که گفته شود:

مسأله چنان که ایشان می گویند و ورود به بهشت را منحصر به خود کرده و دیگران از آن محروم می دانند نیست. بلکه هر کس سر تسلیم فرود آورد و مطیع فرامین و نواهی خدا باشد و در ذات و قصد اخلاص ورزد و دیگری را به خدای لا یزال شریک نسازد و در عین حال در تمامی اعمال خود نیکوکار باشد اجر او در پیشگاه خدا خواهد بود، و ترس و غصه‌ای نخواهد داشت.

و اجر و پاداش، جز ورود به بهشت و بهره‌وری از آنچه خدای مهربان در آنجا به وجود آورده از امن و آرامش و نعمتهای گوناگون معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۲

چیز دیگری نیست و وقتی «بلی مَنْ أَسْلَمَ...» جمله مستانفه تعلیلیه باشد با ما قبل خود رابطه معنوی خواهد داشت نه رابطه لفظی و لذا وقف در بلی، وقف کافی خواهد بود.

آیه سوم:

«وَمَنْ أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِنَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» ۷۵ و ۷۶ آل عمران / ۳:

و کلمه «بلی» در آیه، قول یهودیان (لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ) عربها راهی بر علیه ما ندارند را باطل می کند آنان با این سخن چنین قصد کرده‌اند که: در آنچه از دارائی عرب بدان دست یافته‌ایم بر ما گناه و ناراحتی، مذمت و ملامت وجود ندارد زیرا آنان مثل ما اهل کتاب نیستند؛ و این همان معنی توصیف عربها با کلمه امیین می‌باشد.

یهودیان با این عقیده گناه و ناراحتی خود را درازای به چنگ آوردن اموال عرب نفی کرده‌اند و کلمه «بلی» این نفی را ابطال کرده است و وقتی نفی گناه و ناراحتی از آنان نفی شود هر دو آنها برایشان ثابت شده است و مستحق ملامت و مذمت شده‌اند پس این کلمه آنچه را از خودشان نفی کرده‌اند به آنان ثابت کرده است. و قول باری تعالی «مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» آنکه به پیمان خود وفا کند و تقوی و پرهیزگاری پیشه نماید خدا پرهیزگاران را دوست

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۳

می‌دارد جمله مستانفه است محلی از اعراب ندارد و بیانگر معنی جمله‌ای می‌باشد که بلی در جای آن نشسته است.

و بیان مسأله فوق به این صورت است که: بلی در مقام جمله‌ای قرار گرفته و در معنی چنین است:

بر شما گناه است، شما گناهکارید در رابطه با ستمی که به عربها روا می‌دارید و به آنان خیانت می‌ورزید و اموالشان را حلال

می‌شمارید و منطوق جمله من اوفی بعهده...» دلالت دارد به تعظیم و بزرگداشت‌شان و منزلت متقیانی که به عهد و پیمان خود وفادار می‌باشند خدا آنان را دوست می‌دارد و از ایشان راضی می‌باشد. و مفهوم آیه بر مذمت ستمگران خائن، و خشم خدای تعالی بر آنان دلالت دارد، و یهودیان جزء اولین گروهی هستند که مشمول این مفهوم شده‌اند بنابراین جمله «مَنْ أَوْفَى...» مستانفه و تأکید کننده مضمون ما قبل خود می‌باشد و ارتباط فیما بین آنها ارتباط معنوی است نه لفظی و لذا وقف در «بلی» وقف کافی می‌باشد.

آیه چهارم:

«إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ كُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْلِينَ بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» آیه ۱۲۴ سوره آل عمران/ ۳ کلمه بلی در آیه، کفایت نکردن امدادهای خدای تعالی نسبت به

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۴

مؤمنان، وسیله سه هزار فرشته نازل شده را نفی می‌کند و کفایت کردن آنان را اثبات می‌نماید زیرا چنان که عدم کفایت ابطال شود کفایت کردن ثابت خواهد شد.

و قول خدای تعالی، (إِنَّ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا...) وعده کریمانه خدای عز و جل، نسبت به بندگان خود می‌باشد به اینکه اگر در برابر دشمن استقامت و پایداری بیشتری از خود نشان دهند و به سختی و ناگواری جهاد صبر کنند و در اجرای اوامر خدا و خودداری از مخالفت مولی پرهیزگاری داشته باشند خدای لا یزال امدادهای زیادتری را نصیب آنان خواهد ساخت و این جمله نیز محلی از اعراب و ارتباط لفظی با ما قبل خود ندارد و ارتباط فیما بین آنها معنوی و وقف بر «بلی» وقف کافی است.

آیه پنجم:

اشاره

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» ۱۷۲ سوره اعراف/ ۷ امام نحویون ابن هشام انصاری در کتاب «مغنی اللیب» یاد آور شده که «بلی» حرف جواب و مخصوص نفی است و ابطال آن را می‌رساند چه «نفی مجرد» باشد مانند ماقام زید یا «مقرون به استفهام» واقعی باشد مانند اما قام زید که در جواب می‌گویی بلی. یا نفی مقرون به «استفهام تقریری» باشد، و استفهام تقریری عبارت

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۵

می‌باشد از اینکه متکلم مخاطب را وادار کند به اقرار و اعتراف به آنچه ثبوت یا نفی آن در نزدش مسجل شده است و از مثالهایی که ابن هشام به استفهام تقریری آورده این آیه کریمه است:

«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» آیا من خدای شما نیستم گفتند بلی یعنی خدای ما هستی» آنگاه ابن هشام اظهار می‌دارد:

علما «نفی مقرر» را جاری مجرای «نفی مجرد» قرار داده‌اند که با «بلی» رد شده است و به همین جهت، یعنی به خاطر اینکه نفی توام با تقریر را جاری مجرای نفی مجرد از تقریر قرار داده‌اند ابن عباس و غیر ایشان گفته‌اند: اگر در جواب می‌گفتند: «نعم» کافر می‌شوند.

آنگاه ابن هشام، گفته ابن عباس را چنین توجیه کرده است که «نعم» تصدیق مخبر است به نفی یا به ایجاب و آنچه در آیه کریمه

آمده نفی است و اگر جواب نعم بود معنایش چنین می‌شدند.

خدای ما نیستی و این سخن کفر است، نعوذ بالله تعالی. سپس ابن هشام از سهیلی و غیر او از علما نقل کرده که بین‌شان درباره آنچه از ابن عباس و غیر او نقل شده منازعه وجود دارد و استناد کرده‌اند به اینکه استفهام تقریری «جمله خبریه مثبت» است. و من در بیان مسأله عرض می‌کنم: همزه موجود در جمله در حقیقت برای انکار است و معنای آن نفی می‌باشد و بعد از همزه، لست- فعل- نفی آمده است و نفی نفی اثبات خواهد بود.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۶

بنابراین معنای الست بر بکم چنین خواهد بود: خدا نبودم به شما را انکار و نفی می‌کنم و نفی خدا نبودن، اثبات خدا بودن است یعنی من خدای شما هستم.

بر این اساس ذکر «نعم» در جواب آن تصدیق مطلب است و کفر نیست، بلکه عین ایمان است.

علاوه بر این، علامه ابن هشام در مبحث «نون» از گروهی از متقدمین و متأخرین از جمله شلوبین نقل کرده که نظر داده است:

۱- اگر قبل از نفی «ادات»، استفهام قرار گیرد و منظور از استفهام حقیقی باشد جواب آن، مثل جواب نفی مجرد خواهد بود.

۲- اگر غرض از استفهام، تقریر مسأله‌ای باشد بنا به نظر اکثریت با در نظر گرفتن ظاهر کلام و لفظ آن، مثل کلام منفی جواب داده می‌شود.

۳- و در صورتی که اشتباهی پیش نیاید با در نظر گرفتن معنی جواب آن مثل جواب کلام مثبت داده می‌شود شلوبین گفته است:

و روا است مقصود ابن عباس این باشد که اگر آنان در جواب ملفوظ «نعم» می‌گفتند کفر بود، زیرا اصل مطابقت جواب و سوال از حیث لفظ است انتهی.

خلاصه مطلب اینکه اگر ما در «استفهام انکاری»، که علما آن را «استفهام تقریری» نامیده‌اند معنی همزه را که به معنی انکار و نفی می‌باشد مراعات نکنیم بلکه صورت منفی منطوق را که بعد از همزه

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۷

قرار گرفته در نظر بگیریم و قصد ابطال آن را داشته باشیم جواب «بلی» خواهد بود و اگر همزه و معنای آن و جمله‌ای را که بعد از آن آمده در نظر بگیریم در این صورت کلام مثبت و جواب آن در جهت تصدیق مضمونش «نعم» خواهد بود.

وقتی همه آنچه را (بیان کردیم) فهمیدی بدان که در خصوص قول خدای تعالی «شهدنا» دو قول وجود دارد:

قول اول:

این سخن قول فرشتگان است زیرا زمانی که فرزندان حضرت آدم به ربوبیت حضرت حق تعالی اعتراف کردند خدای مهربان به ملائکه فرمودند: گواه باشید و آنها اظهار کردند «شهدنا» یعنی به اعتراف بنی آدم گواه شدیم.

بر این اساس نیکو خواهد بود در «بلی» وقف کنیم زیرا آخر سخن بنی آدم است و «شهدنا» حکایت سخن فرشتگان است.

قول دوم:

«شهدنا» تمه کلام بنی آدم است و معنی آن چنین می‌باشد ما بر خود گواهییم که پروردگار ما تو هستی و ما را پروردگار و معبودی غیر از تو نمی‌باشد. بر این مبنا وقف در «بلی» خوب نخواهد بود زیرا جدا شدن قسمتی از گفته، از قسمت دیگرش صحیح نیست.

و این قول راجح است به جهت اینکه متبادر «به ذهن» از نظم «کلام الهی» این است که «بلی شهیدنا» هر دو سخن بنی آدم

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۸

می‌باشد، و در آیه کریمه، ذکری از فرشتگان به میان نیامده و اخبار صحیحی هم که ثابت کند «شهدنا» قول فرشتگان است در دست نیست.

در این صورت این محل، به محلهایی اضافه نمی‌شود که وقف در آن اختیار می‌شود چنانچه زرکشی در «برهان» و سیوطی در «اتقان» کرده و کسانی که بعد آمده و از آنها تبعیت نموده‌اند.

من می‌گویم: افزودن این محل به محلهای یاد شده مقبول نیست، بلکه بهتر است به موارد پنجگانه‌ای اضافه شود که مورد اختلاف علما است و راجح وقف نکردن در آنها است.

آیه ششم:

«الَّذِينَ تَوَقَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ۲۸ / نحل / ۱۶ پایان کلام کفار «در آیه فوق کلمه سوء است و بلی کلام خداست که با آن اظهارات کفار یعنی «ما کُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ» را ابطال فرموده است کفار اظهار می‌دارند: (ما رفتار بدی، کار ناپسندی انجام نمی‌دادیم) که به نفی هر گونه کار ناپسند در دار دنیا دلالت دارد و ابطال نفی، اثبات می‌باشد وقتی نفی هر گونه عمل بد ابطال شد انجام کارهای بد اثبات شده است. بر این مبنا وقف در «من سوء» وقف کافی است، و کلام بعد از آن کلام خدا، در رد و ابطال اظهارات کفار می‌باشد، و وقف در «بلی» نیز، کافی است زیرا «إِنَّ

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۸۹

اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» جمله مستانفه است و در بیان علت مضمون جمله‌ای آمده که بلی به آن دلالت و در جای آن قرار دارد. و تقدیر چنین است: شما در دنیا کار بد انجام دادید زیرا خدای تعالی به آنچه عمل می‌کردید دانا می‌باشد اعمال شما پنهانی یا ظاهری بوده بر او مخفی نمانده است.

پس در اینجا فیما بین «بلی» و کلام بعد از آن ارتباط معنوی وجود دارد نه ارتباط لفظی، و لذا همان طور که بیان کردیم وقف در «من سوء» و در «بلی» وقف کافی است.

*** آیه هفتم:

«أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ». / ۸۱ / یس / ۳۶ سخن درباره بلی در آیه فوق مثل همان سخن است که در آیه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» آیه پنجم بیان شد:

و ایرادی نیست که در این آیه مطلب را به صورت اختصار بیان کنیم حال می‌گوئیم:

«بلی» بر ابطال عدم توانایی خدای تعالی به آفریدن نظیر آنان دلالت دارد و ابطال عدم توانایی، توانایی خدای تعالی را اثبات می‌کند پس بلی بر اثبات قدرت خدای متعال دلالت دارد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۰

و قرآن کریم در اسلوب این آیه کریمه صورت منفی گفته را که بعد از همزه واقع شده و معنی همزه را لحاظ کرده است، و به همین جهت جواب با «بلی» داده شده چنانچه در آیه سابق عمل شده است و سؤال و جواب هر دو از جانب خدای تعالی می‌باشد و در آوردن جواب اشاره است به این که جواب همین است و بس، و غیر آن جوابی وجود ندارد. با توجه به آنچه گذشت وقف در

«عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» کافی خواهد بود برای اینکه بین سؤال و جواب ارتباط معنوی محقق است نه رابطه لفظی. و جمله «وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» معطوف به جمله‌ای است که «بلی» در جای آن قرار گرفته است و تقدیر چنین می‌باشد: او به این کار قادر و توانا می‌باشد او آفریدگار دانا است و مقتضای عطف جایز نبودن وقف در «بلی» است ولی به خاطر اینکه عطف جمله است و نه لفظ مفرد، جایز است در بلی نیز وقف شود، با این تفاوت که وقف کافی نیست، بلکه وقف حسن یا وقف صالح است، و بهر حال بهتر است این مورد نیز جزء مواردی به شمار آید که وقف کردن در آنها رجحان دارد.

*** آیه هشتم:

«قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۱

وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» / ۵۰ غافر / ۴۰ کلمه «بلی» دلایل روشن نیابردن پیامبران را نفی و دلایل روشن آوردنشان را اثبات می‌کند.

و وقف در آن وقف کافی است به این دلیل که «قَالُوا بَلَىٰ» جواب اهل دوزخ، به مالکین جهنم است و «قَالُوا فَادْعُوا» سخن مالکین جهنم به دوزخیان می‌باشد پس جمله «قَالُوا فَادْعُوا» جمله مستانفه و جواب سؤالی است که از جمله سابق استنباط شده است مثل این که سؤال شده است:

وقتی اهل آتش اعتراف کردند که پیامبران بر ایشان دلایل روشن آوردند. آیا این اعتراف نفعی به حال آنان بخشید؟ آیا از عذابشان مقداری برداشته شد؟

با قول خدای تعالی جواب داده شده که «خزنه جهنم» پس از شنیدن این اعتراف به دوزخیان گفتند؟ فادعوا شما جهت خودتان دعا کنید، زیرا ما برای کافری دعا نمی‌کنیم که عذاب او سبک‌تر شود و دعای کافران جز در گمراهی نیست. پس ارتباط فیما بین دو جمله معنوی است نه لفظی، و لذا وقف در بلی، کافی است.

*** آیه نهم:

«أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۲

أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» / ۳۳ احقاف / ۴۶ بلی به نفی عدم علم به قدرت باری تعالی در زنده کردن دلالت دارد پس علم به قدرت باری تعالی در احیای اموات ثابت است و وقف در بلی، کافی است زیرا قول خدای تعالی «إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» جمله جدیدی است و محلی از اعراب ندارد و بیان کننده فلسفه مطلبی است که از بلی استفاده می‌شود، و از باب تعلیل خاص به عام می‌باشد و وجه آن پنهان نمی‌باشد.

*** آیه دهم:

«إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَجُورَ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا» / ۱۴ و ۱۵ انشقاق / ۸۴ یعنی انسان کافر گمان کرد هرگز بر نمی‌گردد بلی «برمی‌گردد» و خدای تعالی به او بصیرت دارد.

کلمه «بلی» نفی برگشتن را ابطال و برگشتن اموات را اثبات می‌کند.

و جمله «إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا» جمله‌ای است مستانفه و محلی از اعراب ندارد و به منزله تعلیل است به آنچه «بلی» آن را می‌رساند یعنی: چاره‌ای از برگشتن به حضور خدای تعالی در روز قیامت نیست زیرا آفریدگارش که او را آفریده و وی را با انواع نعمتها پرورده است به او و به اعمال و رفتار او آگاهی دارد به طوری که هیچ چیز

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۳

پنهانی برایش پوشیده نمانده است و لذا حتماً به پیشگاه خدای تعالی برای مجازات و محاسبه برمی‌گردد.

پس بین این جمله تعلیلیه و بین جمله قبل از آن، رابطه معنوی وجود دارد و به لحاظ لفظ با هم در ارتباط نمی‌باشند. لذا وقف در «بلی» کافی است. و خدای تعالی داناتر است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۵

موارد هفت گانه‌ای که وقف کردن در آنها جایز نمی‌باشد و بیان اینکه مانع وقف چیست؟

آیه اول:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا» ۳۴ احقاف / ۴۶ وقف بر «بلی» جایز نمی‌باشد زیرا «و ربنا» قسمتی از قول کفار می‌باشد، آنها با ذکر «بلی» به معاد، حساب و جزا و پاداش، اعتراف می‌کنند، به همان چیزی که در دنیا آن را انکار می‌کردند، ولی به این اعتراف اکتفا نمی‌کنند و با سوگند خوردن- و گفتن:

«وَرَبِّنَا» روی اعتراف خود تأکید دارند، و اظهار می‌نمایند: در حقیقت معاد به کمال یقین رسیده‌اند، و اعلام می‌کنند که این اعتراف با رغبت از آنها سر می‌زند با این طمع که موجبی برای نفع آنها بشود و عذاب خدا را از آنان دفع کند ولی کجا ممکن است به این تمنا نایل آیند.

نظر به اینکه جدا کردن قسمتی از گفته، از قسمت دیگرش جایز

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۶

نمی‌باشد و به جهت وجوب وصل مقسم به مقسم علیه، وقف کردن در «بلی» جایز نمی‌باشد.

*** آیه دوم:

«وَأَقْسِمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا» ۳۸ / نحل / ۱۶ وقف در بلی ممکن نیست زیرا «وعدا» مصدر است و جمله‌ای را تأکید می‌کند که «بلی» به آن دلالت دارد و در جای آن نشسته است.

و جمله مقدره عبارت از «لیبعثنهم» است. زیرا «بلی» به معنی وعده بعث و حشر است و از آن خبر می‌دهد. آلوسی می‌گوید:

مانند این وقف «مؤکدا لنفسه» نامیده می‌شود و آنگاه گفته است:

جایز به شمار رفته که- «وعدا» مصدر «یا مفعول مطلق» جمله محذوف یعنی «وعد ذلك وعدا» و «علیه» صفت «وعدا» باشد و مراد آن است که وعده، وعده ثابت است و خدا به آن وفا خواهد فرمود خود وعده ثابت نیست و ثبوت وفای به عهد از آنجا است که خدا خلف وعده نمی‌کند، و یا از آنجا ثابت می‌شود که حشر از مقتضیات حکمت خداست و «حقا» نیز صفت دیگری برای «وعدا» می‌باشد- و صفت «علیه حقا» اگر به معنی ثابت و متحقق باشد «صفت مؤکده» و

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۷

در صورتی که به معنی غیر باطل باشد «صفت موسسه» است. و ممکن است نصب «حقا» بنابراین باشد که «مصدر یا مفعول مطلق» است از جمله محذوف «حق حقا». بیان آلوسی تمام شد.

و بنابر وجه دومی که آلوسی ذکر کرده که ممکن است وعدا مصدر جمله، محذوف «وعد ذلک وعدا» باشد وقف در «بلی» جایز خواهد بود زیرا در این صورت «وعد ذلک وعدا»- جمله مستقلی خواهد شد و تعلق لفظی به ما قبل خود نخواهد داشت گرچه در معنی تعلق دارد.

بنابراین روا نخواهد بود این مورد به مواردی اضافه شود که وقف در آنها جایز نمی‌باشد بلکه باید آن را از مواردی به شمار آورد که وقف کردن در آن جایز می‌باشد. و ارجح این است که در محل یاد شده نباید وقف کرد و خدا به حقیقت مسأله دانایتر می‌باشد.

آیه سوم:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ» ۳ سبأ / ۴۳ قول خدای تعالی - بلی - در آیه فوق ردّ سخن منکرین روز قیامت است و اثبات آنچه کفار آن را نفی کرده‌اند. زیرا - بلی - برای نقض نفی و ابطال آن وضع شده است. پس در این آیه - «بلی» قول کفار را نفی می‌کند که می‌گویند - «لَا تَأْتِيْنَا السَّاعَةُ» و آن را سخنی باطل می‌داند و آمدن روز رستاخیز را اثبات می‌نماید. مثل این که گفته شده امر بر این دائر است که قیامت برپا شود

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۸

لا غیر.

و قول خدای تعالی - و ربی لتأتینکم - تأکیدی نسبت به آمدن آنچه آنها منکر آن شده‌اند و اثبات آن با وجهی کاملتر و با بیانی روشن‌تر با آوردن قسم و لام و نون تأکید است. معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء ۱۹۸ آیه سوم: ص: ۱۹۷
وقف بر روی - بلی - روانخواهد بود زیرا جدا کردن مؤکد و مؤکد و مقسم به و مقسم علیه جایز نمی‌باشد.

*** آیه چهارم:

«بَلَىٰ قَدْ جَاءَ نَكَآئِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» ۵۹ / زمر / ۳۹ پیشتر بیان شد که «بلی» بعد از نفی می‌آید و آن را باطل و مطلب بعد از خود را ثابت می‌کند. و در هیچ یک از موارد سه گانه‌ای که خدای تعالی از زبان کافر حکایت فرموده نفی وجود ندارد. ولی آنجا که کافر اظهار می‌دارد:

«لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي» اگر خدا مرا هدایت می‌کرد این معنی به ذهن می‌آید که کافر هدایت حضرت باری تعالی را از خود نفی، و وانمود می‌کند که خدا او را هدایت نکرده است.

چون کلمه «لو» وضع شده که دلالت بر امتناع جواب به جهت امتناع شرط بنماید، پس در اینجا «لو» دلالت دارد که کافر ممتنع

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۱۹۹

بوده که متقی باشد چون از هدایت او امتناع شده است، بنابراین امتناع از هدایت سبب شده که از متقی شدن او جلوگیری شود.

مثل این است که کافر گفته باشد:

چون خدا مرا هدایت نکرد من از متقیان نبوده‌ام.

به همین منظور کلمه «بلی» آورده شده که عدم هدایت در قول کافر «خدا مرا هدایت نکرده» را نقض و باطل کند، و وقتی نفی هدایت خدا از او باطل باشد هدایت او اثبات شده است.

و مقصود از هدایت، هدایت عمومی است که با فرستادن پیامبران و فرود آوردن آیات و نصب دلایل و براهین، و اقامه دلایل بعث

«پیامبران و لزوم حشر در روز رستاخیز» و «جزا» بر اساس اعتقاد و عمل انجام یافته است.

مثل این است که به کافر گفته شده است: من تو را ارشاد کردم هدایت نمودم دلایل لازم آوردم. پیامبران را گسیل داشتم ولی تو خود راه باطل و ضلالت را به راه حق و هدایت ترجیح دادی.

و بر این اساس جمله «قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي...» جمله تأکیدی خواهد بود و جمله‌ای را بیان خواهد کرد که «بلی» در جای آن نشسته و به آن دلالت دارد و به همین دلیل نیز وقف در روی-بلی- جایز نیست زیرا واجب است جمله تأکید به موضوعی که تأکید می‌شود پیوسته باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۰

آیه پنجم:

«يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا» آیه ۳۴ احقاف / ۴۶ هر مطلبی را که در آیه قبل گفتیم در همین آیه نیز می‌گوئیم کفار تا آتش را ندیده‌اند وجود آن را منکر می‌شوند و می‌گویند سرای دیگری وجود ندارد بنابراین دوزخی هم در بین نیست و پس از ورودشان به آتش از آنها سؤال می‌شود آیا این حق نیست؟ جواب می‌دهند بلی به خدایمان سوگند حق است.

در واقع این آیه، و هم آیه قبل، هر دو ناظر به یک موضوع می‌باشند.

*** آیه ششم:

«زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ» آیه ۷ سوره تغابن / ۶۴ چندین بار یاد آور شدیم که «بلی» نفی را نقض و آن را باطل می‌کند و مورد نفی را ثابت و محقق می‌سازد و همین جا نیز بلی- نفی را نقض می‌کند که محصول «لن» می‌باشد و نفی شده را که مبعوث شدن باشد اثبات می‌کند و جمله «وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ» تأکید است به آنچه از معنی «بلی» استفاده می‌شود و وقف در روی آن صحیح نمی‌باشد

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۱

زیرا جدا کردن مؤکد از مؤکد یا قسمتی از گفته از قسمت دیگر آن ناروا است «بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ» چیزی است که گفته شده است.

*** آیه هفتم:

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» آیه ۳ قیامت / ۷۵.

«بلی» در آیه فوق دلالت به نقض نفی گرد آوری استخوانهای پوسیده و پراکنده انسان از طرف خدا دارد زمانی که نفی گرد آوری نقض شود جمع آوری استخوانهای پراکنده و پوسیده ثابت می‌شود.

و کلمه «قادرین» به جهت حال بودن از فاعل فعل مقدر منصوب است که کلمه، بلی بر آن دلالت می‌کند و تقدیر این است: ما آن استخوانهای پوسیده را جمع آوری می‌کنیم در حالی که توانائی داریم سر انگشتان‌شان را نیز کامل سازیم. و وقف بر «بلی» به علت صحیح نبودن فصل بین حال و ذی حال و عامل آن جایز نمی‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۳

محلّهای پنج گانه‌ای که در آنها هم وقف و هم وصل هر دو جایز هستند و وصل ارجحیت دارد

آیه اول:

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي» آیه ۲۶۰ سوره بقره بلی افاده، ابطال نفی کرده و ایمانی را که نفی شده اثبات می‌کند بنابراین معنی چنین خواهد بود: من ایمان آورده‌ام، ولكن حرف استدراک است و به این جهت وارد کلام می‌شود که آنچه را به نظر می‌رسد وجود ندارد ثابت کند یا چیزی را که به نظر می‌رسد وجود دارد نفی کند و تقدیر چنین می‌باشد: «بلی من ایمان آورده‌ام و این سؤال را نکردم به این جهت که شک دارم و در قدرت و غلبه و قهرت دچار تردید هستم بلکه از این بابت سؤال کردم که دلم آرام گیرد و علم ناشی از مشاهده و عیان با علم معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۴

ناشی از دلیل و برهان در هم آمیزد» و وقف در روی «بلی» جایز است به این اعتبار که کلام به پایان رسیده و جای سؤالی باقی نمانده است و فعل و فاعل و مفعول، به معانی لازم خود اشاره کرده‌اند ولی ارجح و اولی، وصل-بلی- به جمله بعدی است زیرا- ولكن لیطمئن قلبی- قسمتی از گفته می‌باشد و فصل قسمتی از گفته از قسمت دیگر آن سزاوار نیست.

آیه دوم:

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءِ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ» آیه ۷۱ سوره زمر / ۳۹ «بلی» دلالت دارد به نفی نیامدن پیامبران و اثبات آمدن پیامبرانی که به سوی آنها مبعوث شده بودند. و معنی چنین است که:

پیامبرانی به سوی ما آمدند و آیات خدا را برای ما تلاوت کردند و از آمدن چنین روزی ما را بیم دادند.

لکن حرف استدراک است به فعل- حقت- یعنی کلمه «عذاب» به امر خدای تعالی بر کافرین واجب شده است و منظور حکم شقاوت کفار و بیان اهل آتش بودن آنها است که با سوء اختیار خود به آن رسیده‌اند.

و وقف بر «بلی» جایز است با این نظر که کلام به پایان رسیده و

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۵

شنونده به پاسخ سؤالات خود دست یافته است و فعل، فاعل و مفعول خود را به طور کامل در بر گرفته است. ولی بهتر و ارجح است که در «بلی» وقف نشود با این نظر که «وَ لَكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ» قسمتی از گفته می‌باشد و سزاوار است قسمتهای مختلف آن بهم پیوسته باشند.

آیه سوم:

«أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» آیه ۸۰ سوره زحرف / ۴۳ «بلی» نفی شنیدن را باطل کرده و شنیدن را ثابت می‌نماید و معنی چنین میشود آری ما گفته‌های پنهان و سرگوشی آنان را می‌شنویم.

و وقف بر «بلی» جایز است به اعتبار اینکه کلام فائده مطلوب خود را داده است. ولی جمله- «وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» در موضع نصب است به لحاظ حال بودن از فاعل فعل مقدر که کلمه «بلی» به آن دلالت دارد و تقدیر چنین است:

گفته‌های پنهانی و سرگوشی آنها را می‌شنویم در حالی که رسولان ما که به حفظ رفتار آنان موکل شده‌اند هر چیزی را که از آنها صادر شود اعم از گفتار یا کردار می‌نویسند و لحظه‌ای از آنان جدا نمی‌شوند.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۶

و رواست که جمله- «وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» بر جمله‌ای عطف شود که بلی آن جمله را توضیح می‌دهد و تقدیر این باشد که: ما گفته‌های پنهانی و سرگوشی آنها را می‌شنویم و ملائکه موکل بر اعمال و رفتار نیز هر چه را از آنان صادر گردد به حساب می‌آورند و لازمه هر دو وجه این است که وقف بر «بلی» صحیح نیست زیرا در آنها هم تعلق لفظی و هم تعلق معنوی وجود دارد و به نظر من بهتر است در «بلی» وقف نکنیم و این مورد را نیز به موارد هفت گانه‌ای که قبلاً گذشت اضافه کنیم.

آیه چهارم:

«يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبُّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» آیه ۱۴ سوره حدید / ۵۷ منافقان در روز قیامت، از مؤمنان که در بهشت جاودان وارد شده‌اند می‌پرسند آیا ما با شما نبودیم؟ مؤمنان با گفتن بلی نبودن را نفی می‌کنند و اثبات می‌کنند که با ما بودید- بلی- این معنی را می‌دهد که شما در دنیا با ما بودید نماز خواندید چنان که ما می‌خواندیم روزه‌دار بودید به گونه‌ای که ما بودیم به جهاد می‌رفتید به طوری که ما می‌رفتیم و به طاعات می‌پرداختید به مثابه‌ای که ما اطاعت می‌کردیم «وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» ولی شما با نفاق و گناه و فرو رفتن در شهوات، خود را به هلاکت افکندید و به مؤمنین پیشامدهای ناگوار را انتظار کشیدید و

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۷

در حقانیت دین مبین اسلام تردید کردید و آرزوهای واهی و طمع‌های بی‌جا شما را فریب داد و فکر کردید کفر بالا گیرد و کلمه ایمان فرونشیند تا اینکه به فرمان خدا عمرهایتان به سر رسید با این حال شیطان شما را با رحمت و اسعه خداوند مهربان مغرور ساخت او به شما گفت: خدا کریم و رحیم است و مقتضای رحمت او این است که بندگان خود را در برابر گناهان ایشان مجازات نکند و علما و دانشمندان در عین حال که ترجیح داده‌اند در کلمه- بلی- وصل شود وقف در آن را نیز مجاز دانسته‌اند. و مستندشان به جواز وقف تمام شدن جمله است و افاده فائده‌ای که شنونده را ساکت می‌کند و به مضمون آن اکتفا می‌ورزد.

آیه پنجم:

«كُلَّمَا أَلْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ آية ۹ سوره ملک / ۶۷ هر گروهی که به دوزخ آورده شوند خزنه دوزخ می‌پرسند: آیا بیم دهنده‌ای به سويتان نیامد؟ جواب می‌دهند- «بلی»، «بلی» در اینجا نفی نیامدن بیم دهنده و اثبات آمدن آن را می‌کند و معنایش این است که بیم دهنده به سوی ما آمد و جمله- قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ- تاکید می‌کند جمله‌ای را که بلی- به آن دلالت می‌کند.

خطیب شربینی در تفسیرش گفته است:

«جمعوا بين حرف الجواب و نفس الجملة المفاده به تأكيدا» برای

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۸

تاکید حرف جواب «بلی»، و جمله به معنای آن را با هم آورده‌اند و اگر به گفتن بلی اکتفا می‌کردند معنی به دست می‌آمد ولی با جمله «قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ» به معنای بلی و حسرت و پشیمانی زیاد خود که در اثر تفریط در اوامر الهی بوده تصریح کرده‌اند ضمن اینکه خواسته‌اند جمله «فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ»- را به همان جمله تاکید عطف کنند انتهی.

و دانشمندان، وقف در «بلی» را جایز دانسته‌اند اگر چه وصل را ترجیح می‌دهند و مستند آنان در جواز وقف همان مستندشان در آیه حدید است وقتی همین آیه را با آیه: زمر (بلی قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي) مقایسه کنی آیه‌ای که آن را از موارد هفت گانه به شمار آورده‌اند و وقف بر - بلی - را جایز ندانسته‌اند به فرقی که ما بین دو آیه وجود دارد پی نمی‌بری و متوجه می‌شوی اجازه وقف در این آیه بر روی کلمه - بلی - و عدم اجازه در آیه زمر جز تحکم هیچ دلیل موجه دیگری ندارد.

و اگر در وقف‌های پنج گانه موارد یاد شده را به دقت و امعان نظر، اخلاص و انصاف، نگاه کنی و آنها را با موازین قواعد تجویدی و با قوانین نحوی بسنجی و ذهن خود را نیز از احساسات سنتی و تبعیت دیگران خالی سازی، چیزی جز دور از صواب بودن وقف در روی بلی در این آیات و واجب بودن وصل این کلمه، به جمله ما بعد خود راه دیگری را نمی‌گزینی زیرا هر جمله‌ای که در این آیات بعد از - بلی - واقع شده بین آن و بین ما قبلش الفت

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۰۹

اتصال و حلقه ارتباط به اندازه‌ای است که وصل را حتمی می‌سازد و قطع آن را روا نمی‌شمارد برای اینکه بین هر جمله با جمله قبلی هم رابطه لفظی و هم تعلق معنوی وجود دارد.

به آیات یاد شده - جز آیه سوم - نگاه کن می‌بینی که بعد از - بلی - ادات استدراک - لکن - آمده است - و لکن - در زبان عربی برای نفی چیزی است که ثبوت آن، و اثبات چیزی است که نفی آن توهم شود.

و وقف کردن در جمله‌ای که قبل از ادات استدراک قرار گرفته این مجال را برای شنونده ایجاد می‌کند چیزی را که واقعیت ندارد، حقیقت بداند، منفی را مثبت و مثبت را منفی بشناسد و غرض - گوینده - بر این است که به شنونده حقیقت را برساند و برای اینکه گفته ما از همان ابتدای سخن، معنای کاملی داشته باشد بر ما لازم می‌آید ادات استدراک و متعلقش را به ما قبل آن وصل کنیم تا شنونده آنچه را مقصود و مرام ما نیست مراد و مقصود ما تصور نکند. و در آیات - یاد شده به استثنای آیه سوم - ادات استدراک و ما بعد آن قسمتی از گفته است و جایز نیست از قسمت دیگر آن جدا شود زیرا این فصل به شنونده معنایی ناقص و نارسا القا می‌کند و این گونه سخن گفتن ممنوع است. حال در آیه سوم تامل کن ملاحظه می‌کنی که در جمله بعد از «بلی» دو وجه وجود دارد و هر یک از وجوه اقتضا می‌کند که وقف در

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۰

روی «بلی» صحیح نیست زیرا در هر دو وجه تعلق لفظی و معنوی - با جمله - قبلی - وجود دارد به طوری که قبلاً گذشت. (و آن دو وجه عبارتند از اینکه جمله «وَرُسُلُنَا لَمَلَدِيهِمْ يَكْفُوبُونَ» حال باشد و یا معطوف و فصل حال از ذی الحال، و معطوف از معطوف علیه روا نیست).

و خلاصه آنچه باید به عنوان حق پذیرفت و نباید از آن غفلت کرد این است که در موارد پنج گانه گذشته وقف بر روی بلی جایز نمی‌باشد همچنان که در آیات هفت گانه جایز نیست.

بنابراین باید بلی را فقط به دو قسم تقسیم کرد: قسمی که وقف بر آن جایز است و قسمی که وقف بر آن جایز نیست، و الله تعالی دانایتر است.

*** علامه جلال الدین عبد الرحمن ابن ابی بکر سیوطی شافعی بیست و دو مورد را که «بلی» در آنها ذکر شده به نظم در آورده و آن را به سه قسم تقسیم کرده و حکم هر نوع را هم بیان داشته است شعر او چنین است.

حکم بلی فی سور القرآن ثلاثة عن عابد الرحمن

اعنی السیوطی جامع الاتقان عن عصبة التفسیر و البرهان

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۱ فالوقف فی سبع علیها قد منع لها تعلق بما جمع

قالوا بلی فی سورة الانعام و النحل و عدا عن ذوی الافهام
 و قل بلی فی سباء قد استقر کذا بلی قد فاتلونها فی الزمر
 قالوا بلی فی اخر الاحقاف و فی التغابن للذکی الوافی
 و قل بلی فی سورة القيامة فاحذر من التفريط و الملامه
 و خمسہ فیها خلاف زبر بالمنع و الجواز حیث حررا
 بلی و لکن قد اتی فی البقره و فی الزمر بلی و لکن حرره
 بلی و رسلنا اتی فی الزخرف و فی الحدید مثلها عنهم قفی
 قالوا بلی فی الملک ثم جوزوا فی ثالث الاقسام و قفا ابرزوا
 و عدها عشر سوی ما قد ذکر کم تخف عن فهم الذکی المستقر
 معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۲
 ترجمه:

حکم بلی در سوره‌های قرآن، طبق استنباط عبد الرحمن سیوطی مؤلف اتقان با توجه به گفته‌های مفسرین و دلایل و براهین سه نوع است.

وقف در ۷ مورد به جهت تعلقی که مجموع جملات قبل و بعد به هم دارند ممنوع است.

۱- سوره مبارکه انعام: (در آیه ۳۰ / ۶) ۲- سوره مبارکه نحل (آیه ۳۸ / ۱۶) آیه‌ای که «وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا» در آن ذکر شده است.

۳- آیه قل بلی در سوره مبارکه سباء (۳ / ۳۴) ۴- آیه ۵۹ سوره زمر / ۳۹ «بلی قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا».

۵- در آیه ۳۴ سوره احقاف / ۴۶.

«وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا» ۶- در آیه ۷ سوره تغابن / ۶۴ «قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ».

۷- در آیه «بلی قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِّي بَنَانَهُ» در سوره قیامت / ۷۵ ب: وقف روی کلمه بلی در ۵ آیه از قرآن مجید در بین علمای فن مورد اختلاف است برخی وقف در آنها را جایز می‌شمارند و بعضی دیگر ممنوع می‌دانند.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۳

۱- بلی و لکن در آیه ۲۶۰ سوره بقره ۲- بلی و لکن در آیه ۷۱ سوره زمر ۳۳۹- بلی و رسلنا در آیه ۸۰ سوره زخرف / ۴۳- بلی و لکنکم در آیه ۱۴ سوره حدید / ۵۷- بلی در آیه ۹ سوره ملک / ۷۶ ج- نوع سوم بر روی کلمه بلی وقف را جایز شمرده‌اند. و این موارد در ده آیه قرار گرفته که بر اهل ذکاوت مخفی نمی‌باشد.

*** و آیات ده گانه مورد بحث از نظر علاقمندان محترم گذشت، و به جهت سهولت کار آنها را در اینجا نیز می‌آوریم:

۱- «بلی مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» آیه ۸۱ سوره بقره ۲- «بلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ» آیه ۱۱۲ سوره بقره ۳- «بلی مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» آیه ۷۶ آل عمران ۴- «بلی إِنْ تَصَبَّرُوا وَاتَّقُوا وَيَأْتُواكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» آیه ۱۲۵ سوره آل عمران ۵- «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» آیه ۱۷۲ سوره

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۴

اعراف ۶۷- بلی إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آیه ۲۸ سوره نحل / ۱۶ ۷- بلی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ آیه ۸۱ سوره یس / ۳۶- ۸- قَالُوا أَوْ لَمْ تُكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ آیه ۵۰ سوره غافر / ۴۰- ۹- بلی إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آیه ۳۳ سوره احقاف / ۴۶.

۱۰- إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يُّحَوَّرَ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا آیه ۱۵ سوره انشقاق / ۸۴ پایان*** (از بحثهای انجام شده) دانستی که درست آن است که وقف در بلی فقط به دو قسم تقسیم شود نوعی که وقف در آن جایز است و نوعی که وقف در آن جایز نمی‌باشد. معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۵

کلا

کلا- در مذهب بیشتر بصریان، امثال سیبویه، خلیل، مبرد و زجاج حرف است و معنای ردع و زجر را می‌رساند. به نظر آنان «کلا» معنایی غیر از این ندارد و به همین سبب نیز وقف در «کلا» و شروع از جمله بعد از آن را جایز و روا می‌شمارند و می‌گویند: که «کلا» ردع و زجر موردی است که پیش از آن قرار گرفته است. و جمله بعد از کلا را جمله جداگانه‌ای می‌دانند. بعضی از صاحب نظران فوق گفته‌اند: وقتی در سوره‌ای کلا را شنیدی حکم کن که از سوره‌های مکی است چون کلا- دلالت به تهدید و وعید دارد و بیشتر آیاتی که عنوان تهدید و وعید دارد در مکه نازل شده است زیرا بیشترین مخالفتها و سرکشیها در مکه بوده است.

در رد نظریه نامبردگان در رابطه با معنای ردع و زجر که به کلا- نسبت داده‌اند گفته شده است: این معنی در برخی از آیات معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۶

تحقق پیدا نمی‌کند مثل این آیه کریمه:

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى» آیات ۵ تا ۷ سوره علق / ۹۶ زیرا به اتفاق همه دانشمندان آیات: «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» آیات اولیه‌ای هستند که به پیامبر اکرم فرود آمده و پس از آن، آیه (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي ...) نازل گشته است با این بیان کلا در ابتدای کلام واقع شده و اقتضای ردع و زجر این است که مورد ردع و زجر جلوتر از «کلا» بیاید.

و مثل این آیه کریمه:

«ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ» آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره قیامت / ۷۵ در این آیه نیز، تحقق ردع و زجر امکان پذیر نمی‌باشد و این معنی را با کمی دقت در آیات پس و پیش می‌توان به خوبی دریافت.

با توجه به همین نکته که در تعدادی از آیات قرآن مجید و در ادبیات عربی به چشم می‌خورد نحو یون ناچار شده‌اند معنای دومی را (افزون از معنای ردع و زجر) برای کلمه «کلا» در نظر بگیرند تا وقف در کلمه ما قبل آن و ابتداء از خود آن صحیح باشد ولی در تعیین معنای دیگر سه راه مختلف را برگزیده‌اند:

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۷

نظر اول: به نظر کسائی و کوفیون معنای دیگر کلا- حقا- است.

نظر دوم: به نظر نضر بن شمیل و فراء و موافقین آنان کلا حرف جواب است و مثل آری و بلی است.

نظر سوم: نظر ابی حاتم و پیروان او است، آنها می‌گویند کلا از حروف استفتاح (و شروع) است و مانند- الای- استفتاح می‌باشد. و ابن هاشم در کتاب مغنی خود، نظر ابی حاتم را به نظر کسائی و فراء ترجیح داده و گفته خود را به این صورت توجیه کرده است: ۱- کلا در آیه ۲۳ / ۱۰۰ «رَبِّ اَرْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا» نمی‌تواند به معنای حقا باشد که مذهب کسائی است زیرا اگر کلا به معنی حقا باشد باید همزه «انها» بعد از آن مفتوح می‌شد چون همزه ان بعد از حقا به طور وجوبی باید مفتوح باشد و همزه «انها» در آیه مفتوح نیست بلکه مکسور است بنابراین کلا- در این آیه به معنی حقا نمی‌باشد. هم چنین کلا- در آیه مذکور درست نیست حرف جواب به معنی آری و نعم باشد هم چنان که نظر نضر و فراء و پیروان آن دو بود زیرا در این صورت معنا این

خواهد که خدا به آنان این فرصت را اعطا خواهد فرمود که به دنیا برگردند اگر به ما گفته شود به فلانی فلان چیز را بده و ما در جواب بگوئیم «آری» پذیرفته‌ایم که آن چیز را به او عطا کنیم و «کلا» در آیه فوق بعد از تقاضا و طلب واقع شده و اگر به معنی «آری» باشد معنایش این می‌شود که خدا وعده داده است او را به دنیا برگرداند و خدا به

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۸

هیچ کس وعده برگشتن به دنیا را نمی‌دهد زیرا روش گذشته خدای تعالی در مورد بندگانش با اراده و علمی که در این خصوص داشته این بوده که هیچ کس پس از رفتن از دنیا به دنیا برگردد بنابراین نمی‌توان در این آیه «کلا» را به معنی آری و بلی دانست و وقتی به معنای «حقا» و به معنای «نعم» نباشد باید یا به معنای ردع و زجر و یا حرف استفتاح باشد، و این دو معنی از لفظ آیه بعید نیست و معنای آیه نیز از آنها دور نمی‌باشد. ۲- کلا در آیه کریمه ۶۱ و ۶۲ سوره شعراء / ۲۶ «فَلَمَّا تَرَاءَ الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» نمی‌تواند مطابق مذهب کسایی به معنای «حقا» باشد با توجه به اینکه همزه کلمه «ان» مکسور است نه مفتوح و اگر به معنای «حقا» به کار می‌رفت حتما مفتوح می‌شد. هم چنین نمی‌تواند مطابق مذهب فراء، به معنای نعم باشد زیرا نعم بعد از خبر دلالت می‌کند که خبر تصدیق شده است و اراده تصدیق خبر در اینجا درست به نظر نمی‌رسد زیرا در آن صورت معنای آن آری انتم المدرکون خواهد بود و معنای آیه چنین نمی‌باشد، با توضیح فوق معلوم شد که:

کلا در آیه فوق یا به معنای ردع و زجر است و یا به معنای استفتاح، پس در این دو آیه نظر ابی حاتم تحقق می‌پذیرد نه نظر کسایی و فراء بنابراین، نظر ابی حاتم در بیشتر موارد معمول، و دارای کاربرد گسترده‌تر است. علامه ابن هاشم در «معنی اللیب» گفته است: (اگر

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۱۹

موضوع با ردع و زجر و غیر آن تطبیق کند وقف کردن بر «کلا» با این احتمال که حرف ردع و زجر است، و ابتدا از همان کلمه با این احتمال که به معنای -ال-ی استفتاح و یا به معنای آری و بلی است جایز می‌باشد. و ارجح است که «کلا» را به معنای ردع و زجر بگیریم چون غالباً به این معنا به کار می‌رود...) «۲۹»

از آنچه گذشت معلوم شد که کلمه «کلا» چهار معنی دارد و در تمام موارد از این چهار معنی بیرون نمی‌باشد.

۱- ردع و زجر ۲- حقا ۳- نعم ۴- استفتاح امام قرطبی در تفسیر خود معنای پنجمی را نیز ذکر می‌کند و می‌گوید معنای دیگر «کلا» می‌تواند «لاء نفی» باشد و در بسیاری از موارد در قرآن به این معنی تصریح شده و گاه در بعضی از آیات قرآن دو معنی از این معانی و یا بیشتر ممکن است به کار برود.

آنچه می‌تواند معنای -کلا- را محدود سازد، و منظور از آن را واضح و روشن کند، معنا و فحوای آیه، و هدف و مقصود آیه است همان طوری که به خواست خدا این معنا در بیان هر یک از آیاتی که از آنها سخن خواهیم گفت آشکار و روشن خواهد شد این کلمه در ۳۳ آیه، و در ۱۵ سوره، و همه نیز در نصف دوم قرآن کریم به کار رفته است، و در نصف اول قرآن کریم کلمه

(۲۹)- مغنی اللیب عن کتب الاعراب از تألیفات امام ابو محمد عبد الله بن یوسف بن جمال الدین بن یوسف ابن احمد بن جمال الدین احمد بن عبدالدین هشام الانصاری المصری متوفی سال ۷۶۱ هجری است.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۰

«کلا» بی وجود ندارد، و بعضی از دانشمندان در این باره گفته‌اند:

و ما نزلت کلا- بیثرب فاعلمن و لم تات فی القرآن فی نصفه الاعلی بدان که کلا در آیات قرآن در یثرب نازل نشده و در نصف بزرگ قرآن نیز نیامده است.

علامه بدر الدین زرکشی در کتاب برهان گفته است:

«فلسفه آن این است که، اکثر سوره‌های نصف دوم قرآن، در مکه نازل شده، و بیشتر اهل آن را زور گویان تشکیل می‌دادند پس علت تکرار «کلا» در این سوره‌ها، تهدید و ارباب آنان و انکار نظراتشان می‌باشد بر خلاف نصف اول» و در آیاتی که درباره یهود، در نصف اول قرآن کریم آمده به دلیل خفت و ذلتی که آنان داشتند نیازی به کارگیری این کلمه نبوده است.

زرکشی آنگاه از امام مکی بن ابی طالب نقل کرده است که حکم «کلا» در قرآن کریم چهار گونه است.

*** گونه اول: آنچه وقف کردن در روی آن خوب است «کلا» برای رد سخن ماقبل یا انکار آن است، و به این معنی خواهد بود «که مسأله چنین نیست». وقف در این جاها بر روی کلمه «کلا» اختیار- ما- است.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۱

و جایز است شروع جمله از «کلا» به معنی «حقا» یا به معنی -الا- باشد و در ۱۱ مورد قرآن به همین نحو است.

اول: آیه ۷۸ و ۷۹ مریم/ ۱۹ (أَطَّلَعَ الْغَيْبِ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا كَلَّا ...)

دوم: آیه ۸۱ و ۸۲ همان سوره (وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا ...)

سوم: آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون/ ۲۳ (لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا ...)

چهارم: آیه ۲۷ سوره سبأ/ ۳۴ (قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا ...)

پنجم: آیه ۱۴ و ۱۵ سوره معارج/ ۷۰ (وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا نَمَّ يُنْجِيهِ، كَلَّا ...)

ششم: آیه ۳۸ و ۳۹ همان سوره (أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ، كَلَّا ...)

هفتم: آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مدثر/ ۷۴ (ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا ...)

هشتم: آیه ۵۲ و ۵۳ سوره مدثر/ ۷۴ (بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً كَلَّا ...)

نهم: إذا تثنى عليه آياتنا قال أساطير الأولين كَلَّا بَلْ / ۱۳ و ۱۴ / سوره مطفين / ۸۳ دهم: آیه ۱۶ و ۱۷ سوره فجر / ۸۹ (وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتِلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا ...)

یازدهم: آیه ۳ و ۴ سوره همزه / ۱۰۴ (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ كَلَّا ...)

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۲

امام مکی گفته است:

در این یازده مورد، مختار ما و مختار خیلی از اهل لغت، این است که وقف باید کرد، بر این مبنا که کلا برای معنی نفی و انکار جمله‌ای است، که قبل از آن گذشته است، و جایز است با حرف «کلا» شروع کنی، بر این مبنا که «کلا» به معنای حقا، و تاکید بر کلام ما بعد است یا اینکه حرف استفتاح است.

گونه دوم: آنچه وقف کردن در روی «کلا» خوب نیست، ولی با آن آغاز می‌شود و این نوع در ۱۸ جای قرآن وجود دارد:

۱- كَلَّا وَ الْقَمَرِ، در آیه ۳۲ سوره مدثر/ ۲۷۴- كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ، در آیه ۵۴ سوره مدثر/ ۳۷۴- كَلَّا لَا وَزَرَ، در آیه ۱۱ سوره قیامت/ ۷۵

۴- كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، در آیه ۲۰ سوره قیامت/ ۷۵- كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ، در آیه ۲۶ همان سوره ۶- كَلَّا سَيَعْلَمُونَ در آیه ۴

سوره نباء/ ۷۸- كَلَّا إِنَّهَا تَذَكِّرٌ، در آیه ۱۱ سوره عبس/ ۸۰- كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَةٌ، در آیه ۲۳ سوره عبس/ ۸۰- كَلَّا بَلْ

تَكْذِبُونَ بِاللَّيْنِ، در آیه ۹ سوره انفطار/ ۸۲- كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ، در آیه ۷ سوره مطفين/ ۸۳- كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ

لَمَحْجُوبُونَ، در آیه ۱۵ همان سوره ۱۲- كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ در آیه ۱۸ همان سوره

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۳

۱۳- كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ، در آیه ۲۱ سوره فجر/ ۸۹- كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَن لِيِّنٌ، در آیه ۶ سوره علق/ ۹۶- كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه، در

آیه ۱۵ همان سوره ۱۶- کَلَّا لَا تَطْعِمُهُ، در آیه ۱۹ سوره علق/ ۱۷ ۹۶- کَلَّا سَيُوفَ تَعْلَمُونَ، در آیه ۳ سوره تکاثر/ ۱۰۲ ۱۸- کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ، در آیه ۵ همان سوره در این ۱۸ مورد مختار ما و قاریان، و اهل لغت این است که: سخن با کلمه کلا آغاز شود بر این مبنا که «کلا» معنای «حقاً» بدهد، یا معنای الا، و نباید در این موارد در روی کلا وقف کرد.

*** گونه سوم: مواردی است که وقف کردن بر «کلا»، و ابتداء از آن، هر دو خوب نیست بلکه باید «کلا» به ما قبل و ما بعد خود وصل شود، و این گونه «کلا» در دو مورد قرآن وجود دارد:

۱- ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ، در آیه ۵ سوره نباء/ ۷۸ ۲- ثُمَّ كَلَّا سَيُوفَ تَعْلَمُونَ، در آیه ۴ سوره تکاثر/ ۱۰۲ در این دو مورد وقف بر کلا خوب نیست، و ابتدا از آن هم خوب نمی‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۴

گونه چهارم: مواردی است که وقف بر روی کلا خوب است اما ابتدا به آن (که در گونه اول جایز بود) جایز نیست بلکه به ما قبل خود متصل می‌شود و این گونه کلا در دو جا است.

۱- قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا يَا تِنَّا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ، در آیه ۱۵ سوره شعراء/ ۲۶.

۲- كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ در آیه ۶۲ همان سوره امام مکی گفته است:

احکام چهار گانه‌ای که گفتیم مختار ماست و در همه آنها جایز است کلا را به ما قبل و یا به ما بعد وصل کنی، نه در آنها وقف کنی و نه از آنها آغاز کنی، تمام شد آنچه از کتاب برهان رزکشی نقل کردیم «اینک برمی‌گردم، و کلمه «کلا» را به ترتیبی که در قرآن کریم در تمام مواردش آمده، یادآور می‌شوم، و معنای هر مورد و حکم وقف بر روی آن و ابتداء از آن را، و حکم وقف در ما قبل آن را، بیان می‌کنم.

مورد اول: أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا آیات ۷۸ و ۷۹ سوره مریم/ ۱۹.

از آنچه محققین مفسرین امثال ابوحنیان، قرطبی، آلوسی و سمین نوشته‌اند چنین برمی‌آید. که کلا در این آیه یکی از معانی زیر را می‌دهد:

۱- کلا به معنی ردع و زجر و هشدار بر اشتباه می‌باشد.

به این معنی که کلا ردع و زجر می‌کند، کافری را که چنین گفتار

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۵

نادرستی را بر زبان می‌آورد، و او را به چنین خطایی که از او سرزده است تنبیه می‌کند و گفتار کافر بر سبیل استهزاء و استخفاف در خصوص روز معاد این است:

«لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَ وُلْدًا» هر آینه فرزند و مال عطا خواهم شد مثل این است که، به او گفته شده این کافر از آنچه بر زبان آورده، دست بردارد، و از کبر و غرور و لافزنی و گزافه گوئی که دارد برگردد و بر این اساس جمله «سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ...» جمله مستانفه‌ای خواهد بود که مقصود از آن تهدید کافر، و بیم دادن اوست به اینکه هر چه از او سر می‌زند، ضبط می‌شود، و اساس مجازات همان اعمال و گفتار، خواهد شد در این صورت بین آن و بین قبل از آن تعلق معنوی وجود دارد نه تعلق لفظی، و بنابراین در کلا باید وقف شود و وقف نیز وقف کافی است.

۲- کلا به معنی لاء نفی نه است، و مضمون قول خدای تعالی، (أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا) را نفی می‌کند، مثل این است که گفته می‌شود:

هرگز چنین نیست، کافر خبر از غیب ندارد، از نزد خدای تعالی پیمانی نگرفته است، که خدای آرزوی او را به عهده گرفته باشد، و

او با توجه به این مساله، چنین سخنی را بر زبان آورده است، آنچه او می‌گوید از راه استهزاء و استخفاف است. و وقف نیز وقف کافی است به جهتی که در وجه اول یاد کردیم.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۶

و سزاوار است بدانی که کلا را بهریک از دو معنی که به کار بری، با جملات ما قبل خود، رابطه دارد، زیرا یا به معنی ردع و زجر است، و یا به معنی نفی.

۳- کلا به معنی «حقا» می‌باشد. در این صورت در «کلا» نباید ایستاد، چون با جمله ما بعد خود، ارتباط دارد، زیرا در صورتی که «کلا» به معنی حقا باشد صفت مصدر محذوف خواهد بود و تقدیر چنین است: (سنکتب ما یقول کتابا حقا) به زودی هر چیزی را که می‌گوید می‌نویسیم نوشتن بر حقی.

۴- کلا- به معنی حرف استفتاح و تنبیه، به معنی «الا» و مقصود از آن تنبیه به این مساله می‌باشد که، باید به مطلب بعدی اهمیت و ارزش قایل شد. و بر این وجه در «کلا» نیز نمی‌شود وقف کرد، زیرا با جملات بعد از خود ربط دارد و ضمنا ادوات تنبیه، در صدر جمله منبه علیها واقع می‌شود.

و بنابر همین وجوه چهارگانه، باید بر روی کلمه «عهدا» وقف کرد، چون بین او، و بین کلمه «کلا» ربط لفظی وجود ندارد در ضمن «کلا» در ابتدای آیه نیز قرار گرفته است. وقف در اینجا نیز وقف کافی است برای اینکه رابطه معنوی، و نه رابطه لفظی فیما بین آنها محقق است.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۷

مورد دوم: «وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِغَالًا» سوره مریم آیه ۸۱ و ۸۲ در این آیه نیز درباره کلا وجوهی است:

۱- به معنی ردع و زجر است، ردع و زجر کفار از عبادت کردن خدایان واهی، و ردع و زجر از اعتقاد به اینکه آنها قدرت دارند و می‌توانند یاری برسانند، پیروز شوند، و جلو دشمن را سد کنند و روز قیامت پیروان خود را شفاعت نمایند، و عذاب روز قیامت را از آنان برمی‌گردانند.

۲- به معنی لاء نافیة است نفع رساندن این خدایان و یاری کردن و شفاعت، و دفع عذاب نمودن آنها را نفی می‌کند. مثل این است که گفته شده: مساله چنین نیست که تصور و توهم می‌کنند.

این خدایان «ملائکه و جن که بت پرستان آنها را می‌پرستیدند» بندگی و عبادت پیرامون خود را منکر خواهند شد، و به سوی خدای تعالی، از آنها براءت و دوری خواهند کرد، و روز قیامت موجبات ذلت و خواری آنها را فراهم خواهند ساخت و هیچ موجب عزت و یاری نخواهند شد. بنابراین وجه، و وجه قبلی، در کلا- وقف می‌شود و وقف در آن وقف کافی است. زیرا جمله (سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ...) جمله جدیدی است و محلی از اعراب ندارد و تعلیلی است به آنچه قبل از او وجود دارد پس تنها رابطه همان رابطه معنوی است.

۳- کلا به معنی حقا است، و در این صورت صفتی برای مصدر

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۸

محذوف خواهد بود، و تقدیر آن می‌تواند چنین باشد: «سیکفرون بعبادتهم کفرا ثابتا لا بد من تحققه» بتها به زودی در برابر بندگی آنان کفری ثابت و محقق خواهند ورزید.

۴- کلا به معنی ادات استفتاح و تنبیه و مثل «الا» می‌باشد و بنابراین وجه و وجه قبل وقف کردن در «کلا» درست نخواهد بود برای

اینکه رابطه شدیدی با جمله پس از خود دارد به طوری که قبلا به این موضوع اشاره شد.

و بنابر همین چهار وجه، در کلمه «عزا» وقف می‌شود، چون به ما بعدش ارتباط لفظی ندارد، گرچه رابطه معنوی موجود است ضمن اینکه «کلا» در سر آیه هم قرار گرفته، و وقف در آن وقف کافی است.

*** مورد سوم: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» سوره مؤمنون آیه ۱۰۰، در این «کلا» سه وجه وجود دارد:

۱- به معنی ردع و زجر از برگشت مجدد به دنیا است (که کفار طالب آن می‌باشند).

۲- به معنی لاء نفی است یعنی هیچ باز گشتی به دنیا ندارد و مسأله چنین نیست که او گمان کرده که به خواسته‌اش می‌رسد، و به دنیا

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۲۹

بر می‌گردد، بلکه این سخن بر باد می‌رود. و بنابر دو وجه، وقف در کلا وقف کافی است. زیرا جمله (إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا...) جمله جدیدی است و محلی از اعراب ندارد و با این جمله بیان معنی «کلا» و عدم پذیرش تقاضای کفار اراده شده است. یعنی که این تقاضا ثمره‌ای ندارد و فائده‌ای نمی‌بخشد و به سؤال سائل جواب داده نشده، و به او یاری نمی‌شود.

۳- به معنی «الا» حرف استفتاح و تنبیه است. و بنابر این وجه- در روی کلا- با توجه به ارتباط محکمی که با جمله بعد از خود دارد چنان که مخفی و مستور نیست نمی‌شود وقف کرد.

و درست نیست به معنی حقا باشد زیرا همزه «انها» مکسور است نه مفتوح، در صورتی که بعد از «حقا» و کلماتی که به معنای آن باشند به طوری که گذشت واجب است همزه (ان) مفتوح باشد.

و وقف بر «ترکت» به هر یک از وجوه بیان شده وقف کافی است زیرا پایان کلام کافر کلمه ترکت می‌باشد. ولی کلا... قول خدای تعالی است در جواب کافر، پس ربط بین «ترکت» و بین جمله بعدی ربط معنوی است نه لفظی، و به این جهت وقف بر روی ترکت وقف کافی است.

*** مورد چهارم: (قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ) سوره

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۰

شعراء آیه ۱۵ در این آیه نیز «کلا» دارای سه وجه است:

۱- با توجه به آیات قبل، از زبان حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام که عرض می‌کند (قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ وَ يَضْرِبُوا صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ قَالَ كَلَّا)، خدایا می‌ترسم مرا تکذیب کنند سینه‌ام تنگی می‌کند و زبانم باز نمی‌شود پس به هرون رسالت بده و آنان به گردن من گناهی دارند می‌ترسم مرا بکشند- و خدا در جوابش فرمود: کلا به معنی ردع و زجر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از ترس تکذیب و قتل است قرطبی گفته است: (قَالَ كَلَّا) یعنی ابدًا چنین نیست تو را نخواهند کشت، پس «کلا» به معنی ردع و زجر از این گمان و امر به اعتماد به خدای تعالی است، یعنی به خدای تعالی اعتماد کن و دست از ترس از آنان بردار زیرا آنان نمی‌توانند تو را به قتل برسانند و به این امر نایل آیند ...

۲- به معنی لاء نفی و پاسخی در برابر (إِنِّي أَخَافُ) می‌باشد یعنی که نه، ترس، سزاوار نیست از آنان بترسی، من آنها را باز نمی‌دارم که به تو اذیت برسانند، و تو را یاری می‌کنم که بر آنان غالب و پیروز شوی.

۳- به معنی «الا» و جهت تنبیه می‌باشد.

و دو وجه اول از وجه سوم ارجح و اولی هستند زیرا مقام، مقام

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۱

آرامش خاطر دادن به حضرت موسی و از بین بردن ترس و اضطراب و دلهره آن بزرگوار است.

می‌گویم: در این مقام غیر از معنای ردع و زجر و یا نفی مناسب نیست، و امکان ندارد «کلا» در اینجا به معنای «حقا» باشد زیرا در این صورت (علاوه بر اینکه) آرامش نخواهد بود باعث قلق و اضطراب بیشتر نیز خواهد شد. چون ترس، حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام را احاطه کرده و اضطراب و دلهره به وی چیره شده و شش‌دانگ حواسش را به خود مشغول نموده است به خدایش پناه می‌برد که خاطر او را آرامش بخشد و ترس و لرز را از بین ببرد و لذا عرض می‌کند (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ) من پیش آنها گناهی دارم و می‌ترسم که مرا به قتل برسانند) و لذا اولین کلمه‌ای که گوش آن بزرگوار را می‌نوازد کلمه «کلا» به معنای ردع و نفی است و به معنای حقا نیست زیرا کلا- با این معنی شک نیست که باعث ازدیاد ترس و افزایش دلهره او می‌شود و وجود او را از رعب و هراس پر می‌کند.

و وقف بر «کلا» صحیح نیست زیرا جملات بعد از آن، متمم کلام هستند. همچنین وقف در «قال» و ابتداء به کلمه «کلا» نیز صحیح نیست زیرا «کلا» و ما بعدش متمم سخن‌اند و جایز نیست بین اجزای سخن فاصله ایجاد شود.

مورد پنجم: (قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) سوره شعراء آیه ۶۲

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۲

کلا در این آیه سه وجه دارد:

۱- به معنای زجر و ردع می‌باشد. امام قرطبی در کتاب «احکام القرآن» می‌گوید: وقتی فرعون با لشکریانش در پشت سر موسی علی نبینا و آله و علیه السلام و طائفه بنی اسرائیل قرار گرفتند و به آنها نزدیک شدند بنی اسرائیل با دیدن دشمن نیرومند در پشت سر و دریای متلاطم و موج در پیش رو، دچار بدگمانی شدند و به حضرت موسی به صورت سرزنش و اذیت گفتند: -إِنَّا لَمُدْرِكُونَ- «ما گرفتار شده‌ایم» حضرت موسی گفته آنان را رد کرد و نهی فرمود که چنین گمانی را نکنند و برایشان وعده خدا را که خواسته است آنها را هدایت کند و پیروز گرداند یادآور شد و فرمود: «کلا» چنین نیست آنان نمی‌توانند به شما برسند خدا با من است در برابر دشمن مرا یاری خواهد فرمود به این زودی راه نجات را برایم نشان خواهد داد (...).

۲- به معنای نفی است یعنی هرگز به شما نمی‌رسند و این دو معنا با تفسیر آیه و سیاق کلام مناسب دارند.

۳- کلا به معنی -الا و جهت تنبیه است و این وجه بعید است.

و ممکن نیست به معنای «حقا» باشد زیرا در این صورت همزه «ان» به طوری که قبلا نیز اشاره شد باید مفتوح باشد. نه مکسور، و اگر به آن معنا باشد سخن بنی اسرائیل را اثبات خواهد کرد یعنی که در حال گرفتاری هستند و شکی در این نیست که موسی در صدد نفی قول آنها

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۳

است و می‌فرماید شما گرفتار نخواهید شد.

وقف در کلا و ابتداء به (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ) صحیح نیست زیرا جمله یاد شده جزئی از کلام است. وقف در «قال» و ابتداء به «کلا» نیز صحیح نیست زیرا «کلا» جزئی از سخن است و فصل بین اجزاء آن جایز نیست.

*** مورد ششم: (قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) سوره / ۳۴ سباء آیه ۲۷ در «کلا» ی این آیه کریمه دو وجه است:

۱- کلا- به معنی ردع و زجر است مثل اینکه به آنها گفته شود از این گفته دست بردارید و از این گمان که ادعا می‌کنید بتها شرکای خدای متعال هستند برگردید این بتها چیزی را نمی‌آفرینند به کسی روزی نمی‌دهند. علامه آلوسی گفته است: این سخن

برای ترساندن آنها از شرک است پس از اینکه بطلان آن را ثابت کرده است چنان که ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام بعد از احتجاج با قومش فرمود:

(أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) سوره / ۲۱ انبیاء آیه ۶۷.

۲- به معنی لاء نفی است قرطبی گفته است: یعنی چنین نیست که گمان کرده‌اید و گفته شده که «کلا» پاسخ جواب حذف شده است مثل اینکه وقتی گفته است: به من نشان بدهید آنهایی را که به عنوان

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۴

شرکای خدا ساخته‌اید» گفته‌اند، این بتها هستند. «در پاسخ» فرموده است کلا یعنی نه، برای خدا شریک یا شرکایی نیست بلکه او خدای مقتدر و حکیم است.

و صحیح نیست که کلا- در آیه فوق، به معنای -الا- حرف تنبیه باشد. زیرا در گفتار فصیح و بلیغ عربی به کارگیری «الا» با «بل» متداول و معهود نیست، همان طوری که صحیح نیست به معنای حقا باشد، به این دلیل که در آن صورت، عبارت ناجور و اسلوب ناخوشایند خواهد شد، بخصوص که در «شرکاء» وقف و از کلا ابتداء، و به ما بعد آن وصل کنی، و معنای فاسدی خواهد داد اگر شرکاء را به کلا وصل کنی، زیرا در آن صورت معنای آیه این خواهد بود که:

الحاق شرکاء به خدای تعالی حق لازم و ثابتی است. و این معنایی است که فساد آن آشکار، و بطلان آن واضح و روشن است وقف در شرکاء جایز است چون پایان سخن است، و وقف در آن وقف کافی است چون رابطه لفظی با ما بعد خود ندارد گرچه رابطه معنوی فیما بین آنها موجود است.

وقف در کلا- نیز جایز است، و به جهتی که گفته شد وقف در آن نیز وقف کافی خواهد بود، پس در این آیه دو وقف هم جوار وجود دارد.

*** مورد هفتم: (كَلَّا إِنَّهَا لَلْظَى) سوره معارج / ۷۰ آیه ۱۵، کلا در این

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۵

آیه به سه معنی است:

۱- برای ردع و زجر جنایتکار است از تمنای فدا دادن، و تنبیه این معنا که نجات یافتن امکان پذیر نیست.

از آیات «يَوْمَذُ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَرِدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيحَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ» کاملاً روشن می‌شود که مجرم دوست دارد فرزندان، همسران، برادران و خویشاوندان و دیگران را که در روی زمین هستند، در روز قیامت فدای نجات خود کند و این تمنا با شنیدن «كَلَّا إِنَّهَا لَلْظَى» نقش بر آب می‌شود.

۲- برای نفی است یعنی که تمنای این مجرم و امید او به جایی نمی‌رسد.

قرطبی گفته است: احتمال دارد «کلا» در اینجا به معنای حقا و به معنای «لا» باشد.

اگر به معنای «حقا» باشد پایان کلام (و محل وقف) «ینجیه» خواهد بود. و اگر به معنای «لا» باشد پایان سخن و محل وقف «کلا» خواهد بود.

یعنی که- اگر به فرض محال، مجرم بتواند این همه را که امیدوار است- فدای خود کند، باز هم از عذاب خدای تعالی نجات نخواهد یافت (...)

و من می‌گویم:

صحیح نیست که «کلا» به معنای «حقا» باشد، زیرا کسر «ان»

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۶

به طوری که کرارا یاد کردیم، مانع از آن است که «کلا» به معنای «حقاً» باشد، و در آن صورت باید «أَنَّ» مفتوح باشد.

۳- «کلا» به معنای «الا» است و دو وجه سابق ارجح از این وجه می‌باشد.

و وقف بر «کلا» وقف کافی است، برای اینکه جمله بعدی جمله مستانفه، و جمله جدید است، و وقف در «ینجیه» نیز وقف کافی است، زیرا پایان تمنای مجرم همان کلمه است ضمن اینکه تعلق لفظی نیز موجود نمی‌باشد.

*** مورد هشتم: «كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ» سوره / ۷۰ معارج آیه ۳۹ «بهتر است آیات قبل از این آیه را ملاحظه، و سپس به آنچه مؤلف کتاب آورده توجه کنیم:

«فَمَا لِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَك مُهْطِعِينَ» ۳۶ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ عِزِينَ ۳۷، أَيْطَمَعُ كُلُّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ۳۸ كَلَّا إِنَّا ... چه شده که کافران از راست و از چپ گروه گروه شتابان نزد تو می‌آیند آیا هر یک از آنها طمع دارد که به بهشت پر از نعمت در آید نه چنین است ...»

در آیه فوق کلا به دو معنی می‌تواند باشد:

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۷

۱- برای ردع و زجر بکار رفته است، زجر کسانی که کافرند، و طمع رفتن به بهشت دارند اگر در کفر باقی بمانند، و با آن از دنیا بروند.

۲- برای نفی به کار رفته است، و مراد نفی به جا نبودن است. یعنی سزاوار نیست این گونه افراد به داخل شدن به بهشت طمع کنند، مادام که ایمان نیاورده‌اند، و انجام کارهای خیر را به عهده نکشیده‌اند، ایمان و عملی که به آنها اهلیت ورود به بهشت می‌بخشد. و بعید است که به معنی «الا» باشد زیرا مقام مناسب نیست مگر با دو معنای اول. و به معنی «حقاً» نیز نمی‌تواند باشد با توجه به کسره، «انا» چنان که قبلاً یادآوری شد. و وقف در «کلا» وقف کافی است زیرا جمله: انا خلقنا هم مما يعلمون (جمله مستانفه و جدید است و تعلیل زجر آنها از طمع به دخول بهشت بر اساس وجه اول است و تعلیل نفی طمع آنها از وارد شدن به بهشت بر اساس وجه دوم است.

و وقف بر نعیم نیز وقف کافی است برای اینکه رابطه معنوی محقق است و رابطه لفظی نیز وجود ندارد.

*** مورد نهم: آیه ۱۶ سوره مدثر / ۷۴ (كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً) و پیش از آن آیات زیر واقع شده است:

ذُرِّي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً وَبَيْنَ شُهُوداً وَمَهْدُتٌ لَهُ

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۸

تَمْهِيداً ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً ...

در اینجا نیز دو وجه وجود دارد:

۱- «کلا» برای ردع کافر به کار رفته است، کافری که قرآن کریم، درباره او می‌فرماید: «مرا رها کن با کسی که او را تنها آفریدم و برایش مال و ثروت زیاد و فرزندان قرار دادم که به دلیل بی‌نیازی همیشه در حضور او هستند، و هر آنچه لازمه زندگی متناسب و خوب بود برایش مهیا و آماده ساخته‌ام و در برابر این همه نعمت، سپاسگزاری نکرد بلکه کفران نعمت ما را کرد، و با این حال، طمع دارد نعمتهای او را افزون کنیم» آنگاه به طریق ردع و زجر می‌فرماید:

چنین نخواهد شد که او طمع دارد، و با کفری که می‌ورزد هرگز مال و نعمت او را افزون نخواهیم ساخت، و پس از آن می‌فرماید: إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً ...

پس «کلا» در اینجا برای زجر کافر، از طمعی که از ایمان و سپاسگزاری نشاء نگرفته، آمده است، و اشاره شده که او مستحق مزید احسان و افزونی نعمت خدای منان نمی‌باشد.

۲- «کلا» به جهت نفی به کار رفته است، نفی تحقق مورد طمع کافر که همان افزون شدن نعمتهای خدا نسبت به اوست. مثل این است که گفته می‌شود:

آنچه را او طمع دارد به او نمی‌دهیم.

و بعید به نظر می‌آید که «کلا» به معنی «الا» باشد، زیرا این معنا

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۳۹

با فحوای کلام و سیاق آیات مناسبت ندارد و ممکن نیست به معنای «حقا» باشد، زیرا باید همزه «ان» مفتوح می‌شد در صورتی که مکسور است.

وقف بر «کلا»، کافی است زیرا جمله (إِنَّهُ كَانَ لَآيَاتِنَا عَنِيدًا) محلی از اعراب ندارد، بلکه جمله مستانفهی است که به جهت تعلیل ردع یا تعلیل نفی با توجه به وجه اول و وجه دوم ذکر شده است.

وقف در آن ازید نیز کافی است زیرا رابطه معنوی محقق و رابطه لفظی منتفی است.

*** مورد دهم: آیه ۳۳ سوره مدثر/ ۷۴ (كَلَّا وَالْقَمَرَ) علامه قرطبی در تفسیرش گفته که: به نظر فراء «کلا» صله قسم است و تقدیر چنین است: ای و القمر، و گفته شده معنای آن «حقا و القمر» می‌باشد.

به هر دو تقدیر نباید در «کلا» وقف کرد، و امام طبری وقف در «کلا» را جایز دانسته، و آن را ردع و رد «گفته» کسانی دانسته که گمان برده‌اند می‌توانند با خزنه جهنم مقابله کنند.

یعنی گمان می‌برد می‌تواند در برابر خزنه جهنم مقاومت کند ولی چنان نیست.

ابن هشام به معنای اخیر که از طبری نقل شده قانع نشده و

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۰

در «معنی اللیب» گفته است:

گفته طبری و جمعی که گفته‌اند: («کلا» برای ردع و زجر کسی است که در حین نزول آیه ۳۰ سوره/ ۷۴ «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» گفته بود:

من برابر هفده نفر مقاومت، و شر آنها را از شما باز می‌دارم، شما هم دو نفر را کفایت کنید.)، مقبول نیست، زیرا آیه به چنین معنایی دلالت ندارد.

یعنی در آیه به حادثه‌ای که سبب نزول بوده، اشاره‌ای وجود ندارد، و در کلائی که برای ردع و زجر بکار می‌رود لازم است مورد ردع به صراحت بیشتر از آن ذکر شود مگر اینکه گفته شود:

اسباب نزول معتبر است، گرچه کلام صراحتی را دارا نباشد و از همه آنچه ذکر شد چنین نتیجه می‌گیریم که:

«کلا» در این آیه احتمال دارد ۱- به معنی ای و نعم باشد. ۲- به معنی حقا باشد ۳- به معنی زجر و ردع باشد گرچه مورد ردع و زجر در کلام نیامده است ۴- و بعضی جایز دانسته‌اند، به معنی «الا» ئی باشد که افاده تنبیه می‌کند نسبت به موردی که بعد از کلام می‌آید و توجه را به آن معطوف می‌کند.

اما به لحاظ وقف در «کلا»، علامه آلوسی در «روح المعانی» گفته است:

«در این آیه حسن وقف، یا عدم حسن آن، از آنجا معلوم می‌شود که مقصود از کلا چیست؟ اگر «کلا» متعلق به کلام سابق

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۱

باشد وقف کردن بهتر خواهد بود و اگر متعلق به ما بعد باشد وقف در آن خوب نخواهد بود.

مثل اینکه به معنای الای استفتاحیه باشد. در این صورت باید در «للبشر» وقف تام و از «کلا» ابتداء نمود ...»

و من می گویم:

بنابراین که «کلا» در آیه فوق به معنی نعم یا حقا یا الا باشد با کلام بعدی مربوط شده و وقف کردن بر آن جایز نخواهد بود. و بنابراین که به معنی ردع و زجر باشد باید در آن وقف کرد و وقف در آن، وقف کافی است زیرا رابطه لفظی نیست و رابطه معنوی محقق است، و بنابر همه وجوه احتمالی «کلا»، در «اللبشر» می توان وقف کرد، و وقف در همان کلمه کافی است به همان جهتی که قبلا ذکر شد.

*** مورد یازدهم: کلا در آیه ۵۳ سوره مدثر / ۷۴ «كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ» دو وجه دارد:

۱- برای ردع و زجر است، ردع کافران و نهی شان از خواسته‌ای که دارند، می گویند برایشان کتابی منشور فرود آید «بجای اینکه به پیامبر تابع شوند خود متبوع باشند».

آلوسی گفته است:

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۲

«کلا» جهت ردع و زجر آنها در برابر آن خواسته است، و بازداشتن آنها از اینکه معجزاتی را می طلبند...».

۲- «کلا» برای نفی است، نفی چیزی که با خواسته آنان، در ارتباط است به این معنی که: آنان، به منظور و مرادشان نخواهند رسید. و بنابر هر دو وجه، در «کلا» وقف می شود، و وقف در آن، وقف کافی است به همان علتی که چندین بار یادآور شدیم. وقف بر «منشور» نیز به جهتی که یاد شد کافی است.

و صحیح نیست وقف در «کلا» به معنی «حقا» یا «الا» باشد؛ به «آیه سباء» (مورد ششم) مراجعه کن.

*** مورد دوازدهم: کَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ در آیه ۵۴ سوره مدثر / ۷۴ در این آیه سه وجه احتمال دارد:

۱- کلا برای ردع و زجر است، ردع و زجر کفار از اینکه از سرای دیگر نمی ترسند.

۲- کلا برای نفی و انکار است، انکار اینکه از آخرت نمی ترسند مثل این که گفته شده است:

منکر سرای آخرت نشوید زیرا انکار آخرت موجب می شود از آن سرای نترسید «و به فکرش هم نباشید».

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۳

۳- «کلا» برای تنبیه و به معنی «الا» آمده است.

ولی صحیح نیست به معنی «حقا» باشد زیرا همزه ان کسره دارد «در صورتی که در آن صورت باید همزه مفتوح باشد».

و بنابر دو وجه اول، وقف در «کلا» جایز و کافی است اما وقف بر اساس وجه سوم جایز نیست و چنین است وقف در «الآخرة»، به دلیلی که بارها یادآوری شده و وقف در آن نیز کافی است.

*** مورد سیزدهم: کلا در آیه- «كَلَّا لَا وَزَرَ» آیه ۱۱ سوره قیامت / ۷۵ دو وجه دارد:

۱- کلا به معنی ردع و زجر آمده، زجر از فکر فرار کردن و آرزوی فرار را به دل راه دادن.

۲- به معنی نفی است، قرطبی گفته است:

«کلا» برای رد است، و رد را با توجه به قول خدای تعالی تفسیر کرده و گفته است: لا وزر و لا ملجأ من النار ... یعنی گریز گاهی و پناهگاهی از آتش دوزخ وجود ندارد» و بعید است که با توجه به سیاق آیات و معانی آنها «کلا» به معنی «الا»، یا به معنی «حقا» باشد و حکم وقف در «کلا» و یا در ما قبل آن مخفی نمی باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۴

مورد چهاردهم: کلا در آیه کریمه ۲۰ سوره قیامت ۷۵ «كَلَّا بَلْ تُجِبُّونَ الْعَاجِلَةَ» دارای سه وجه است:

۱- برای ردع و زجر آمده است.

در تفسیر کشاف گفته است: «کلا برای ردع کفار است از انکار کردن روز قیامت» و در تفسیر نسفی آمده که: کلا برای ردع رسول خدا از عجله کردن است. آلوسی نیز گفته است:

و کلا برای ارشاد رسول خدا صلی الله علیه و آله، به عجله نکردن است و ترغیب آن بزرگوار به مهلت و تاخیر انداختن است ... ۲- به معنی نفی است.

ابو حیان در تفسیر «البحر المحيط» آورده است که:

«کلا برای رد آنها و رد اقوال آنها است یعنی چنین نیست که فکر کرده‌اید بلکه شما مردمی هستید که محبت شهوات دنیا به درون دلهایتان راه یافته و از سرای آخرت سر تاخته‌اید و توجهی به امور آنجا ندارید ...» ۳- «کلا» ممکن است حرف تنبیه و استفتاح باشد.

و وقف بر «کلا» با توجه به دو وجه اول جائز و با توجه به وجه سوم غیر جائز است.

و اگر در «بیانه» وقف کنیم وقف کافی است به دلیلی که بارها

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۵

ذکر کردیم.

*** مورد پانزدهم: کلا در آیه ۲۷ سوره قیامت ۷۵ «كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ» بر دو وجه است.

۱- برای ردع و زجر است ردع کسانی که به قیامت و حساب و جزاء ایمان نیاورده‌اند، زجر کسانی که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند مثل این است که به آنها گفته شود:

دست از این حال بردارید و توجه کنید به آنچه در پیش رو دارید مرگی که با آمدن آن دست شما از این دنیا قطع می‌شود و به سرایی منتقل می‌شوید که همیشه در آن خواهید بود.

بنابر این وجه در «کلا» وقف می‌شود و وقف در آن کافی می‌باشد.

۲- ممکن است «کلا» برای استفتاح و تنبیه باشد و بر این اساس باید در «کلا» وقف نکرد بلکه لازم است به ما بعدش وصل شود. و وقف بر «فاقره» به دلیلی که گفتیم کافی است.

*** مورد شانزدهم و هفدهم: کلا در آیه ۴ و ۵ (كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ) سوره نبا ۷۸ و جوهی دارد.

- آشکارترین وجه این است که کلا برای ردع و زجر است ردع و

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۶

زجر کفار از اختلافی که در مسأله قیامت از آنها ظاهر می‌شود یا زجر و نهی آنها از سؤالاتی که درباره قیامت جهت استخفاف و پرده‌داری تهکم می‌کنند. و بر این وجه در «کلا» وقف می‌شود و وقف بر آن وقف کافی است زیرا جمله «سيعلمون» جمله‌ای جدید است و به خاطر تهدید و تطمیع کفار در جهت ردع و زجرشان از تکذیب قرآن و انکار روز جزا می‌باشد.

و آیه «ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» تکرار ردع و زجر جهت مبالغه در تهدید و تطمیع است.

و بنابر این می‌شود در کلا به علتی که قبلا گفته شد وقف کرد و وقف کافی است.

- و جایز است «کلا» در هر دو مورد به معنی «حقا» یا «الا» باشد و در این صورت در «کلا» نباید وقف کرد بلکه از آن ابتدا، و به جملات بعدی وصل می‌شود.

قرطبی گفته است:

«کلا- رد کفار در رابطه با انکار روز قیامت، یا تکذیب قرآن کریم است، پس در آنها وقف می‌شود. و جایز است به معنی «حقا» یا

«الا» باشد و در آن صورت از کلامی توان ابتدا نمود، «ثُمَّ كَلَّمَا سَيَعْلَمُونَ» یعنی به حق، به زودی خواهید دانست که آنچه را محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده بود صحیح بود و هر چه در رابطه با قیامت فرموده بود حق مطلق بود، حسن بصری درباره «کلام» ی دوم -

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۷

گفته که: آن تهدید بعد از تهدید است...» پایان گفته قرطبی.

مورد هیجدهم: کلام در آیه کریمه «كَلَّمَا إِنَّهَا تَذَكِّرَةٌ» آیه ۱۱ سوره عبس / ۸۰ قرطبی گفته است:

۱- کلام کلمه ردع و زجر است یعنی روش صحیح چنین نیست که با دو گروه برخورد می‌کنی، و از این پس نباید چنین کنی.

به غنی توجه کنی و از مؤمن فقیر روگردانی.

بنابر این وجه، وقف در «کلام» جایز خواهد بود.

۲- و جایز خواهد بود در «تلهی» وقف کنیم سپس از «کلام» به معنی حقا شروع کنیم.

و آلوسی گفته است:

این آیه مبالغه‌ای در ارشاد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است به اینکه این رفتاری که به خاطر آن سرزنش شد نباید مجدداً

از وی سرزند ... «۳۰»

(۳۰) - با اینکه خدای تعالی در قرآن مجید با آیاتی نظیر «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ، فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» از خلق و خوی پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله و سلم» تمجید و به الگو بودن رفتار و گفتار حضرتش با «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ»

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۸

و این همان معنی اولی است که قرطبی به آن اشاره کرده است با این تفاوت که عبارت آلوسی با توجه به مقام والای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ملایم‌تر می‌باشد.

و بنابر این وجه وقف در کلام به طوری که گذشت کافی خواهد بود.

اما گفته قرطبی که جایز دانسته کلام، به معنی (حقا باشد)، دور از صواب است زیرا به طوری که کرارا گفته شد کلمه کلام به معنی حقا همزه «ان» را مفتوح می‌کند و به ملاحظه اینکه «ان» مکسور است به معنی حقا نمی‌تواند باشد.

- ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» و به شدت نورانیت و کمال آن بزرگوار با آیه «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» اشارت کرده مع - الاسف معلوم نیست مفسرین و نویسندگان عالیقدر که باید تتبع و تحقیق کافی در ارائه آثار صحیحی داشته باشند چگونه ضمائر آیات «عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر گردانده‌اند و چنانکه در بعضی موارد رسم ایشان بوده به مضمون مثل سائر «إِيَّاكَ اعْنِي وَ اسْمَعِي يَا جَارَهُ» متوسل نشده‌اند؟ بخصوص که روایات دیگری در این زمینه وجود دارد.

آیا ممکن است معلم بشریت، حضرت ختمی مرتبت، آنکه فلسفه رسالت خود را با جمله «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» خلاصه فرموده است با آمدن کوری که دلی پر از ایمان و قلبی سرشار از محبت آن رسول گرامی دارد چهره درهم کشد و روی از وی برگرداند در صورتی که هر کس کوچکترین بهره‌ای از انسانیت داشته باشد چنین رفتاری را از خود نشان نمی‌دهد چه برسد به آموزگار بشریت.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۴۹

- بلی «کلا» جایز است کلا در همین آیه به معنی الا-ی استفتاحیه جهت تنبیه باشد.

*** مورد نوزدهم: کلا در آیه «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ» آیه ۲۳ سوره عبس / ۸۰ دارای سه وجه است.

۱- برای ردع و زجر است، ردع و زجر انسان از تکبر و ترفع و پافشاری بر انکار جهان بینی توحیدی، و باور نداشتن روز حشر حساب، و نهایت ناسپاسی در برابر نعمتهای خدای مهربان می‌باشد و جمله «لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ»، جمله جدیدی است و محلی از اعراب ندارد و برای روشن کردن جهت ردع و زجر آمده یعنی که او تکالیف شرعیه‌ای را که برایش واجب شده بجا نیاورده است. و بنابراین وقف بر «کلا»، کافی است.

۲- به معنای «حقا» می‌باشد. و این رای از حسن بصری نقل شده آنجا که گفته است: «ای حقا لم یقض، لم یعمل بما امر به» به حق که ادا نکرده، بجا نیاورده آنچه را که به آن امر شده است».

۳- ممکن است به معنی «الا» باشد.

و بنابر دو وجه اخیر، «کلا» با جمله ما بعد خود مربوط می‌شود و در آن می‌شود وقف کرد.

و وجه اول، با توجه به سیاق آیات، از دو وجه اخیر، مناسب تر به

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۰

نظر می‌رسد.

*** مورد بیستم: کلا در آیه کریمه «كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ» آیه ۹ سوره انفطار / ۸۲ چهار وجه دارد:

۱- برای ردع و زجر است. زجر و ردع غروری که انسان در برابر خدای کریم خود دارد و در آیه «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» به همان غرور اشاره شده است غروری که وسیله‌ای به کفر و عصیان شده، در حالیکه کرم خدای تعالی باید موجب شکر و طاعت می‌شد.

۲- به معنی لا-ی- نفی است.

۳- به معنی «حقا» است.

۴- به معنی الا-ی- تنبیه است.

علامه قرطبی گفته است.

«جایز است» «کلا» به معنی «حقا» و به معنی «الا» و محل ابتداء باشد. و جایز است به معنی لا و به این معنی باشد که: نه چنان نیست که می‌گوئید: در عبادت و بندگی غیر خدا محق هستید و قول خدای تعالی «ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» به آن دلالت می‌کند و گفته شده است که «کلا» به معنی ردع و زجر است یعنی با مغرور شدن به حلم و کرم خدا تفکر در آیات الهی را ترک نکنید...» و بنابر دو وجه اول وقف در «کلا» وقف کافی است و بنابر دو وجه اخیر وقف کردن

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۱

صحیح نمی‌باشد.

*** مورد بیست و یکم: کلا در آیه «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ» آیه هفتم سوره مبارکه مطففین / ۸۳-۱ بهترین وجهی که در این آیه در خصوص «کلا» می‌شود در نظر گرفت این است که به معنی ردع و زجر باشد، ردع و زجر کسانی که کم فروشی می‌کنند و در پیمان‌ها کردن و وزن نمودن اجناس ضرر می‌زنند و از حساب روز جزا غفلت می‌ورزند و روز قیامت، و نعیم بهشت و عذاب دوزخ را باور ندارند. علاوه بر ردع و زجر، تنبیه است به آنچه باید از آن توبه کنند و نادم شوند.

بنابر این وجه، وقف در «کلا» کافی است زیرا جمله «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ»، جمله مستانفه است و به جهت تعلیل ردع و

و جوب دست کشیدن از خلاف مورد بحث آمده است.

۲- بعضی جایز شمرده‌اند که به معنی «حقا» باشد ولی کسر همزه «ان» مانع این رای است چنان که بارها به آن اشاره کردیم.

۳- و جایز است به معنی الا-ی تنبیهی باشد. و در این صورت در «کلا» نباید وقف شود.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۲

مورد بیست و دوم: کلا در آیه ۸۴ سوره مطفین / ۸۳ «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

بر سه وجه است:

۱- برای ردع و زجر است یعنی، ردع و زجر متجاوز گناهکار از این گفته پوچ و تکذیب گفته او که این همه آیات روشن گر را اسطوره گذشتگان می‌داند.

۲- به معنی لا-ی نافی است یعنی آیات ما، اسطوره پیشینیان نیست، بلکه همه آنها حق و صدق‌اند و راهی برای شک و تکذیب به ساحت قدس آنها نیست.

بنابر دو وجه فوق، وقف در «کلا» وقف کافی است، زیرا قول حضرت باری تعالی، «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»، در بیان علت چیزی است که، سبب شده آنها این گناه ناپسند را بر زبان آورند، گناهی که انجام آن با هیچ شبهه‌ای تطابق نمی‌کند، چه برسد به برهان و دلیل. یعنی در آیات ما چیزی وجود ندارد که گفتن این افترا صحیح باشد، بلکه بر دل آنها کفر و طغیانی چیره شده که از اثر انجام پی در پی «گناه» پدید آمده است و نظیر زنگاری در آئینه دل آنان نشسته، و بین آنها، و بین شناخت حق، حجاب و مانع شده است و به این جهت آنچه را که بیان شد به زبان آورده‌اند.

۳- ممکن است برای تنبیه و به معنی «الا» باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۳

و دو وجه اول با معانی آیات و سیاق آنها مناسبت می‌باشد.

و صحیح نیست به معنی «حقا» باشد، زیرا در این صورت، معنای ناهنجاری، از ضعف اسلوب ادبی و ترکیب جملات عربی به دست خواهد آمد.

*** مورد بیست و سوم: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» در آیه ۸۵ سوره مطفین / ۸۳، در خصوص کلا، دو وجه است:

۱- برای ردع و زجر کفار است یعنی ردع و زجر از انجام کاری که در دل‌های آنان زنگار زده، و مانع از معرفت حق و ایمان آوردن آنان شده است.

بنابراین وجه وقف در «کلا»، وقف کافی است، به این جهت که جمله بعد از آن جدید است، و محلی از اعراب ندارد.

۲- به معنی «الا» به کار رفته است.

وجه اول ارجح و اقوی از این وجه است و بنابراین نمی‌توان در «کلا» وقف کرد.

و جایز نیست به معنی «حقا» باشد زیرا کسر همزه «انهم» مانع از درستی این معنی است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۴

مورد بیست و چهارم: كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ، در آیه ۱۸ سوره مطفین / ۸۳، در خصوص «کلا» سه وجه وجود دارد:

۱- برای ردع و زجر است یعنی ردع و زجر تکذیب کنندگان، از تکذیب کردن، و آنانکه به آیات خدای بزرگ افترا بسته‌اند.

۲- به معنی لاء نافی است، یعنی چنان نیست که می‌گویند، و نه چنان است که گمان کرده‌اند، بلکه کتاب آنان در سجین است، و

کتاب ابرار در علیین، بنابر هر دو وجه، در کلا وقف می شود به دلیلی که بارها گفته شد.

در تفسیر آلوسی آمده است که:

کلا برای تکرار ردع سابق، در آیه «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينٍ» است، تا در تعاقب آن، وعده خوبان را بیاورد و در تعقیب آن نیز، بدکاران را بترساند، تا نشانه‌ای باشد به اینکه کم فروشی فجور است، و ایفای حق دیگران بڑ است «و گفته شده است که: ردع تکذیب است، و تکراری نیست...»

و بنابراین دو وجه به دلیلی که گذشت در «کلا» وقف می شود.

۳- «کلا» به معنی «الا» است و نمی شود در آن وقف کرد. و دو وجه اول قوی تر و ارجح است.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۵

مورد بیست و پنجم: كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ در آیه ۱۷ سوره فجر / ۹۸، «کلا» در این آیه دو وجه دارد.

۱- برای ردع و زجر است آلوسی گفته است: «کلا برای ردع و زجر انسان است از دو حرفی که از او حکایت شده است» و تکذیب او در این باره است «۳۱».

۲- برای نفی است، یعنی گرامی داشتن انسان، به این نیست که، مال زیادی در اختیار داشته باشد، و نه اهانت او به این است که، مال

(۳۱)- و برای اینکه دو گفته انسان را ملاحظه کنیم آیات قبل را از نظر می گذرانیم.

خدا در آیات ۱۵ و ۱۶ همان سوره می فرماید «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ» یعنی اگر انسان را خدا با بی نیازی بیازماید، و به او، انواع مال و منال را عطا فرماید، می گوید: خدا گرامیم داشته است، و اما اگر او را با فقر و نداری به بوته آزمایش بگذارد، و رزق و روزی او را کمتر و به سختی برساند، می گوید: خدایم به من اهانت روا داشته است» و خدا در برابر این دو گفته ضد و نقیض، و این دو ادعای بدون تشخیص و تمیز می فرماید: كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ وَ تَأْكُلُونَ الثَّرَاتِ أَكْلًا لَمًّا وَ تُجْبُونَ الْأَمَْالَ حُبًّا جَمًّا: نباید انسان نسبت به دو حال خود چنین تصور کند. بالا-تر از این تصورات غلط، این است که: یتیم را به موقع بی نیازی نمی نوازید و همدیگر را به اطعام مساکین، تشویق و ترغیب نمی کنید و همه آنچه را از ارث و میراث خود. و زنان و اطفال به دست می آورید بدون در نظر گرفتن حقوق آنان می بلعید و مال و ثروت را بی اندازه دوست می دارید».

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۶

اندکی داشته باشد. گرامی داشتن انسان این است که، توفیق بندگی و طاعت خدا یابد، و خواری و اهانت این است که، به خفت عذاب گناهانش دچار شود.

امام قرطبی گفته است: «کلا» برای رد است یعنی مسأله چنان که گمان شده نیست. ثروتمندی دلیل فضل و کرامت، و بی چیزی و نداری، نشانه خواری و ذلت نمی باشد، نداری و ثروتمندی از مقدرات و خواسته‌های من است. و فراء گفته است: «کلا» در این جا به معنی نفی است یعنی که سزاوار نیست بنده- دارای چنین گمانی باشد او باید در حال فقر و غنا خدا را سپاس گوید.

و در حدیث قدسی است خدا می فرماید: چنین نیست، من گرامی نداشته‌ام آن کس را که او را با نعمت فراوان دنیا گرامیش داشته‌ام و نه اهانت کرده‌ام آن کس را که با کمی نعمت‌های دنیوی، او را اهانت کرده‌ام، گرامی داشته‌ام آن کس را که با طاعت، گرامی اش داشته‌ام و خوار کرده‌ام آن را که با معصیتم خوار و زبون داشته‌ام... «۳۲»

(۳۲) - نباید از آخر این حدیث چنان فهمید که طاعت فرد برای خدا یا عصیانش به پیشگاه او از طرف خدا است بلکه همانطوریکه در پاورقی شماره ۱۰ اشاره کردیم انسان صاحب اختیار اعمال خود می‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۷

مورد بیست و ششم: کَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا آیه ۲۱ سوره فجر / ۸۹ کلا در این آیه دارای دو وجه است:

۱- برای ردع و زجر است یعنی، ردع بندگان و زجرشان از جمع کردن مال، و زیاد دوست داشتن آن، و نوازش نکردن یتیم.

نسفی گفته است: «کلا برای ردع آنها و برای نهی از عمل شان می‌باشد...»

۲- برای نفی است. قرطبی گفته است:

«سزاوار نیست مسأله چنین باشد، پس در این آیه انسانها را ردع کرده از اینکه با تمام وجود خود به دنیا رو کنند و اموال را گردآورند هر کسی چنین کند روزیکه زمین - در اثر زلزله روز قیامت - متلاشی خواهد شد پشیمان می‌شود و پشیمانی سود نمی‌بخشد...»

و بنابر هر دو وجه، وقف کردن در «کلا» وقف کافی است به دلیل اینکه قول باری تعالی:

«إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا...» جمله جدیدی است که به روش وعید وارد شده و علت ردع یا نفی را که گذشت بیان می‌کند.

*** مورد بیست و هفتم: کلا در آیه کریمه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» سوره علق / ۹۶ دارای دو وجه است:

وجه اول: این است که «کلا» برای ردع و زجر به کار رفته باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۸

آلوسی می‌گوید «کلا ردع و زجر کسی است که با طغیان خود به نعمت خدایتعالی کفر ورزیده است. با اینکه پیشتر ذکری از آن نشده خود کلام به این وجه دلالت دارد. زیرا اول سوره تا این محل به منت بزرگ خدای تعالی نسبت به انسان دلالت می‌کند و وقتی «کلا» گفته شود برای ردع و زجر کسی خواهد بود که در مقابل این نعمتهای جلیله کفران و طغیان می‌نماید و به همین نحو است دلالت قول خدای تعالی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» یعنی که انسان از حد معصیت و پیروی هوای نفس، تجاوز کرده و به خدای خود کبر می‌ورزد انتهی» و بنابراین وجه، در «کلا» به عنوان وقف کافی، وقف می‌شود چون جمله «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» جمله‌ای استینافی برای بیان علت موردی است که جمله قبلی در بردارد.

وجه دوم: این است که کلا را، حرف تنبیه استفتاح و به منزله «الا» بدانیم و بنابراین وجه در «کلا» نمی‌توان وقف کرد.

و نمی‌تواند «کلا» در اینجا به معنای «حقا» باشد به دلیل کسره «ان» که بعد از «کلا» آمده است همچنان که بارها به این مسأله اشاره رفت.

*** مورد بیست و هشتم: کلا در آیه (كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَهِ) ۱۵ علق / ۹۶

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۵۹

دارای یک وجه است و آن این است که کلا به معنای ردع و زجر آمده است ابوحیان در تفسیر بحر محیط گفته است:

«کلا پرخاشی به ابوجهل است و کسانی که با او هم طراز هستند و بندگان خدا را از عبادت و پرستش خدای عز و جل باز می‌دارند انتهی».

*** مورد بیست و نهم: کلا- در آیه (كَلَّا لَا تَطَّعُهُ وَاسِيْجُدْ وَاقْتَرِبْ ۱۹ علق / ۹۶) تنها دارای یک وجه و به معنای پرخاش است.

علامه آلوسی گفته است: «کلا پرخاش به همان ملعون است بعد از پرخاش قبلی انتهی».

*** مورد سی و یکم و سی و دوم: کلا در آیات ۳ تا ۵ سوره تکاثر / ۱۰۲ «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ كَلَّا لَوْ

تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» چهار وجه دارد:

وجه اول: برای پرخاش است، پرخاش به انسان در خصوص مشغول شدن او به کاری که او را از آنچه به زحمت می‌افکند بی‌نیاز نمی‌سازد. و تکرار «کلا» در هر سه آیه به جهت تاکید و تغلیظ است.

وجه دوم: برای نفی است و به معنی نه، یعنی مساله به آن صورت که

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۰

شما عمل می‌کنید از مال اندوزی و فخر فروشی نیست، و باز تکرار به خاطر تاکید است و بنابراین دو وجه در «کلا»، به عنوان وقف کافی وقف می‌شود زیرا جملات بعد از «کلا»، مستانفه می‌باشند.

وجه سوم: کلا به معنی «الا» حرف تنبیه است.

وجه چهارم: کلا به معنی «حقا» می‌باشد و بنابر دو وجه اخیر در «کلا» نمی‌شود وقف کرد.

*** مورد سی و سوم: کلا در آیه ۳ سوره همزه / ۱۰۴ «كَلَّا لَيُبَدِّلَنَّا فِي الْأَخْطَمَةِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْأَخْطَمَةُ» دارای سه وجه است:

وجه اول: به معنای باز داشتن و نهی است، بازداشتن انسان و نهی او از این تصور باطل، آلوسی گفته است: کلا در این آیه برای

نهی انسان از این تصور باطل، و جمع مال و منال و دوست داشتن آنها در حد افراط است و گفته شده: نهی از همز و لمز است

«غیبت کردن و عیب جوئی» است و بعد گفته که بعید است کلا برای همز و لمز باشد زیرا فاصله زیاد است انتهی».

و آنچه من فکر می‌کنم این است که کلا پرخاش به همه صفات ناپسند که در جملات قبلی قرار گرفته می‌باشد.

وجه دوم: به معنی لاء نافیه است یعنی آنطور نیست که انسان خیال

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۱

می‌کند، و گمان می‌نماید مال او را جاودانه خواهد کرد.

علامه قرطبی می‌گوید: «کلا رد است به آنچه کافر توهم کرده است یعنی جاودانه نمی‌شود و مالی برایش باقی نمی‌ماند و عمر بن

عبد الله غلام غفره گفته است:

وقتی بشنوی خدا می‌فرماید «کلا» می‌فرماید، دروغ گفتنی.

انتهی ...)

و بنابر دو وجه یاد شده، در «کلا»، به عنوان وقف کافی، وقف می‌شود زیرا قول خدای تعالی «لینبذن» جواب قسم مقدر است و

جمله جدید بیان گر علت رد می‌باشد.

وجه سوم: این است که «کلا» به معنی «حقا» باشد و بنابراین وجه نمی‌شود در «کلا» وقف کرد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۳

وقف در «ذلک»، «کذلک»، «هذا»

اشاره

لفظ «ذلک» در برخی از موارد، در کلام فصیح، چه نظم و چه نثر، به موقع انتقال از مطلبی به مطلب دیگر، از کاری به کاری دیگر،

از حکایتی به حکایت دیگر، و از یک معنی به معنای دیگر به کار می‌رود. علامه زمخشری می‌گوید (و این، مانند آن است که

نویسنده‌ای مطلبی را پیش می‌آورد و می‌خواهد به مطلب دیگری بپردازد- می‌گوید، کذلک یا هذا، و قد کان کذا و کذا) علامه

قرطبی گفته است:

ذلك، كذلك، هذا، كذا و كذا) كلمه‌ای است که شخص فصیح وقتی از سخنی به سخن دیگر می‌رود به کار می‌برد و آن بدین صورت است که خدا در آیه ۵۵ سوره ص / ۳۸ می‌فرماید:

(هذا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَأْبٍ) یعنی این حق است و ما به شما اعلان معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۴

می‌کنیم که یاغیان را بدترین بازگشت گاه خواهد بود. «۳۳»

لفظ- ذلک- در جاهای زیادی از قرآن کریم واقع شده ولی به معنایی که ذکر کردیم جز در بعضی آیات معین نیامده و وقف بر روی آنها صحیح نخواهد بود مگر در محل‌های ذیل که با ذکر دلیل یادآوری می‌کنیم.

محل اول:

در آیه سی‌ام سوره مبارکه حج / ۲۲ «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ» ذلک در این آیه اعراب‌هایی دارد.

(۳۳)- مطلبی که در همان سوره قبل از این آیه کریمه ضمن آیات ۴۹ تا ۵۴ بیان شده به شرح زیر می‌باشد:

«هذا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَأْبٍ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُمْتَحَنَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ مُتَكِنِينَ فِيهَا يُدْعَوْنَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثْرَابٌ هذا ما تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ إِنَّ هذا لِرِزْقنا ما لَهُ مِنْ نَفادٍ» یعنی این یادآوری است و هر آینه برای پرهیزگاران باز گشتگاه خوبی است بهشتهائی جاودانه، که درهای آن به روی پرهیزگاران باز است، آنان در آن جا بر تختها تکیه داده، و میوه و آشامیدنی فراوانی را می‌خواهند، و نزدشان زنان هم‌سن و سالی است این همان چیزی است که برای روز جزا وعده داده می‌شوید به درستی که این هر آینه رزق ما است و تمام شدنی ندارد.

«هذا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَأْبٍ» بعد از بیان مطلب فوق آمده یعنی حال و وضع پرهیزگاران این است و حال و وضع یاغیان چنین و چنان خواهد بود ...».

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۵

۱- «ذلک» خبر مبتدای محذوف است، و تقدیر چنین است:

واجب شما آن است، یا واجب در حق شما همان است واجباتی که در آیات گذشته به شما بیان کردیم، یا امر چنان است که به شما در آیات گذشته یاد آور شدیم.

۲- «ذلک» مبتدا و خبر آن محذوف است و تقدیر چنین می‌باشد:

آن حکم خدا است، یا آن فرمان خدا است یا آن شرع خدا است و امثال آن.

۳- «ذلک» در محل نصب قرار گرفته و مفعول فعل محذوف است و تقدیر عبارت می‌باشد از: امثلوا ذلک، اتبعوا ذلک، الزموا ذلک» آن را به جای آورید، آن را به عهده بگیرید، از آن پیروی کنید و امثال آنها، علامه آلوسی گفته است: به کار گرفتن لفظ- ذلک- در اینجا دلالت بر عظمت امر و اوج منزلت دارد انتهی (...).

و من می‌گویم، آلوسی معنای عظمت امر و اوج منزلت را از لام «ذلک» گرفته زیرا لام برای دلالت به دوری «مشار الیه» وضع شده، و این فرق نمی‌کند جمال زیبا، یا مکان و یا مقام والا و منصب عالی باشد. با توجه به اعرابهای سه گانه، بین «ذلک» و جمله بعد از آن «وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ» ارتباط لفظی منتفی است، زیرا این جمله، مستانفه می‌باشد و محلی از اعراب ندارد و بر مبنای آنچه یاد کردیم وقف در ذلک، وقف کافی می‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفه الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۶

محل دوم:

آیه سی و دوم سوره حج / ۲۲ «ذَلِكُمْ وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» ذلک در آیه فوق همان اعرابها و تقدیرها و معانی را دارد که در آیه فوق بیان شد یعنی آنچه آنجا گفتیم همین جا هم گفته می‌شود و وقف در ذلک، باز وقف کافی است به همان دلیل که در آیه قبلی گذشت.

محل سوم:

آیه شصت سوره حج / ۲۲ «ذَلِكُمْ وَ مَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيُنْصِرَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ» ذلک در اینجا نیز همان اعرابهای سه گانه گذشته را دارد.

۱- «ذلک» خبر مبتدای محذوف است و تقدیر به این نحو می‌باشد: «جزاء المهاجرین المتقدم ذکرهم فی الآیة السابقة ذلک» پاداش مهاجرینی که ذکر آنها در آیه سابق گذشت چنان است، یعنی به نحوی است که به شما خبر دادیم. و آن عبارت است از اینکه خدا به آنان روزی خوب می‌دهد و آنان را به محلی که راضی هستند وارد می‌کند، یا تقدیر چنین می‌باشد که:

«امر، همان است» یعنی: به همان صورت که در خصوص جزای مهاجران به شما خبر دادیم.

۲- ذلک مبتدای خبر محذوف است و تقدیرش «ذلک جزاء المهاجرین»، می‌باشد یعنی جزای مهاجران همین است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۷

۳- ممکن است مفعول فعل محذوف باشد و تقدیر آن: اعلّموا ذلک الذی بینته لکم ... باشد یعنی بدانید آنچه، از پاداش مهاجران را به شما بیان کردیم، تا مثل اعمال آنان عمل کنید، و پاداشی نظیر جزای آنان را به دست آورید. و با توجه به همین اعرابهای سه گانه، هیچ نوع تعلق لفظی بین ذلک و بین «وَمَنْ عَاقَبَ ...» وجود نخواهد داشت، زیرا جمله «وَمَنْ عَاقَبَ ...» جمله مستانفه‌ای است، و محلی از اعراب ندارد، بر این اساس وقف در «ذلک»، وقف کافی خواهد بود.

محل چهارم:

آیه ۴ سوره محمد / ۴۷ «ذَلِكُمْ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ» می‌باشد در این «ذلک» نیز همان اعراب سه گانه وجود دارد.

۱- «ذلک» خبر مبتدای محذوف است، و در تقدیر، «الامر ذلک» می‌باشد یعنی امر در خصوص کفار همان است که به شما بیان کردیم از کشته شدن، یا اسیر گشتن و بعد از آن منت کشیدن و فدا و عوض گرفتن.

۲- «ذلک» مبتدائی است که خبر آن حذف شده و در تقدیر چنین می‌باشد: ذلک حکم الکافرین، آن حکم کفار است یعنی کشته شدن، اسیر شدن، زیر بار منت رفتن، فدا و عوض دادن.

۳- «ذلک» معمول محذوف است- و در محل نصب قرار دارد- و

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۸

در تقدیر «افعلوا ذلک» می‌باشد یعنی درباره آنان آنچه به شما دستور دادیم از قتل و اسارت و منت و فدا اجرا کنید و بر اساس همه اعرابهایی که گفته شد در «ذلک» وقف می‌شود و وقف کافی است، برای اینکه تعلق معنوی محقق و ارتباط لفظی منتفی است، زیرا قول باری تعالی (وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ) جمله جدیدی است و محلی از اعراب ندارد.

و سواى این محلهاى چهارگانه وقف در روى «ذلک» صحیح نمی‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۶۹

وقف در «کذلک»

اشاره

در موارد زیر در کلمه «کذلک» وقف می‌شود:

مورد اول:

«كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا» در آیه ۹۱ سوره كهف / ۱۸ حرف كاف- «كذلک» در آیه فوق- احتمال دارد در محل رفع و خبر مبتدای محذوف باشد و در تقدیر چنین باشد:

امر ذی القرنین کذلک یعنی ماجرای ذی القرنین چنین است:

که بیان کردیم، حکایتش را گفتیم، از منزلت والای او و وسعت فرمان روائیش بازگو نمودیم.

و احتمال می‌رود صفت مصدر محذوف برای فعل «وجد» باشد یعنی «وجدها تطلع وجدانا» مثل «وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنِ حِمَّتِهِ» خورشید را یافت یافتنی طلوع می‌کرد نظیر یافتن آن در حال غروب. و بر این اساس حرف كاف در محل نصب قرار دارد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۰

و احتمال دیگر این است که: در محل جر صفت برای قوم باشد با این بیان (وجدها تطلع علی قوم مثل ذلك القبیل الذی تغرب علیه الشمس فی الکفر و الحکم) خورشید را یافت به قومی می‌تابد مثل آن قومی که آنان را پشت سر می‌گذاشت- هر دو قوم- در کفر و حکم- نظیر هم بودند.

و خلاصه همه این احتمالات این است که كاف در اینجا به معنی «مثل» است در حال رفع یا نصب و یا جر، و بر اساس همه این اعراب‌ها، و او در «وَقَدْ أَحَطْنَا» و او استیناف است و بین «كذلک» و جمله ما بعد آن ارتباط لفظی منتفی، و ارتباط معنوی برقرار است و وقف در «كذلک» وقف کافی می‌باشد.

*** مورد دوم

«كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» آیه ۵۹ سوره شعراء / ۲۶ است.

حرف كاف در «كذلک» در آیه فوق می‌تواند سه گونه اعراب داشته باشد.

اول، اینکه در محل رفع، خبر مبتدای مضموم و در تقدیر چنین باشد:

«الامر کذلک»، ماجرا به این نحو است، یعنی، ماجرای فرعون و قوم او به این نحو است که توصیف کردیم یا تقدیر به این صورت باشد که، بیرون راندن فرعونیان از آنچه بهره‌مند می‌شدند به نحوی

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۱

بود که بیان کردیم. منظور از این ترکیب این است که حال فرعون و قوم او را روشن کرده و مساله را در عمق فکر شنونده جای می‌دهد.

دوم، در محل نصب، صفت مصدر محذوف است و تقدیر چنین است:

«اخرجنا هم اخرجا مثل ذلك الاخراج الذی وصفناه»، فرعونیان را بیرون راندیم بیرون راندنی نظیر این بیرون راندن که آن را

تعریف نمودیم.

سوم: در محل جر باشد بنابراین که- کاف، صفت «مَقَامِ کَرِيمٍ» در آیه قبل است و در تقدیر به این صورت باشد: «مقام کریم مثل ذلك المقام الذی کان لهم» جایگاهی بی عیب و ارزشمند مثل آن جایگاهی که ایشان داشتند. «واو» در «وَأُورَثْنَاهَا» احتمال دارد واو استیناف باشد و احتمال می‌رود واو عطف بوده و جمله «وَأُورَثْنَاهَا» را به جمله «كذلك» عطف کند و بر اساس هر دو احتمال وقف در «كذلك» صحیح خواهد بود.

اما در صورتی که واو- واو استیناف باشد علت حکم بالا روشن است و بر این اساس که واو، واو عاطفه باشد، جمله‌ای را به جمله، دیگر عطف می‌کند و عطف جملات مانع وقف کردن نیست و بر این اساس وقف در «كذلك» وقف حسن خواهد بود.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۲

مورد سوم

آیه ۲۸ سوره فاطر / ۳۵ «كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» است در این مورد- کاف اسم به معنی «مثل» و در محل نصب صفت مصدر (مختلف) است و تقدیر به این صورت می‌باشد:

«مختلف اختلافا مثل ذلك» یعنی مختلف است اختلافی مثل آن یعنی مثل اختلاف انواع و اقسام میوه‌جات و کوهها. و وقف در «كذلك»، وقف کافی است. زیرا قول خدای تعالی «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» جمله مستانفه بوده و محلی از اعراب ندارد.

مورد چهارم

آیه ۲۸ سوره دخان / ۴۴ «كَذَلِكَ وَأُورَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ» کاف در این آیه می‌تواند دو اعراب داشته باشد:

اول: می‌تواند در محل رفع باشد به اعتبار خبر مبتدای مقدر بودن، یعنی الامر كذلك ماجرا چنین است، «و زجاج» به این اعراب نظر داده است.

دوم: می‌تواند به لحاظ صفت مصدر محذوف بودن محلا منصوب و در تقدیر چنین باشد: «اهلکناهم اهلاکا و انتقمنا منهم انتقاما كذلك» ایشان را به هلاکت رساندیم هلاک کردنی و از آنان انتقام گرفتیم انتقامی نظیر این یا تقدیر چنین باشد: «کم ترکوا ترکا مثل ذلك الترك»، چه قدر- اموال و عقار خود را ترک کردند ترک کردنی مثل همین ترک کردن. ابوالبقاء تقدیر آن را چنین دانسته است.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۳

و در «كذلك» وقف کردن صحیح می‌باشد زیرا احتمال دارد «واو» در «و اورثنا» واو استیناف باشد و احتمال دارد واو عطف باشد بر «ترکوا» و به هر تقدیر وقف در «كذلك» صحیح می‌باشد زیرا عطف بودن جملات چنان که گذشت مانع وقف نیست. و وقف در «كذلك» وقف حسن خواهد بود و مواردی جز این‌ها جای وقف کردن نمی‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۵

وقف در «هذا»

در سه محل در «هذا» وقف می‌شود:

*** اول: «هذا وَإِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرَّ مَآبٍ» آیه ۵۵ سوره ص / ۳۸ احتمال است در این آیه «هذا» خبر مبتدای محذوف و در تقدیر چنین

باشد:

«الامر هذا» یعنی ماجرای متقیان، موقعیت ایشان، جزا و پاداششان این است که بیانش گذشت.

و احتمال است مبتدائی باشد که خبرش محذوف شده با این تقدیر که:

«هذا الذی تقدم شرحه جزاء المؤمنین» اینکه شرحش رفت پاداش مؤمنان می‌باشد و آنگاه به بیان پاداش غیر مؤمنان می‌پردازد

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۶

و می‌فرماید: «وَإِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرًّا مَّآبٍ» و احتمال دارد- «هذا» در آیه فوق- مفعول به فعل محذوف باشد با این تقدیر که:

«اعلموا هذا ای هذا الجزاء الذی اعده الله لعباده المتقين لتعملوا على الحصول عليه بمباشرة اسبابه و هی الايمان و الاعمال الصالحة»

این را بدانید یعنی پاداشی را بدانید که خدا برای بندگان پرهیزگارش آماده کرده تا برای به دست آوردن آن از طریق ایمان و

انجام اعمال شایسته عمل کنید.

بر مبنای همه این احتمالات، و او در «وَإِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرًّا مَّآبٍ» اظهر این است که جهت استیناف به کار رفته باشد و احتمال دارد واو

عاطفه باشد و جمله «وَإِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرًّا مَّآبٍ» را به جمله «وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَّآبٍ» عطف کند و لذا وقف در «هذا»، وقف حسن

خواهد بود.

*** مورد دوم آیه ۵۷ سوره ص / ۳۸ «هذا فليذوقوه حميم و غساق» می‌باشد در این آیه اعرابهای زیادی وجود دارد و ابوحیان در

کتاب «البحر المحيط» و آلوسی در تفسیر «روح المعانی» آنها را یادآوری نموده است و یکی از آن اعرابها این است که «هذا» خبر

مبتدای مضممر و در تقدیر چنین می‌باشد:

(العذاب هذا ای الذی تقدم بيانه) یعنی عذاب این است که شرحش گذشت و بر این مبنا وقف در «هذا» وقف حسن خواهد بود.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۷

*** مورد سوم: «قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرّحمن و صدق المرسلون» آیه ۵۲ سوره یس / ۳۶ از سیاق ظاهری آیه

و از فحوای آن چنین به دست می‌آید که اسم اشاره «هذا» مبتدا می‌باشد و «ما» اسم موصول و جمله (وعد الرّحمن) صله موصول و

جمله (و صدق المرسلون) معطوف به جمله صله قبلیه است.

و با این اعراب وقف کردن در اسم اشاره صحیح نمی‌باشد چون لازمه‌اش جدا شدن مبتدا از خبر می‌باشد.

زجاج جایز دانسته اسم اشاره را صفت «مرقدنا» بدانیم برای اینکه به مشتق تاویل می‌شود «۳۴» و بر این مبنا وقف کردن در «هذا»

صحیح خواهد بود. و بر این اساس «ما وعد الرّحمن» اسم موصول و مبتدا خواهد بود که خبرش حذف شده و در تقدیر چنین بوده

است: «ما وعد الرحمن حق»، آنچه خدای مهربان وعده کرده بود حق است و با این اعراب صحیح می‌باشد «ما» خبر مبتدای محذوف

و در تقدیر چنین باشد: «هو او هذا ما وعد الرحمن» او یا این همان چیزی است که خدای رحمان وعده داده بود.

«مؤلف می‌گوید»:

(۳۴)- تاویل به مشتق شدن هذا چنین است: «من بعثنا من مرقدنا المشار الیه» چه کسی ما را از قبرمان که به آن اشاره می‌شود مبعوث

کرد؟

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۸

من راضی به این اعراب نیستم و این وقف را جایز نمی‌شمارم با این ملاحظه که به ذهن شنونده ایهام می‌شود «ما»، مای نافی است و

فاسد بودن آن پوشیده نیست.

غیر این موارد سه گانه- وقف کردن در «هذا» صحیح نمی‌باشد.

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۷۹

معنی وقف، سکت و قطع

اشاره

معنای وقف به طور مطلق عبارت است از، از چیزی بازداشتن، اگر کسی را از چیزی باز بدارند و مانع او شوند گفته می‌شود، وقف فلانا عن کذا یعنی فلان کس را از فلان کار، رفتار بازداشتیم. و معنای اصطلاحی وقف، به طوری که ابن جزری در النشر گفته، قطع صوت بر روی کلمه‌ای است، برای لحظاتی که بر حسب عادت می‌شود در آن، نفس کشید با این نیت که خواندن از نو شروع شود، یا از آنجا که وقف شده بود و برای شروع مجدد مناسب است و یا از کلماتی که قبل از حرف موقوف علیه قرار دارد بدون اینکه قصد اعراض از قرائت شده باشد. و وقف در سر آیات و اثنای آنها می‌باشد و در وسط کلمه و در آنجا که رسماً اتصال صورت گرفته وقف درست نخواهد بود.

سکت

و سکت در لغت به معنی خودداری و امتناع است گفته می‌شود:

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۸۰

سکت فلان عن الکلام اذا امتنع منه، وقتی کسی از حرف زدن امتناع ورزد می‌گویند فلان کس از سخن گفتن امتناع ورزید یعنی سکوت کرد. و در اصطلاح به قطع صوت برای چند لحظه، و با قصد قرائت اطلاق می‌شود لحظاتی که از لحظات وقف، بودن اینکه نفسی تازه شود و سکت مقید است به سماع پس جز در کلماتی که سکت در آنها از طریق خبر و روایت ثابت و درباره‌اش روایت صحیح وارده شده جائز نمی‌باشد و در وسط کلمه و در آنجا که در رسم الخط اتصال یافته صورت می‌گیرد.

قطع

قطع به معنی جدا کردن و از بین بردن است گفته می‌شود: قطعت الرقبه اذا ابتتها و فصلتها و ازلتها عن مکانها، یعنی رقبه را بریدم، و این حرف را موقعی می‌گوئی که: جدا ساختی و از محلش دور نمودی.

و در اصطلاح، قطع، بریدن قرائت قرآن به طور کلی، و از حال قرائت به حال دیگر انتقال یافتن می‌باشد، و لذا در صورتی که بخواهند قرائت را از نو شروع کنند، ضرورت دارد استعاذه گفته شود، و جز در ابتدای آیات، قطع صورت نمی‌گیرد، زیرا اصولاً ابتدای آیات هر کدام مقطعی به شمار می‌روند.

و در کتاب النشر، به نقل از عبد الله بن ابی الهذیل نقل کرده که گفت: وقتی یکی از شما آیه‌ای را بخواند، قطع نکند،

معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۸۱

و آن آیه را تا انتها بخواند، و خواندنش را در پایان آیه قطع کند ... و ظاهر این گفته عمومیت دارد.

پس برای قاری قرآن روا نیست در اثنای آیه، و روی یکی از کلمات آن قرائت خود را قطع کند، در نماز باشد یا در غیر نماز- فرقی نمی‌کند.

در النشر باز از همان ابن ابی الهذیل، آورده است که گفت: قاریان قرآن کراهت داشتند قسمتی از آیه را بخوانند و قسمت دیگرش را رها کنند، و این مساله اعم است از اینکه قرائت آیه در نماز، یا در خارج آن باشد.

و عبدالله بن ابی الهذیل، یکی از بزرگان تابعین «۳۵» است، و لفظ «کانوا» دلالت دارد به اینکه، اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین - قطع در اثنای آیه، و ترک قسمتی از آن را مکروه می‌دانستند. پایان سخن از النشر.

(۳۵) - تابعین به کسانی از مسلمانان صدر اول اسلام اطلاق می‌شود که معاصر پیامبر اکرم‌اند ولی به حضور انورش نرسیده و با اصحاب آن بزرگوار ملاقات کرده‌اند و اصحاب نیز کسانی هستند که حضور پر فیض آن جناب را درک کرده‌اند. معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۸۳

خاتمه در بیان مذاهب قراء، در وقف و ابتداء

مذهب نافع:

نافع، برحسب معنی و سیاق، وقف حسن و ابتدای حسن می‌کرد، و در این باره از وی متنی وارد شده است.

ابن کثیر:

ابن کثیر، به طور مطلق عمد داشت در پایان آیات وقف کند، و اما در خصوص اثنای آیات از او روایت شده که می‌گفت: وقتی در قول خدای تعالی (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ) و در قول خدای تعالی (وَمَا يُشْعِرُكُمْ) و در قول خدای تعالی (إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ) وقف کنم بعد از آن ترسی ندارم وقف کنم یا وقف نکنم. ابن جزری گفته است: و این مطلب دلالت دارد به اینکه او در معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف و الابتداء، ص: ۲۸۴ هر کجا که نفس وی کم می‌آورد وقف می‌کرد.

ابو عمرو:

ابو عمرو به وقف در انتهای آیات توجه داشت و می‌گفت: وقف در انتهای آیات برای من محبوب‌تر است، و در وسط آیات، وقف حسن و ابتدای حسن را در نظر می‌گرفت.

عاصم و کسائی:

هر دو تمام شدن معنی را منظور می‌کردند و در آن محل وقف می‌کردند و لازمه آن ابتدای حسن است.

حمزه:

راویان در خصوص حمزه اتفاق نظر دارند که، به هنگام قطع نفس وقف می‌کرد، ابن جزری گفته است: در این باره گفته شده است که وی قرائت را به تحقیق، و با مد طویل می‌خواند و نفس قاری، - در این گونه قرائت - نه به وقف تمام، و نه به وقف کافی نمی‌رسد. آنگاه ابن جزری گفته است.

معنای کار او به نظر من این است که، همه قرآن نزد وی مثل یک سوره بوده، و لذا وقف معینی را در نظر نمی‌گرفته است، و وصل